

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



سیو در معارف اسلام

# انسان، نیازمند راهنمایی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

اصفهان\_ بیت‌الاحزان - دهه اول ذی‌القعدہ - ۱۳۹۶ هش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

### انسان، نیازمند راهنمای

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
  - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
  - ویرایش: و. فهیمی.....
  - صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
  - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
  - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۲۰۴۲۷ - ۰۳۷۷۴۰۴۲۷ - هموار: ۰۹۹۶۵۲۲۰۴۲۷

## فهرست مطالب

جلسه اول: جهل به معارف الهی، بالاترین نادانی.....	۱۱
تهمی دست ترین انسان در دنیا.....	۱۳
سخن گماشتگان دوزخ با دوزخیان.....	۱۴
هشدار دهنگان در دنیا.....	۱۴
الف) پروردگار.....	۱۴
ب) انبیای الهی و ائمه معصومین.....	۱۵
ج) دانشمندان ربانی.....	۱۵
د) عقل.....	۱۶
دو عضو مهم در راستای رشد انسان.....	۱۶
بخشی از عذاب های جهنم.....	۱۷
ترویج فرهنگ الهی با نشر روایات اهل بیت.....	۱۸
خطر سنگین جدایی از معارف دینی.....	۱۹
امام ضلالت یا امام هدایت.....	۲۰
امام رضا علیه السلام، امام هدایت و برحق.....	۲۰
مسئولیت انسان در قبال خود و اطرافیان.....	۲۱
کلام آخر؛ غربت و مظلومیت امام رضا علیه السلام.....	۲۲
جلسه دوم: سعادت انسان در گرو پذیرش هدایت گران الهی.....	۲۵
نیاز همیشگی انسان به راهنمای معصوم.....	۲۷
دو دلیل منکرین نیاز به راهنمای.....	۲۷



## انسان، نیازمند راهنما

الف) زندگی درست با راهنمایی عقل.....	۲۷
ناتوانی عقل در هدایت و رشد انسان.....	۲۹
ب) علم، پشتونهای قوی و هدایت گر.....	۳۰
فعالیت علم در حوزه امور مادی.....	۳۱
پیامبر اکرم ﷺ، تربیت شده پروردگار و بهترین راهنما.....	۳۳
سنگینی دو درهم بدھی در نظر رسول خدا ﷺ.....	۳۳
کلام آخر؛ کشتن ششماهه خندیدن نداشت.....	۳۵
<b>جلسه سوم: انسان دیندار، منبعی از خیر و منفعت.....</b>	<b>۳۷</b>
عشق امام رضا علیہ السلام به دین شناسی مردم.....	۳۹
حقیقت معنایی فقیه در دین.....	۴۰
اثر شناخت زیبایی دین بر زندگی آدمی.....	۴۰
انسان سازی، تنها برعهده دین پروردگار.....	۴۳
حکایتی شنیدنی از تواضع میرزا حسن آشتیانی.....	۴۴
برزخ نیکو، سرانجام دینداری و نفاع بودن.....	۴۶
کلام آخر؛ گلایه های رقیه علیہ السلام با سر بریده.....	۴۸
<b>جلسه چهارم: سعادت انسان در معرض انحرافات اخلاقی و فکری.....</b>	<b>۵۱</b>
نیاز انسان به راهنما در امر تربیت الهی.....	۵۳
اخلاق و حالات آن از منظر قرآن و دانشمندان.....	۵۳
الف) اخلاق الهی و مثبت.....	۵۴
گذشت، مرحله ای از اخلاق خداوند.....	۵۴
ارزش گذاری پروردگار برای اخلاق های مثبت.....	۵۴
بدترین انسان در کلام رسول خدا ﷺ.....	۵۷
ب) اخلاق منفی؛ انحرافات روحی و فکری.....	۵۸
انسان، در معرض انحراف فکری و اخلاقی.....	۵۹
ارزیابی انحراف فکری در آیات قرآن.....	۶۰
طلوع شادی در کنار نیکوکاری.....	۶۰

## فهرست مطالب

۶۱	انحراف فکری قارون.....
۶۱	علم دین و قیامت نزد مؤمنین.....
۶۲	صرف ثروت و مال در راه آخرت.....
۶۳	سه درمانگر انحرافات فکری و بیماری‌های روحی انسان.....
۶۳	کلام آخر؛ این بیابان جای خواب ناز نیست.....
۶۵	<b>جلسه پنجم: ناتوانی علوم مادی از تربیت همه‌جانبه انسان.....</b>
۶۷	لعنت پروردگار بر دروغ‌گویان فریب‌دهنده.....
۶۸	علم پروردگار، علم بی‌نهایت و تربیت کننده.....
۷۰	نظر کارل و ائیشتین در خصوص دانش بشر.....
۷۰	(الف) کارل: علم مادی، قاتل حقیقی مردم.....
۷۳	(ب) ائیشتین: حیوان‌سازی، عاقبت علم انسان.....
۷۳	خطر دزدان راه خدا در کمین عباد خدا.....
۷۶	حکایتی شنیدنی از دو تربیت‌شده مکتب الهی.....
۷۸	کلام آخر؛ کمی از سر نیزه پایین بیا.....
۷۹	<b>جلسه ششم: حقیقت زائر و زیارت در کلام اهل‌بیت <small>علیهم السلام</small>.....</b>
۸۱	اتصال روحی و معنوی شیعه با اهل‌بیت <small>علیهم السلام</small> .....
۸۲	معصومین <small>علیهم السلام</small> ، زبان گویای قرآن.....
۸۳	وصف قرآن در کلام امیرالمؤمنین <small>علیهم السلام</small> .....
۸۳	(الف) خبر از آینده عالم.....
۸۶	(ب) اخبار گذشته عالم در قرآن.....
۸۶	(ج) نظم در زندگی.....
۸۷	(د) درمانگر تمام بیماری‌ها.....
۸۷	خبر امیرالمؤمنین <small>علیهم السلام</small> از شهادت حضرت رضا <small>علیه السلام</small> .....
۸۸	ارزش زیارت حضرت رضا <small>علیه السلام</small> .....
۸۹	ثواب زیارت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> .....
۹۰	حقیقت معنایی زائر و زیارت در کلام اهل‌بیت.....



## انسان، نیازمند راهنما

۹۱	حکایتی شنیدنی از پیرمرد زائر و امام رضا علیهم السلام
۹۲	کلام آخر؛ دعا به درگاه الهی
۹۵	<b>جلسه هفتم: راه چگونه‌زیستن، تنها در دین الهی</b>
۹۷	تفاوت دانش معصومین علیهم السلام با دانش بشر
۹۸	دانش طب دانشمندان ایرانی در دانشگاه‌های مغرب‌زمین
۹۸	دو مانع بزرگ در پیشرفت علمی ممالک اسلامی
۱۰۱	دین الهی، عهده‌دار چگونه‌زیستن و درست‌زیستن
۱۰۱	اعتراف عجیب ابن سینا
۱۰۲	سرانجام زندگی با افسار علم و عقل
۱۰۴	تغییر در زندگی به‌لطف دو آیه از کلام وحی
۱۰۴	(الف) آیه ۴۷ سوره انبیاء
۱۰۵	(ب) آیه ۱۶ سوره لقمان
۱۰۶	حفظ از خطرها و گناهان با رحمت الهی
۱۰۹	<b>جلسه هشتم: زندگی بهتر و سعادتمندانه در سایه تربیت دینی</b>
۱۱۱	گذری بر مباحث گذشته
۱۱۱	عقل و علم مادی، ناتوان از تربیت انسان
۱۱۲	سفارش عجیب پروردگار به رسول خدا علیهم السلام
۱۱۲	ادعای دروغ معاندین و منکرین وجود پروردگار
۱۱۴	دعوای لفظی مادی‌گرایان با موحدین
۱۱۵	سرانجام تربیت در سایه علم مادی و عقل
۱۱۶	نمونه‌هایی از تربیت‌شدگان دین خدا
۱۱۶	(الف) صفوان بن یحیی
۱۱۷	(ب) ابن ابی عمیر
۱۱۹	(ج) امیر المؤمنین علیهم السلام
۱۱۹	اوج مظلومیت امیر المؤمنین علیهم السلام در وصیت‌نامه عمر
۱۲۱	کلام آخر؛ اسم و رسم ابی عبدالله علیهم السلام، سبب گریه مؤمنین



## فهرست مطالب

جلسه نهم: پروردگار، تنها درمانگ عباد خدا	۱۲۳
شخصیت الهی رسول خدا ﷺ در آیات قرآن	۱۲۵
الف) آیه ده سوره فتح	۱۲۵
ب) آیه هشتاد سوره نساء	۱۲۶
ج) آیه ۶۲ سوره توبه	۱۲۶
رضایت رسول خدا ﷺ در گرو رضایت امیرالمؤمنین علیہ السلام	۱۲۷
باران رحمت و خیرخواهی در نصائح پیامبر اکرم ﷺ	۱۲۹
عباد خدا در نظر رسول اکرم ﷺ	۱۳۰
بیماری عباد خدا تا روز قیامت	۱۳۰
قرآن، نسخه شفابخش پروردگار برای انسان	۱۳۱
صلاح بیمار در تدابیر درمانی پزشک	۱۳۱
حکایتی شنیدنی از پیرمرد گبری و موسای کلیم الله	۱۳۱
جلسه دهم: نگاه بی سابقه فرهنگ الهی به انسان	۱۳۵
مقدمه بحث	۱۳۷
نگاه پروردگار در قرآن به انسان	۱۳۸
الف) انسان، خلیفه پروردگار در زمین	۱۳۸
حکایتی شنیدنی از آثار خلافت الله‌ی در انسان	۱۳۸
ب) انسان، ظرف تمام رشته‌های علم	۱۴۰
عظمت والا انسان در روایات قدسی	۱۴۱
ارزش انسان در کلام رسول خدا ﷺ	۱۴۱
انسان، ترکیبی از سه بخش	۱۴۲
روشنایی چراغ خداوند در دل بندگان مؤمن	۱۴۴





جلسہ اول

بھل پہ معارف الہی،

بالاترین نادانی



## تھی دست ترین انسان در دنیا

فرصت اندکی برای وجود مبارک حضرت رضا علیہ السلام پیش آمد که حضرت این فرصت اندک را هزینه پخش علم و دانش و آگاهی دادن به مردم کردند تا جهل مردم نسبت به دین، مبدأ، معاد و معارف الهی درمان شود. حضرت می دانستند که تھی دست ترین و فقیر ترین بشر در این دنیا، آدم نفهم و نادان و جاھل است؛ البته نه جاھل به مواد غذایی و علوم مادی. حضرت این را می دانستند که پروردگار عالم در قرآن مجید فرموده است:

﴿يَقْلُمُونَ طَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup> این نوع جاھلان، رشته های علوم مادی را خوب بلدند و می فهمند، ولی معرفت دینی ندارند. کسی هم که معرفت دینی ندارد، خدا، قیامت و احکام الهی را نشناسنخه است؛ چون جاھل است، عمل صالح ندارد و ابدأ اهل نجات نیست. این که امام می دانستند جهل شدید ترین تھی دستی است، منظور شان جهل به مسائل الهی، خود پروردگار، قیامت پروردگار، دین و احکام پروردگار بود. امام می دانستند که جد بزرگوار شان، پیغمبر عظیم الشأن اسلام خطاب به امیر المؤمنین علیہ السلام فرموده اند: «لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَحْيَلِ»<sup>۲</sup> تھی دستی و فقری سخت تر از نادانی نیست.



## سخن گماشتگان دوزخ با دوزخیان

امام به این معنا توجه داشتند که خداوند در سوره تبارک می‌فرماید: گماشتگان دوزخ با دوزخیان حرف می‌زنند. این طور که از قرآن استفاده می‌شود، دوزخیان مدتی قدرت حرفزدن دارند؛ ولی بعد از مدتی، چنان‌که در سوره مؤمنون آمده، قدرت سخن‌گفتن از آنها گرفته می‌شود و برای ابد لال هستند. قرآن می‌گوید: فقط ناله می‌زنند، داد می‌کشند و فرباد می‌زنند؛ اما قدرت تکلم ندارند. آن بخش از زمان که دوزخیان قدرت حرفزدن دارند، گماشتگان دوزخ به دوزخیان می‌گویند: زمانی که شما در دنیا بودید، هشداردهنده‌ای برایتان نیامد؟ کسی نبود که شما را به اوضاع امروز هشدار بدهد؟

اگر هشدار نیامده باشد و آدم را به جهنم ببرند، این معنی‌اش ظلم است؛ چون مولا خواسته‌اش را به من اعلام نکرده و حالا در قیامت می‌گوید چرا به خواسته‌های من عمل نکردی، به جهنم برو! این خلاف حکمت، عدل، عقل، علم و اخلاق است. اینکه گماشتگان اینها را در دوزخ می‌بینند، می‌دانند که هشداردهنده برایشان آمده بوده است؛ ولی از آنها می‌پرسند واقعاً برای شما هشداردهنده نیامده که به شما بگوید عاقبت کار چه وضعی خواهد داشت؟ **﴿قَالُوا إِنِّيْ قَدْ جَاءَنَا تَذْكِيرٌ﴾**<sup>۱</sup> هشداردهنده آمد.

## هشداردهنده‌گان در دنیا

در ایامی که جوان بودم، کسی کتابی را به من هدیه کرد که یکی از مراجع بزرگ، دو دوره قبل، این کتاب را نوشته است. من دیدم که نویسنده، آدم بزرگی است؛ معدن قابل قبولی از علم و دانش که اساتید خیلی بزرگی را در نجف و قبل از نجف، در خوزستان دیده بوده است. ایشان هشداردهنده‌گان در دنیا را از جانب خدا به چند بخش تقسیم کرده است:

### الف) پروردگار

یک هشداردهنده، خود پروردگار است که با ۱۱۴ کتابش به بندگانش هشدار داده و آخرین کتابش هم قرآن است. کسی هم نباید بگوید ما که از «صُحْف» ابراهیم علیهم السلام، کتاب



ادریس علیہ السلام، کتاب موسی علیہ السلام، کتاب مسیح علیہ السلام و «زبور» داود علیہ السلام هیچ خبری نداریم! قرآن می گوید: **﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾**<sup>۱</sup> آنچه در قرآن هست، مؤید حقانیت همه کتاب‌های گذشته است. خدا چقدر کتاب نازل کرد؟ این قرآن همه آن کتاب‌ها را در حق بودنشان تأیید می کند؛ یعنی هرچه در آن کتاب‌هast، در این کتاب هم هست. در واقع، آدم اگر قرآن را بفهمد، کل کتاب‌های الهی را فهمیده و اگر به قرآن عمل بکند، کل کتاب‌ها را عمل کرده است. یک هشداردهنده خود پروردگار است؛ در ۱۱۴ کتابی که نازل کرده، هشدار داده و اخطار کرده که با انجام این‌گونه اعمال عاقبت خوبی نخواهد داشت. خدا راست هم می گوید. دروغ بر پروردگار محال است؛ چه نیازی دارد که دروغ بگوید! مثلاً می خواهد من در جهنم گیر نیفتم؟ برای چه دروغ بگوید که در جهنم گیر نیفتم! خدا راست می گوید.

### ب) انبیای الهی و ائمه معصومین

اخطرکنندگان بعد از خدا، انبیا هستند و بعد از انبیاء، ائمه هستند.

### ج) دانشمندان ربانی

بعد از ائمه هم، دانشمندان ربانی هستند. این تعبیر برای قرآن است: **﴿وَكَانَ مِنْ أَئِمَّةَ قَاتَلَ مَعَهُ رِسُولَنَا كَيْرُونَ﴾**<sup>۲</sup> تعدادی عالم در هر تاریخی بودند که اینها عالم ربانی بودند. «رب» یعنی تربیت‌کننده و تدبیردار. این عالمان ربانی در زمان همه انبیا بوده‌اند. از دوران نوجوانی تان زیاد شنیده‌اید که قوم یونس علیہ السلام را یک عالم ربانی نجات داد. این جور که قرآن می گوید، یونس علیہ السلام عصبانی شده بود، **﴿ذَا الْتُّونِ إِذْهَبْ مُغَاضِبًا﴾**<sup>۳</sup> از بس که غصه خورد، حرف زد و دعوت کرد و زحمت کشید، ملت هم به او گفتند خدایی که تو می گویی، ما قبول نداریم! ما معاد، زنده‌شدن مُردگان و حلال و حرام را قبول نداریم! بعد از سال‌ها زحمت (انسان بود

۱. آل عمران: ۳.

۲. آل عمران: ۱۴۶.

۳. انبیاء: ۸۷

دیگر) رنجیده خاطر شد. او باید می‌ماند که وقتی آثار عذاب پیدا می‌شود و احتمال می‌داد قوم توبه می‌کردند، اما نماند. چه کسی جای خالی‌اش را پر کرد؟ یک عالم ربائی که به پول و زمین مردم و این و آن نظر نداشت، دلسوز جامعه بود و فقط نجات جامعه را می‌خواست. ربائی، یعنی مربی و تربیت‌کننده؛ به این شخص، ربائی می‌گویند. او مردم را نجات داد.

#### د) عقل

نهایتاً این مرد بزرگ در آخر این خط نوشته بود، عقل هم یک هشداردهنده است؛ یعنی عقل هم برایتان نیامد؛ عقل هم نداشتید که به شما هشدار بدهد این مالی که می‌بری، برای خودت نیست؛ این اختلاسی که می‌کنی، برای خودت نیست؛ این زمینی که با سند برای خودت می‌کنی، برای خودت نیست؟! دیگر این را که خدا، انبیا و ائمه نباید بگویند، بلکه خود عقل به آدم می‌گوید که این ملک ملک تو نیست، برای چه می‌بری؟ همین گوش‌ندادن به حرف عقل، نهایتاً یعنی گوش‌ندادن به حرف خدا؛ چون عقل از طرف چه کسی در ما قرار داده شده است؟ آخر به این برمی‌گردد که به پروردگار گوش نداده‌ام.

### دو عضو مهم در راستای رشد انسان

دوزخیان همه می‌گویند که اخطارکننده و هشداردهنده برای ما آمد؛ بعد به فرشتگان می‌گویند: با اینکه هشداردهنده آمد، حالا یا خدا بوده یا انبیاء، ائمه، عالم ربائی یا عقل بوده است. اگر هشداردهنده آمد، پس چرا شما در جهنم هستید؟ انسان‌هایی که هشداردهنده در کنارشان است که نباید به جهنم بیایند! چرا به جهنم آمدید؟ ببینید چه جوابی می‌دهند: ﴿لَوْ كُنَّا سَمِعُواْ وَنَعَقِلُ﴾<sup>۱</sup> ما نرفتیم که به حرف این هشداردهنده‌گان گوش بدھیم و جاھل ماندیم؛ چون گوش ندادیم، نه خدا، نه معاد و نه حلال و حرام را شناختیم. گوش از ابزار عظیم پروردگار به انسان برای شناخت است. خدا گوش را بالای پنجاببار در قرآن مجید مطرح کرده که معلوم می‌شود عضو بسیار مهمی است و نقش عظیمی برای رشد انسان دارد. خیلی



هست که بیشتر از پنجاه آیه درباره گوش، مسائل گوش، نکات مثبت و منفی گوش در قرآن بیان کرده است.

«كُنَّا» در آیه «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ تَعْقِلُنَا» فعل ماضی است؛ یعنی اگر آن وقتی که ما در دنیا بودیم، رفته بودیم و شنیده بودیم یا حداقل خودمان تفکر می کردیم؛ حالا نرفتیم که بشنویم، اما اقلًا عقل را به کار می گرفتیم که این کاری که می کنی، عقل می گوید بد است، زشت است، تجاوز است، خیانت است، ظلم است؛ حتی به این هشداردهنده باطنی خودمان هم گوش ندادیم! حالا پاداشمان این شده که به جهنم بیاییم.

## بخشی از عذاب‌های جهنم

جهنمی که امروز در روایات پیغمبر ﷺ می دیدم، یک عذابش «ماء حمیم» است. این «ماء حمیم» چندبار در قرآن آمده است: «وَسُقُوا ماء حَمِيمًا». <sup>۱</sup> چرا پروردگار نمی گوید «یَسْقِي» می نوشند، می گوید «وَسُقُوا» می نوشانند؟ پیغمبر اکرم ﷺ در توضیح این آیه می فرمایند: جهنمی‌ها از این آب جوشان بهشدت نفرت دارند و نمی خواهند بخورند؛ ولی دهان آنها را باز می کنند و این آب را در حلشان می ریزند. البته قبل از اینکه این آب را در حلشان بریزند، وقتی کارگردانان جهنم آب را جلویشان می آورند، پوست صورت فوری آتش می گیرد و کنده می شود و پوست کله بر می گردد. بعد خدا می گوید: وقتی آب را در حلق اینها می ریزند، «فَقَطَعَ أَعْمَاءَهُمْ» تمام دل و روده و جگر سیاه و سفید تکه تکه می شود و از پشت سرشاران بیرون می پاشد.

این یک عذاب جهنم است! جهنم رفتن هم اصلاً صرف نمی کند و نمی ارزد که به خاطر چهارتا دروغ، تهمت، غیبت، خوردن حرام، بردن زمین مردم و إشغال کردن بهناحق صندلی به جهنم بروم! به همین یک آب جوشش نمی ارزد. حالا عذاب‌های دیگری که در قرآن هست و آدم وحشت می کند که اصلاً این آیات را بخواند! اگر معنی آیات را بلد باشد، واقعاً عقب می نشینند؛

۱. محمد:

مثلاً قرآن مجید می‌گوید: لباس جهنمی‌ها از مس گداخته‌شده‌ای است که به اندازه هیکلشان بریده شده؛ یعنی اینها را در لباس مسی می‌پوشانند که گداخته شده است و بیرون هم نمی‌آورند. آدم چقدر می‌تواند در یک لباس مسی آتشین طاقت بیاورد؟ تا چه وقت می‌تواند طاقت بیاورد؟ مگر بعضی‌ها خیال خودشان را راحت کنند و بگویند که قرآن دروغ است، چنان‌که بتپرستان مکه می‌گفتند. پیغمبر ﷺ این آیات را می‌خوانند، آنها می‌گفتند: «إِنَّهُمَا إِلَّا أَسَاطِيلُ الْأَوَّلِينَ»<sup>۱</sup> اینها افسانه‌های ساخته‌شده گذشتگان است و راست نیست. مگر این‌جوری آدم خیال خودش را راحت کند و به خودش آرامش بدهد که اگر بخواهد بگوید دروغ است، حرفش هم نه علماً، نه عقلاً و نه شرعاً اصلاً قابل قبول نیست! همه اینها نتیجهٔ جهل است.

## ترویج فرهنگ الهی با نشر روایات اهل‌بیت

امام هشتم در فرصت اندکی که به دست آوردند (بنی عباس ملعون رویکرد ریاکارانه‌ای به حضرت کردند، نه به حقیقت)، فرهنگ خدا، احکام خدا، حلال و حرام خدا، معارف و اصول را پخش کردند و خیلی‌ها هم در کنار حضرت، هرچه ایشان می‌فرمودند، می‌نوشتند. اینها به بشریت خیلی خدمت کرده‌اند! حالا نود درصد بشریت به این نسخه‌ها عمل نمی‌کند، مسئلهٔ دیگری است؛ ولی چهره‌های برجسته‌ای در کنار حضرت تربیت شدند و قلم به دست گرفتند. در قطعه‌ای دیدم که فقط صدهزار نفر بیان حضرت را در ایران نوشته‌اند. ایرانی‌ها از اول به اهل‌بیت ﷺ خیلی نظر داشتند و سعی می‌کردند که گوهرها، دُرها و علومی که از زبان ائمهٔ طاهرين ﷺ تراویش می‌کند، بنویسند و روایات حضرت را نوشتند. خوشبختانه شیخ صدوq بخش عمدت‌ای را در همان اوخر قرن سوم در غیبت صغیری در کتاب پر قیمتی به نام «عيون اخبار الرضا ﷺ» جمع کرده است.

۱. انفال: ۳۱؛ مؤمنون: ۸۳



## خطر سنگینِ جدای از معارف دینی

این همه روایت در همه شئون برای معالجه جهل؛ اما امان از جهل و فریاد از بی خبری! کسی به پیغمبر اکرم ﷺ گفت: یار رسول الله، قیامت چه موقع می شود؟ فرمودند: ساعت قیامت را به کسی نگفته اند و به من هم نگفته اند؛ ولی من نشانه های قیامت را کاملاً می دانم. عرض کرد: برایمان روی منبر بگویید. یکی از نشانه هایی که حضرت بیان کردند، این بود: معرفت دینی از بین جامعه جمع می شود! معرفت دینی جمع بشود، مردم چه می شوند؟ معرفت دینی که نباشد، مردم به هر گناهی راحت روی می آورند؛ چون نمی دانند حرمت این گناه، عذابش و تخریب کنندگی آن تا کجاست؟! معرفت دینی از بین مردم جمع می شود و جهل به جای آن پخش می شود و اغلب مردم بی معرفت می شوند. این درد خیلی سنگین و خطر عظیمی است که نسل امروز از معرفت دینی جدا شود یا به عبارتی جداش بکنند؛ هم جدا شده و هم عده ای جداش کرده اند. به جای معرفت دینی که خلاً است، چه چیزی این خلاً را پُر می کند؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: جهل، نفهمی و ندانی.

الآن شما به خیلی ها (خیلی هم در کشور ما پیشرفت کرده) بگو: خوردن مست کننده حرام است، می گوید: چه کسی گفته است؟ واقعاً حرام است؟! کجای آن حرام است؟! به خیلی از خانم ها و دخترها بگو: قرآن در سوره نور و سوره احزاب گفته که این مو و رو را در معرض دید همگان قرار نده، می گوید چه کسی گفته؟ کجای قرآن گفته؟ اینها نمی دانند، اما آیا این «نمی دانم»، عذر قابل قبولی در قیامت است؟ قرآن مجید می گوید: ابدأ عذر قابل قبولی نیست و روز قیامت هم به هیچ انسان محکوم به دوزخی اجازه عذرخواهی از خدا را نمی دهدن. اگر بخواهند هم عذرخواهی بکنند، اجازه نمی دهند و می گویند دهانت را بینند! هفتاد هشتاد سال در دنیا هر غلطی که دلت خواسته، کرده ای؛ هر ظلمی کرده ای، هر مالی را بردده ای، هر یاوه ای را گفته ای و هر تهمتی را به نبوت، ولایت، قرآن و اهل بیت زده ای، حالا می گویی عذر بخواهم! در آیه ۶۵ سوره یس ندیده اید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ» دهانشان را می دوزم و نمی گذارم حرف بزنند! امام هشتم چه کار عظیمی داشتد!



## امام ضلالت یا امام هدایت

من اینجا یک جمله هم خدمتتان عرض بکنم که خیلی مهم است؛ جمله این است: امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می‌فرمایند: «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ<sup>۱</sup> يَكْنَى نَفْرَ كَهْ بَعْنَوَنِ اِمامَ عَلَمَ شَدَ، بِهِنَّاجَرَ مَأْمُومَ دَارَدَ كَهْ بَهْ اوِ اِمامَ مَيْگَوِينَد؛ اِگْرَ مَأْمُومَ نَداشتَ كَهْ بَهْ اوِ اِمامَ نَمَى گَفَتَتَد. حَالًا يَا اِینَ اِمامَ، اِمامَ هَدَایَتَ اَسَتَ يَا اِمامَ ضَلَالَتَ؛ چنانَ كَهْ قَرَآنَ اِمامَ رَا تَقْسِيمَ كَرَدَهَ اَسَتَ بَهْ ائِمَّهَ كَفَرَ؛ **﴿فَقَاتُلُوا أَئِمَّةَ الْكُفَّارِ﴾<sup>۲</sup> وَ ائِمَّهَ هَدَایَتَ: **﴿وَجَعَلْنَا هُنَّا أَئِمَّةً يَقْنُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَغَلَّ الْحَيَّرَاتِ وَ إِقْامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَ كَافُؤُلَآنَاعِبِدِينَ﴾<sup>۳</sup>.****

عدهای امام کفر هستند که الان در رأس تمام امامان کفر، فعلاً نوبت امامت کفر به این دیوانه آمریکا رسیده است؛ این اعصاب بهم خورده، بی عقل، مُتَلَوْنَ المزاج و بدفکر، الان امام کفر در رأس است و مأمور هم زیاد دارد. عربستان و شیخنشیین ها از مأمور های او هستند. در آفریقا هم مأمور دارد که متأسفانه آرا و خواسته های نامشروع او را در ملت های خودشان پیاده می کنند.

## امام رضا علیه السلام، امام هدایت و برحق

حضرت رضا علیه السلام امام هدایت و برحق است و ما شیعیان قهرآ مأمور این امام هستیم. اهل سنت که نمی گویند ما مأمور حضرت رضا علیه السلام هستیم! بعضی از اهل سنت ایران به مشهد می آیند (دهه آخر یا دهه ولادت) و زیارت می کنند، نمازی می خوانند و می روند؛ اما نمی گویند ایشان امام ماست، بلکه می گویند ایشان سید و فرزند پیغمبر علیه السلام است و قابل احترام. پرونده حضرت رضا علیه السلام به سید بودن و قابل احترام بودن پیش آنها بسته است؛ اما اعتقاد ما راجع به ایشان با این روایات دریاواری که دارند، چیست؟ ما می گوییم ایشان عالم آل محمد است. شما فقط در

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. توبه: ۱۲.

۳. انبیاء: ۷۳.



جلد اول «أصول کافی»، روایتی را بینید که ابومسلم مروزی در پنج صفحه از حضرت نقل کرده است. یک زمانی، استاد ما آیت‌الله العظمی وحید خراسانی در قم که ما دوره اول درس ایشان را رفتیم، می‌گفتند: این روایت از نخبه روایات شیعه و روایت معجزه‌آسایی است. دست خرد و عقل خیلی دیر به مفاهیم این روایت می‌رسد، از بس که علوم فشرده در این روایت هست. امام هشتم غوغای کرده‌اند!

## مسئولیت انسان در قبال خود و اطرافیان

ما می‌گوییم امام، عالم، دلسوز، خیرخواه و پخش‌کننده فرهنگ پروردگار؛ ما این ادعا را داریم و با توجه به این ادعا، مأمور می‌شویم. مأمور نسبت به امامش چه وظیفه‌ای دارد؟ من امشب این وظیفه را عرض کردم که امام هشتم با تمام توان انجام دادند، سر مبارکشان هم روی این وظیفه رفت و شهید شدند! ایشان چه کردند؟ ایشان شب و روز در مدینه و مرو و سفرها، در مقام درمان جهل مردم برآمدند. من مأمور باید به ایشان اقتدا بکنم تا حداقل جهل زن و بچه‌ام، خودم، دوتا رفیقم یا دو نفر که با من سلام و علیک دارند، برطرف بکنم؛ یا وقتی زن و بچه‌ام را می‌بینم، فقط سؤالاتم در یک محدوده باشد که حاج خانم، چه کسی زنگ زد؟ امشب چه داریم؟ یخچال پر است یا نه؟ چه کم داریم؟ بچه‌ها شما چه چیزی کم دارید؟ آخر این حرف‌های تکراری چه رشدی به زن و بچه آدم می‌دهد؟! مگر پیغمبر اکرم ﷺ ندارند که «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۱</sup>؛ کلمه «رعیت» در اینجا یعنی زن و بچه‌ها و دوستانمان، نه رعیت کشاورزی. کلمه «رعیت» یعنی آنهایی که در کنار ما، در اختیار ما و با ما هستند.

ما مسئولیت شدیدی نسبت به خودمان و زن و بچه‌مان داریم؛ در قرآن می‌خوانیم: «ثُوا أَقْسَكُمْ وَ أَهْلِكُمْ تَارِ»<sup>۲</sup> خودتان و اینها را از نادانی دربیاورید که فردا دچار دوزخ نشود. این

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۴؛ جامع الأخبار، ص ۱۱۹.

۲. تحریم: ۶



اقتدای به حضرت رضا<الله عليه السلام> است. به نظر من، گرفتن جشن، زدن پرچم‌های رنگی و غذادان خوب سالم به عنوان حضرت رضا<الله عليه السلام> عالی و خوب است؛ اما عالی‌تر از آن، این است که ما عقلمان را با حرف‌های حضرت رضا<الله عليه السلام> چراغانی کنیم، قلیمان را با کمک حضرت رضا<الله عليه السلام> پرچم توحید و معاد بزنیم و گلویمان را برای درمان چهل افراد به کمک حضرت رضا<الله عليه السلام> خرج بکنیم.

این مقدمه مطلب بود، اما امام روایتی در روایاتشان دارند که از نخبه روایات است. ان شاء الله اگر خدا توفیق بدهد و عنایت بکند، فردا شب برایتان روایت را نقل می‌کنم. روایت هشتنه قطعه است و فکر می‌کنم نتوانم هر قطعه‌ای را یک شب توضیح بدهم. حالا ما با کمک خدا و شما در این روایت سیر می‌کنیم، ببینیم بالاخره تا کجا اعماق روایت، می‌توانیم با کمک روایات و آیات دیگر سفر بکنیم.

## کلام آخر؛ غربت و مظلومیت امام رضا<الله عليه السلام>

شب اول مجلس و ایام ولادت امام هشتم است، سخن هم که از وجود مقدس ایشان و کار عظیمی به میان آمد که در آن فرصت اندک انجام دادند. امام ساکن خراسان نبودند. در واقع، شهری که شما برای زیارت می‌روید، ایشان در آنجا نه خانه و نه بساطی داشتند. مأمون ایشان را از مدینه به مرو آورده بود که الآن قطعه عظیمی از آن در یکی از کشورهای آزادشده شوروی است. مرو در زمان مأمون پایتخت بنی عباس بود. مأمون جنگی در بغداد داشت، از مرو حرکت کرد تا با ارتشیش به بغداد برود و حضرت رضا<الله عليه السلام> را هم مجبور کردند که در این سفر باید با من باشی. حرکت کردند، روزها می‌آمدند و شبها استراحت می‌کردند تا به شهر توس رسیدند. در قدیم اسمش توس بود. وقتی به اینجا رسیدند، مأمون تصمیم به کشتن حضرت گرفت و اینجا حضرت شهید شدند، ولی ساکن نبودند.

اهل بیت<الله> چه غربتی کشیدند، چه ظلم‌هایی دیدند و چه مظلومیتی بر اینها حاکم بود! تمامش هم تقصیر مردم بود. یک نفر نمی‌تواند در این‌همه جنایت وارد بشود، بلکه کمک از جانب مردم زیاد بوده است. در زیارت‌نامه امام رضا<الله عليه السلام> می‌خوانیم: «قتل الله من قتلک

بِالْأَيْدِي وَ الْأَلْسُنِ» خدا لعنت کند آنهایی که با دست و زبان به کشتن تو کمک دادند. تو یک قاتل نداشتی و جامعه قاتل تو بود.

صیح است و تازه آفتاب زده است. حضرت به اباصلت فرمودند: مأمون مرا دعوت کرده، بلند شو و بهدنبال من بیا! اینجایی که مرا دعوت کرده‌اند، قتلگاه من است. تو بیرون بنشین، چون راهت نمی‌دهند. چادر هم بود و مأمون آنجا خانه نداشت. فرمودند: من می‌روم، از جلسه که درآمدم، تو می‌بینی که من عبا بهسر کشیده‌ام یا می‌بینی که نه، خیلی عادی و معمولی بیرون آمدم. اباصلت! اگر عادی و معمولی بیرون آمدم که با هم به محلی برمی‌گردیم که اسکان داریم؛ اما اگر دیدی عبا بهسر کشیده‌ام، دیگر نامید نامید بشو، چون کشته شده‌ام و مرا به قتل رسانده‌اند.

حالا فکر بکنید که امام در چادر مأمون رفته، این آدم عاشق چه دلشوره سنگینی در بیرون دارد و نمی‌داند محبوش الان عبا بهسر بیرون می‌آید یا به حالت عادی؟! وقتی پرده خیمه را کنار زندن، دید حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> بیرون می‌آیند، عبا بهسر افتاده، ولی رنگ به صورت ندارند! ما دوتا از امامانمان با شمشیر شهید شدند و بقیه‌شان را زهر دادند. امامی که کشته شدنش با زهرخوردن از همه طولانی‌تر بود، حضرت باقر<sup>علیه السلام</sup> بود و بقیه ائمه بین سه، چهار تا هفت روز طول کشید که شهید شدند؛ ولی ما خبر نداریم این زهری که به حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> دادند، چه زهری بود که وقتی حدودهای ساعت یازده به خانه آمدند، اذان ظهر ایشان از دنیا رفتند. حالا با بدن چه کرده بود، خدا می‌داند!

اباصلت می‌گوید: حرف نزدم و با دل سوخته بهدنبال حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> آمد. وقتی از چادر مأمون تا چادر خودمان که رسیدیم، شمردم؛ پنجاه بار روی زمین نشستند و بلند شدند. بدنشان دیگر طاقت و آرامش نداشت. رسیدیم، دیدم روی خاک افتاد و «يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلَامِ» مثل آدم مارگزیده به خودش می‌پیچید؛ اما بالاخره سر به دامن حضرت جواد<sup>علیه السلام</sup> از دنیا رفت.

مرد و زن از خراسان برای تشییع جنازه آمدند، جلویشان را هم نگرفتند! اگر در آن تشییع جنازه از مرد یا زنی می‌پرسیدید که برای چه آمدی، می‌گفت: امام، سید، عالم و پسر پیغمبر است! مردم دنیا، مردم آن روزگار، مگر ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> امام نبود؟ مگر ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> عالم

## انسان، نیازمند راهنما

نبود؟ مگر ابی عبدالله<sup>ع</sup> پسر پیغمبر نبود که زین العابدین<sup>ع</sup> وقتی بدن قطعه قطعه را روی خاک دیدند، داشتند جان می دادند که زینب کبری<sup>ع</sup> بدن را گذاشت، دوید و جلو آمد.



جلسه دوم

سعادت انسان در گروپزیرش

هدایت گران الهی



# نیاز، همیشگی انسان به راهنمای معصوم

آیا انسان از زمانی که به وجود آمده و تا زمانی که در دنیا زندگی می‌کند، به راهنمای معصوم و چراغی نیازمند است که خداوند در مسیر زندگی او قرار بدهد؟ پاسخ اهل انصاف و دقت، این است که انسان حتماً به راهنمای معصوم نیازمند است. راهنمایی که خودش در باطن و ظاهر از هر خطایی مصون است و دانشی هم که دارد، دانش فراگیری نسبت به عالم هستی و انسان است؛ هم هستی را می‌شناسد، هم از همه نیازهای انسان آگاه است و این قدرت را دارد که به نیازهای معنوی انسان پاسخ صدرصد مثبت بدهد.

## دو دلیل منکرین نیاز به راهنما

این حرف، حرف اهل دل، اهل حکمت و اهل انصاف است که در هر دوره‌ای زندگی می‌کردند و پاسخ‌گوی مردم بوده‌اند؛ اما اکثریت، از زمان قابیل (فرد اول آن اکثریت است) تا الان، طبق آیات قرآن، آینده هم باید همین‌طور باشد تا روزگاری که سفره عدالت در همه جهان گسترده بشود. خود این هم کار یک معصوم و پیشوای ملکوتی است که نسبت به هستی و انسان، دانش فراگیری دارد. این اکثریت می‌گویند ما هیچ نیازی به پیشوای معصوم نداریم که از جهان دیگری برانگیخته شود و در زندگی ما دخالت و امرونهی کند.

### الف) زندگی درست با راهنمایی عقل

به چه دلیل؟ می‌گویند به دو دلیل؛ دلیل اول این است که ما عقل داریم و با عقلمان آنچه لازم باشد، می‌فهمیم و درک می‌کنیم. با درک و فهم و راهنمایی عقل، یک زندگی درست، بی‌دردسر، بی‌خسارت و بی‌ضرر برپا می‌کنیم.



پاسخ اینها را داده‌اند و گفته‌اند: اولاً عقل ما (این حرف کاملاً درستی است و تجربه هم نشان می‌دهد) عقل کامل جامع تاکی نیست که نورش به تمام هستی، وجود ظاهری و باطنی انسان و نیازهای او فراگیر باشد، نمی‌تواند کار هادی را انجام بدهد و در مقام پیشوایی قرار بگیرد تا به هر جا که لازم باشد و ضرری در آن نباشد، ما را هدایت بکند. عقل چنین قدرتی ندارد؛ چون مثل بقیه اعضا و جوارح ما جزئی است. کل وجود ما جزئی است؛ چشم ما یک عضو جزئی است، می‌تواند تا کجا را ببیند و چقدر درست ببیند؟ چه مقدار میدان دید دارد؟ جوابش این است که میدان دید، مقدار دید و اشیانگری اش جزئی است و کلی و کامل نیست. حال اگر جزئی نبود، به عنوان مثال، برای دیدن آسمان‌ها و ستارگان دور به دوربین‌ها و تلسکوپ‌های بسیار قوی نجومی هیچ نیازی نداشت؛ بدون دوربین و تلسکوپ صدرصد در نگاه اشتباه دارد. ماه در شب چهاردهم، بدر کامل است. اندازه سطح ماه و کره ماه در مقایسه با زمین چقدر است؟ این ثابت شده که ماه یک‌ششم کره زمین حجم دارد و شش‌تا ماه را می‌توان در کره زمین جا داد؛ ولی آیا چشم ما در شب چهارده ماه، حجم ماه را درست می‌بیند؟ نه! یک دایره محدود نورانی می‌بیند، ولی آنچه که چشم می‌بیند، ماه نیست و واقعیت ماه، یک‌ششم زمین است.

اول طلوع آفتاب، وقتی تقریباً قرص خورشید از افق بیرون می‌آید، حجم خورشید چه مقدار است؟ یک‌میلیون و دویست هزار عدد زمین را می‌توان در خورشید جا داد. شما خورشید را چه اندازه می‌بینید؟ این دیدنتان دروغ است و چشمان به شما دروغ می‌گوید! حد گوش شما حد کلی است یا حد جزئی؟ شما کل صدای را می‌شنوید؟ الان در همین جلسه، صدای انفجار ستارگان و برخورد سنگ‌های آسمانی با هم هست. زمین حدود ۱۸۰ تا کشور دارد و صدای رادیو و تلویزیون کل کشورها الان در این اتاق هست. شما یک رادیویی کامل بیاور، پیچش را بگردان و جهتش را به آفریقای جنوبی بده، صدای آفریقای جنوبی را به شما می‌رساند؛ اما اگر اینجا نباشد، گوش شما خیلی از صدای را بالا و پایین را نمی‌شنود.

گوش جزئی است و چهار روز هم که از آن بگذرد، به سمعک نیازمند می‌شود. چهار روز که از چشم بگذرد، به عینک نیازمند می‌شود. دو روز که از عمر پا بگذرد، به عصا و واکر نیازمند



## جلسه دوم / سعادت انسان در گرو پذیرش هدایت‌گران الهی

می‌شود. چهار روز که بگذرد، به صندلی چرخدار نیازمند می‌شود. شکم ما، هیکل ما، زبان ما هم جزئی هستند.

عقل ما هم جزئی است. این عقل که ثابت شده جزئی است، چگونه می‌تواند نگاه فراگیری به همه هستی یا به خود انسان داشته باشد؟ عقل نمی‌تواند و در خیلی از دریافت‌هایش هم تا حالا اشتباه کرده است. شما با مجلات و سایتهاي علمي جهان خیلی ارتباط ندارید؛ اگر به سایتهاي علمي جهان مراجعه بکنید، تغییر آرای دانشمندان، چه درباره طبیعت، چه درباره حیوانات و چه درباره بدن انسان ساعتی شده است! نه اینکه ده‌سال بگذرد و عقل بگوید من در یافتن این موضوع اشتباه کردم؛ بلکه اشتباهش را الان روز به روز اعلام می‌کنم. به راستی چگونه می‌شود به این عقل جزئی برای ساختن یک زندگی صد درصد سالم، بی‌زیان، بی‌خطر و بی‌فساد تکیه کرد؟

### ناتوانی عقل در هدایت و رشد انسان

چهبسا اگر کننده بود، تمام عقلای جهان، جهان را رو به سلامت می‌برند؛ اما نه تنها نتوانسته‌اند رو به سلامت ببرند، بلکه جهان را رو به فساد کشانده‌اند. در همه‌چیز هم ایجاد فساد شده که من نمی‌توانم برایتان بشمارم، اما خوانده‌ام؛ فساد در سیاست، خانواده، تصور، اندیشه، اجتماع، غریزه جنسی و اقتصاد. بشر هم ثابت مانده و این را قبول کرده است. اگر عقل ما کننده بود که کار این جنس دوپا به اینجا نمی‌رسید. عقل ما کننده نیست که شما می‌بینید کره زمین را در چهارچوب فساد به اسارت کشیده‌اند و تمام درها را هم بسته‌اند. اگر می‌گوییم درها را بسته‌اند، گُتره نمی‌گوییم؛ چون وقتی کتاب‌های خیلی از دانشمندان اروپا و آمریکا را نگاه کردم، نوشته‌اند که رشته از دست در رفته و فساد در جهان مطلقاً قابل علاج نیست، الا یک دانشمند. من هرچه مقاله و کتاب از دانشمندان اروپا و آمریکا خوانده‌ام، می‌گویند: دیگر کار تمام است و بشریت رو به نابودی می‌رود. روزی می‌آید که اگر ده‌تا از این بمب‌های جدید را در کل کره زمین بیندازنند، تمام پنج قاره خاکستر می‌شود و می‌گویند هیچ راه علاجي هم وجود ندارد. تنها یک دانشمند مسیحی که در سخنرانی بسیار مهم خود (من این سخنرانی را یادداشت کرده‌ام و در یکی از کتاب‌هایم هم نوشته‌ام) در دانشگاه هند می‌گوید: اینهایی که



می‌گویند فساد در همهٔ شئون با داشتن عقل، یعنی ملت‌های جهان را دیوانه نمی‌دانند. همهٔ می‌گویند ضریب هوشی داریم و ضریب هوشی ایرانی‌ها هم بیشترین ضریب است. ضریب هوشی‌مان بین ملت‌ها خیلی بالاست، ولی فسادمان هم کاملاً هم‌وزن اروپا و آمریکا می‌شود. همهٔ دنیا عقل داریم و فاسد هستیم! آمریکایی‌ها عقل دارند و فاسد هستند! ترامپ عقل دارد و افسد مفسدین است! عقل دارند و در لجنزار هر نوع گناهی دست و پا می‌زنند. چرا عقل کاری صورت نمی‌دهد؟ چون جزئی است و نمی‌تواند، قدرتش را ندارد و نمی‌تواند کاری بکند.

آن دانشمند در آن دانشگاه در اواخر سخنرانی‌اش، بعد از شمردن انواع مفاسد جهان می‌گوید: یک راه برای علاج فساد مانده است؛ نه مجالس قانون‌گذاری جهان، نه دولتها، نه دادگستری‌ها، نه نیروهای نظامی، نه استادان دانشگاه‌ها، نه معلمان و نه مردمیان، توان درمان فساد را دارند! درمان این فساد در قدرت هیچ صنفی نیست و فقط یک دارو در جهان هست که می‌تواند پنج قاره را درمان بکند؛ آن هم اسلام است.

در واقع، آنها هم به این حقیقت پی برده‌اند که این قدر به عقل تکیه نکنند و او را خدا قرار ندهند. عقل نمی‌تواند جای خدا را پر بکند، عقل‌گرا نباشد! عقل فقط قدرت درک دارد که وقتی کتاب را باز می‌کند و می‌خواند، می‌فهمد کتاب چه‌چیزی دارد می‌گوید؛ اما امام اصلاح‌گر و چراغ پرخوش نیست که کل جاده را روشن بکند و تکالیف درست را به ما ارائه بکند!

پس بالاصافان عالم جناب عقل را سر جایش نشاندند و گفتند: از قرن هفدهم که تو را به جای خدا نشاندند، اشتباه کردند و بعد از اینکه تو را به جای خدا نشاندند، فساد را در این عالم روی جزئی‌بودنت حاکم کردی. البته نه اینکه عمدى داشته‌ای، بلکه قدرتش را نداشتی که انسان را حفظ بکنی و بچرخانی، لذا بشر به کچ راهه و بی‌راهه افتاد.

### ب) علم، پیشوานه‌ای قوی و هدایت‌گر

آنها بی‌که می‌گویند ما به امام هدایت و برانگیخته‌شده از طرف خداوند هیچ نیازی نداریم، دروغ می‌گویند. اینها گفتند ما به عقل تکیه می‌کنیم، عقل هم کاری از دستش برآمد و وضع جهان روزبه‌روز بدتر شد؛ اما عده‌ای گفتند: این چه اشتباهی است که ما به عقل تکیه بکنیم؟

## جلسه دوم / سعادت انسان در گرو پذیرش هدایت‌گران الهی

ما برای چه به امر جزئی متنکی بشویم؟ برای چه به چراغی که یک شمع نور دارد، به این عنوان روی بیاوریم که یک خورشید نور دارد؟ کجا به اندازه خورشید نور دارد؟! کل نور عقل مردم یک نور جزئی است و کاری که می‌کند، این است: وقتی چیزی را می‌بیند، بفهمد این چراغ است، آب است، فرش است، خط کتاب است یا این مطلب است و بیشتر از این کاری از دستش برنمی‌آید. این افراد گفتند: عقل فقط برای درک قضایای کلی و جزئی، آن هم در حد محدودی بماند. قضایایی جزئی، مثلًاً عقل رانگه داریم که براساس آزمایش‌ها به ما بگوید آب از اکسیژن و هیدروژن مرکب است و حکم کلی هم این است: حالا که یک استکان آب نشان می‌دهد از اکسیژن و هیدروژن مرکب است، پس آب استخر هم همین ترکیب است، پس آب زاینده‌رود هم همین ترکیب است، پس آب دریاچه‌ها هم همین ترکیب است، پس اقیانوس‌ها هم همین ترکیب است و ما دیگر نیاز نداریم که اقیانوس اطلس را به آزمایشگاه بکشیم و تمام قطراتش را آزمایش کنیم و بگوییم این آب از اکسیژن و هیدروژن مرکب است. عقل حکم جزئی دارد و یک حکمی هم بر کلیات از طریق جزئیات دارد و کاری دیگر نمی‌تواند بکند.

این عده گفتند: ما به جای عقل، علم را امام و به جای خدا قرار می‌دهیم! ما با این گستردگی دانش، نه به خدا و نه به کسانی نیازی داریم که از جانب خدا بیایند و در زندگی ما هدایت‌گری بکنند؛ هم خودش و هم فرستادگانش را نمی‌خواهیم، چون علم کار می‌کند.

### فعالیت علم در حوزه امور مادی

اکنون بفرمایید که حوزه علم تا کجا شعاع دارد؟ این تمدن علمی انسان‌ساز است یا برج‌ساز؟ این تمدن علمی لوکوموتیو برقی‌ساز است یا آدم‌ساز؟ این علم، آدم درست می‌کند یا هوایپیما؟ این علم، تربیت کامل به انسان می‌دهد یا دندان‌ها را می‌کشد و به جایش دندان می‌کارد؟ علم در حوزه آدمیت، انسانیت، تربیت، پرورش و آدم بارآوردن تا آن چه کار کرده است؟ هیچ کاری نکرده است؛ چون آدم‌سازی کار علم نیست! کار این علم مادی، همین ساخت‌وسازهای بنایی، صنعتی و الکترونیکی است. علم کارهای مهمی هم می‌کند! هوایپیما دو طبقه ساخته و در هر طبقه‌ای هم پانصد نفر می‌نشاند و با بارشان حرکتشان می‌دهد؛ ولی آن علم اصلاً هوایپیمانشینان را آدم بار نمی‌آورد.



من چندبار از اروپا که هواپیماهای ایرانی به آنجا نمی‌آمد، مجبور بودم با هواپیماهای خارجی (آلمان، اتریش، انگلیس، ایتالیا) به ایران بیایم و چهارپنج ساعت در هوا بودم. بیشترین مدتی که در هواپیما بودم، دوازده ساعت بود؛ حالا من آن دوازده ساعت را می‌گوییم. در آن دوازده ساعت به مردم شام، ناهار و صبحانه دادند؛ هم با گوشت خوک و هم با گوشت خرچنگ، هر دو ساعت یکبار هم در تمام هواپیما مشروب می‌آوردند و به مسافرها می‌دادند، آنها هم می‌گرفتند و می‌خوردند. علم! طیاره ساخته‌ای، اما آدم نساخته‌ای؛ اگر آدم ساخته‌ای، نمونه‌اش را بگو که کجاست! آن آدمی که تو ساخته‌ای، کجاست؟

جناب فرانسه! تو زودتر از همه کشورهای اروپایی رشد علمی پیدا کردی؛ مگر افسران نظامی، سپهبدها و فرماندهان ارتش تو در زمان شارل دو گل، همگی فارغ‌التحصیل دانشگاه نبودند؟ مگر همه آنها ظرف علم نبودند؟ مگر اینها را به الجزایر نفرستادید؟ مگر در یک روز از هشت صباح تا چهار بعدازظهر، گودال بزرگی را نفت و گاز و گازوئیل نریختید، بعد آتش زدید و صدهزار نفر زن و مرد و بچه را در یک روز سوزانید؟ مگر این کار را نکردید؟ مگر عالمان شما یک‌میلیون نفر را در عراق نکشتند؟ خر که به عراق نیامده بود، فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های آمریکا به عراق آمده بودند! الاغ که به افغانستان نیامده، فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی و نظامی شما به افغانستان آمدند و آنجا را با خاک یکی کردند. هواپیماهای شما عالمان با خلبان‌های دانشمند، یکسال‌ونیم است که یمن را آتش می‌زنند، خاکستر و تخریب می‌کنند. الان هم بخش عمدات را با بمبهایی که ریخته‌اید، دچار وبا کرده‌اید. این علم است!

مگر ما عالم در این کشور کم داریم؟ عالم فاسد هم کم داریم؟! نه! عالم در لباس بند و کت و شلوار شما زیاد است؛ ولی گرفتار فساد اخلاقی، مالی و فکری هستند که علم هم دارند! شما می‌گویید ما از بچگی از قرآن شنیده‌ایم که عالم بسیار بزرگی به نام بلعم باعورا بوده است. اصلاً خدا در سوره اعراف علنی می‌فرماید که ما به او دانش عطا کردیم؛ با دانش عطای خدا چه کار کرد؟ علم، آدم‌سازی می‌کند؛ علم وحشی می‌سازد! علم مطروب می‌سازد! علم مسخره‌چی می‌سازد! آنها را می‌برند و عالمشان می‌کنند. وقتی عده‌ای شان از دانشگاه

## جلسه دوم / سعادت انسان در گرو پذیرش هدایت‌گران الهی

بیرون می‌آیند، می‌گویند پیغمبر عرب بود و مال عرب‌ها، ما خودمان زرتشت داریم! علم چه موقع آدم تربیت می‌کند و چه آدمی تربیت کرده است؟ بعد هم کار علم، کار مادی است و نه کار معنوی! کار علم کار انسان‌سازی نیست، کارش هوایپیماسازی است.

### پیامبر اکرم ﷺ، تربیت‌شده پروردگار و بهترین راهنمای

این دو تا که کاری از دستشان برنمی‌آید و نیامده و نخواهد آمد، حالا برای تربیت انسان چه باید کرد؟ حالا شما که این قدر برای عقل مایه گذاشتید و معجزه‌ای نکرد! شما که برای علم این‌همه مایه گذاشتید و معجزه‌ای نکرد! آن علم برای امور مادی‌مان بماند و حمالی کند. عقل هم برای درک مسائل و تشخیص اشیا از هم‌دیگر پیش ما بماند که ما نگوییم این پالتو برق است یا این برق لُنگ است! عقل باید باشد که ما اینها را تشخیص بدهیم. نه عقل و نه علم، سازندگی برای انسان‌شدن ندارند.

برایتان کاملاً روش‌شده که ما برای تربیت، رشد، کمال، سعادت دنیا و آخرت و برپاکردن یک زندگی پاک، به انسان‌های تربیت‌شده شخص پروردگار نیاز داریم. این حرفی که می‌گوییم، برای پیغمبر ﷺ است: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»<sup>۱</sup> اگر روش پاک و سالم مرا می‌بینید، اگر گناه اندک، ظلم و ستم و دست‌اندازی در مال مردم را در زندگی من نمی‌بینید، چون من تربیت‌شده پروردگار هستم. «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» پروردگار مرا تربیت کرد، نیکو هم تربیت کرد.

### سنگینی دو درهم بدھی در نظر رسول خدا ﷺ

یک جمله از حضرت بگوییم؛ یک خرده دلتان کنار این جمله می‌سوزد، اما عیوبی ندارد! همین الان شما در ذهن مبارکتان اختلاس‌ها را در نظر بیاورید و به عدد اختلاس‌ها فکر بکنید! اسمش میلیارد است؛ دوهزار میلیارد بردند، سه‌هزار میلیارد بردند، هزار میلیارد بردند. بیشتر

۱. بحارالأنوار، ج ۸ ص ۳۸۲؛ تفسیر نورالثقیلین، ج ۵، ص ۳۹۲.

اینهایی هم که بردهاند، متأسفانه پیراهن بی‌یقه بودند و محاسنshan هم در صورتشان مثل پهنه گاو پهنه بود! اینها عالم بودند؛ عالم به بانکداری، مدیریت و حقوق اجتماعی. هیچ‌کدام بی‌سود نبودند! خیلی از این دزدها قبلاً مدیر بودند، ولی برند.

ابوذر می‌گوید: نماز مغرب و عشا را پشت سر پیغمبر ﷺ خواندیم و همه رفتند. پیغمبر ﷺ کنار محراب نشسته بودند و به قول ما، اخمهایشان خیلی دَرَهم و ترش رو شده بودند و حالت اندوه داشت. واقعیتش من روی عظمت شخصیت پیغمبر ﷺ جرئت نکردم جلو بروم و بگویم چه شده است! گفتم فردا می‌بینم و می‌پرسم. من رفتم، پیغمبر ﷺ هم رفتند و مسجد خالی شد.

پیغمبر ﷺ برای نماز صبح به‌خاطر یک آیه قرآن خیلی اهمیت می‌دادند و قرآن مجید هم برای نماز صبح پرونده جدایی از بقیه نمازها دارد؛ معلوم می‌شود نماز صبح با اینکه دو رکعت است، در پیشگاه پروردگار از عظمت بالایی برخوردار است که ما عظمتش را نمی‌دانیم! فقط قرآن این جمله را دارد: «إِنَّ فُؤَانَ الْفَغْرِ كَانَ مَسْهُودًا».<sup>۱</sup> این یکی از آیات عجیب قرآن است!

وقتی صبح برای نماز آمدیم، حضرت نمازشان را خواندند و سلام نمازشان را دادند، رو به مردم که برگشته‌اند، چهره‌شان خیلی شاد و کاملاً برخلاف دیشب بود. خیلی باحال و متبسماً بودند. من کنار محراب آدم و گفتم: آقا دیشب چه شده بود؟ امروز چه شده است؟ اختلاس‌ها، تقلب‌های در اجناس و مال مردم‌خوری‌ها را در ذهن خودتان نگه داشته‌اید که چه غوغایی می‌کند! حضرت فرمودند: ابوذر، دیشب دو درهم نقره (نه دینار)، یعنی دوتا پول سیاه و خیلی کم‌ارزش که دوتا نان با آن نمی‌دادند، پیش من بود و مالکش نبودم (حالا صدقه یا زکات بوده). این دو درهم حق مستحق بود که خدا در قرآن گفته فقیر، مسکین و در راه‌مانده؛ من کسی را از اهلش ندیدم که دو درهم را به او بدهم. این دو درهم را با خودم به خانه بردم، دیشب تا شروع نماز شب بیدار نشستم و به پروردگار می‌گفتم که



## جلسه دوم / سعادت انسان در گرو پذیرش هدایت‌گران الهی

امشب ملک‌الموت را نفرستد، به من مهلت بدهد تا صبح بشود و من این دو درهم حق مردم را به آنها بدهم؛ بعد اگر می‌خواهی، من را ببر.

در حقیقت، پیغمبر ﷺ از سنگینی دو درهم انگار کوه دماوند به او تکیه داده است که به خدا التماس می‌کرده ملک‌الموت را امشب نفرست و شب آخر عمر من قرار نده! آیا نمی‌شد این پول را به امیرالمؤمنین ﷺ بدهند و بگویند اگر من مُردم، تو بده؟ چرا می‌شد، اما به ما درس می‌دهد که خودت کار را انجام بده. مگر جلوی چشمت در همین شهر ندیده‌ای که چه تریلیاردراهی مُردنده و بچه‌هایشان برایشان هیچ کاری نکردندا! کارت را به دیگری واگذار نکن. ما پیغمبر را نیاز داریم که ما را تربیت کند. ما باید تسليم مری‌گری پیغمبر ﷺ باشیم و اگر تسليم پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ نباشیم، عین اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها فاسد خواهیم شد و فاسد هم خواهیم ماند. شرطش این است که تسليم رهبر آسمانی باشیم تا در همه‌چیز تعادل و تربیت داشته باشیم.

حرفم تمام! باز هم آن قطعه‌ای که می‌خواستم از امام هشتم نقل بکنم، ماند.  
گر بماندیم زنده، بردوزیم      جامه‌ای که از فراق چاک شده  
ور بمردیم، عذر ما پیذیر      ای بسا آرزو که خاک شده

## کلام آخر؛ کشنن شش‌ماهه خندیدن نداشت

یکبار دیگر اسم زاینده‌رود را ببرم؛ فرض کنید کسی کنار زاینده‌رود ایستاده باشد و آدم محترمی هم، بچه شش‌هفت‌ماهه‌ای در بغلش است، کنار زاینده‌رود بباید و به آن آقا یا مأمور بگوید هوا گرم است و این بچه خیلی تشنه است، من آب به او بدهم؟ آن شخص هم بگوید نه! مگر این آدم برای بچه شش‌ماهه‌اش چقدر آب از زاینده‌رود می‌خواهد؟ یک استکان هم نمی‌خواهد؛ چون بچه شش‌ماهه، نه می‌تواند لبس را به استکان بگذارد و نه گلویش قدرت دارد که این آب را فرو ببرد. مقدار آبی که می‌خواهد، این است که این آدم یک پنبه تمیز را در آب بگذارد و به لب‌های بچه بیکشد تا نم این پنبه در دهان بچه برود. آن بچه بیشتر از این آب نمی‌خواست!



من حرف‌های ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> را که زبانِ حال حضرت برای بعد از شهادت این بچه ششم‌ماهه است و هرکسی ساخته، خیلی هم زبانِ حال زیبایی است، برایتان بگویم (بچه خون‌آلود در بغلش است و دیگر دست و پا نمی‌زند):

این گلوی تشنه بُبریدن نداشت	کوفیان این قصد جنگیدن نداشت
غنچه پژمردهام چیدن نداشت	لاله‌چینان دستان بُبریده باد
نیتی جز آبنوشیدن نداشت	این که با من سوی میدان آمده
گرچه حتی تاب بوسیدن نداشت	با سه‌شعبه غرق خونش کرده‌اید
کشتن ششم‌ماهه خندیدن نداشت	گریه‌ام دیدید و خندیدید، وا!
صید کوچک پایمال کردن نداشت	دست من بستید و دست‌افشان شدید
شیرخوار غرق خون دیدن نداشت	از چه دادیدش نشان یکدگر

حضرت طفل را به پشت خیمه‌ها آوردند و قبری کنند؛ بدون اینکه به خانم‌ها و مادرش خبر بدهند. وقتی بچه را بلند کردند که سرازیر کنند، دیدند صدای مادر بچه می‌آید:

تماشای علی اصغر نمایم



جلسه سوم

انسان دیندار، شیعی از

خیر و متفعت



## عشق امام رضا علیه السلام به دین‌شناسی مردم

از مجموعه آثاری که از وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام بهجا مانده است، استفاده می‌شود که امام عاشق این بودند که مردم دین‌شناس بشوند. وقتی مردم دین را بشناسند و بفهمند که این مجموعه حق و حقیقت است و سازنگی دارد، به دین علاقه‌مند می‌شوند و بعد از علاقه به دین، دیندار می‌شوند. وقتی دیندار شدند، منبعی از خیر و منفعت و سود، هم برای خودشان، هم برای اهلهشان و هم برای مردم می‌شوند.

شخصی به محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشت: یابن رسول الله! این جمله‌ای که خدا از حضرت مسیح علیه السلام در گهواره نقل کرده و فرموده «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا»<sup>۱</sup> به چه معناست؟ عیسی علیه السلام نمی‌گوید من مبارک هستم، بلکه می‌گوید خدا مرا مبارک قرار داد. خدا او را مبارک قرار داد، یعنی چه؟ حضرت یک کلمه در جواب سؤال کننده فرمودند؛ معلوم بود که سؤال کننده آدم فهمیده‌ای است و با آن یک کلمه، همه داستان را درک کرد. امام فرمودند: این که مسیح گفت خدا مرا مبارک قرار داده، یعنی «جَعَلَنِي نَفَاعًا»<sup>۲</sup> مرا موجودی قرار داده که سود و منفعت من، منفعت بسیاری است.

کسی نباید بشمارد که وجود من برای مردم چقدر منفعت دارد؟ «نَفَاعَ» از نظر ادبیات عرب، صیغه مبالغه و به معنی سود بسیار و بی‌اندازه است؛ حرف‌هایم، بودنم، رفت‌وآمدنم، نگاهم، شنیدننم، نیتم، عملم، کارم، کوششم، رفاقتمن، ارتباطمن، همگی سودمند است.

۱. مریم: ۳۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۷.



## حقیقت معنایی فقیه در دین

امام هشتم عاشق این است که مردم فقیه در دین شوند (کلمهٔ فقیه در قرآن ذکر شده است)، البته فقیه نه به معنای اینکه مردم چندسال درس حوزه بخوانند و لباس بپوشند؛ چندتا هم اجازه اجتهاد از استادانشان بگیرند و به محراب و منبر برگردند. منظور از فقیه این نیست، بلکه فقیه یعنی دین‌فهم و فقه لغتاً به معنای درک و فهم است. مردم وقتی دین‌شناس بشوند، عاشق دین می‌شوند. حضرت جمله‌ای دارند که می‌فرمایند: «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَمِنَا لَاتَّبَعُونَا»<sup>۱</sup> اگر مردم زیبایی این دین را در سخنان ما بفهمند، پیرو این دین می‌شوند. وقتی در حد گنجایش و استطاعت خودشان پیرو این دین شدن، یک مسیح می‌شوند؛ یعنی مبارک و منبع خیر، سود و نفع برای همه می‌شوند. وقتی هم که آدمی منبع خیر شد، آثار عجیبی از او بروز می‌کند.

## اثر شناخت زیبایی دین بر زندگی آدمی

من یک بار بین دوازدهم تا پانزدهم ماه مبارک رمضان (الآن دقیق نمی‌دانم و یادم نیست، چون داستان برای سال ۴۶-۴۷ است) از منبر پایین آمدم و نشستم. همه رفتند، الا چهارپنج نفر که در مسجد مانده بودند. یکی از آنها به من گفت: پدرت زنده است؟ گفتم: بله زنده است! گفت: اسم من این است؛ وقتی به خانه برگشتی، به پدرت بگو فالانی سلام رساند. خیلی دلم می‌خواهد که پدرت را ببینم. گفتم: فردا به او می‌گوییم به مسجد بباید تا همینجا در خانه خدا ایشان را ملاقات کنی.

وقتی به منزل آدم، به پدرم گفتم: شخص قدبلندی به این نام به شما سلام رساند و مشتاق است که شما را ببیند. قیافهٔ پدرم حالت تعجب به خودش گرفت و گفت: چنین آدمی در مسجد بود؟! گفتم: بله! گفت: فکر نمی‌کنم آن که در نظر من است، این شخص باشد؛ ولی حالا فردا ظهر می‌آیم. پدرم فردا ظهر آمد. بعد از منبر که پدرم جلو آمد، آنجایی که من و آن مرد نشسته بودیم، وقتی همدیگر را دیدند، خیلی گریه کردند و حرف‌هایشان را زدند.



من با پدرم به خانه آدم، گفتم: او چه کسی بود؟ پدرم گفت: تو کلاس دوم یا سوم بودی، من دو اتاق از این آدم اجاره کردم؛ خودش هم در آن خانه زندگی می‌کرد. چهار اتاق داشت که دو اتاق برای خودش و زن و بچه‌اش بود و دو تا اتاق هم به من داد. یک هفته هم بیشتر در آن خانه نبودم و با اینکه اثاث‌کشی خیلی زحمت داشت، جای دیگری رفتم و خانه اجاره کردم و شماها را بردم. گفتم: چرا؟ گفت: برای اینکه او رانده کامیون بود، وقتی بارش را می‌رساند و برمی‌گشت، تا دوازده شب مشغول عرق‌خوری بود. در ماه رمضان هم عرق را ترک نمی‌کرده است. ما که دیگر نبودیم، ولی می‌گفتند فقط روز بیست و یکم به احترام امیرالمؤمنین علیه السلام روزه می‌گرفت و عرق نمی‌خورد؛ آن‌هم ساعت دو بعدازظهر طاقتیش تمام می‌شد و به زنش می‌گفت که سفره و عرق و ورق مرا بیاور. پدرم گفت: من الان نمی‌دانم او چطور مسجدی و منبری شده است! گفتم: از او بپرسم؟ پدرم گفت: حالا یک وقت خجالت نکشد! از قول من بپرس، من باز هم به مسجد می‌آیم.

فردا از او پرسیدم شما چه شد که به این راه افتادی؟ گاهی روایات اهل‌بیت علیهم السلام برای ما با جربیانات معنی می‌شود و این خیلی مهم است! ما جربیانی را می‌بینیم و یک مرتبه روایتی برایمان معنی می‌شود. این شخص گفت: یکی از همکارهای من که راننده بود، مُرد و ما هفت صبح برای تشییع جنازه آمدیم. او را به قبرستان قدیم تهران بردیم و من هم به همان حال گذشته خودم بودم. وقتی مُرد را بلند کردند، میان قبر سرازیر کرده و بند کفنش را باز کردند، من بیدار شدم که جای من هم اینجاست؟ اگر حرف‌های آخوندها درباره بزرخ و قیامت، فرشتگان سؤال‌کننده، حساب و کتاب، بهشت و جهنم راست باشد، من چه خواهم کرد؟! وقتی مرا اینجا گذاشتند، از دادگاه و محاکمات پروردگار و دوزخ، چه راه فراری برای من هست؟

توبه کردم و همه را کنار گذاشتیم. حالا که پیر شده‌ام، ولی هرچه نماز نخوانده بودم، همه را خواندم. هرچه روزه نگرفته بودم، همه را گرفتم. مکه و کربلا نرفته بودم، رفتم. خمس و سه‌هم امام نداده بودم، برای کل عمرم را دادم. شاگردی هم داشتم که وقتی از تهران به مشهد، اصفهان یا شیراز بار می‌بردم، با من بود. روزی او را ارزیابی کردم، دیدم هم سید

است، هم آدم خوب و بالدبی است، به او گفتم: چرا زن نمی‌گیری؟ گفت: وضع درستی ندارم و حقوقم همین است که تو به من می‌دهی. به او گفتم: من یک دختر خوب، باتریت و متدين دارم، مادر و خواهرت را بفرست که اگر پسندیدند، برای تو بگیرند. دخترم را هم به او دادم و دو دانگ ماشین هم به نامش کردم تا غیر از مزدی که به او می‌دهم، از درآمد آن دو دانگ، خانواده و زنش را اداره بکند. او الان سه‌چهارتا بچه دارد و ما هم پیر شده‌ایم.

این «وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا» یعنی همین! آن دیدن مُردن و بیدارشدن، یعنی «کَفِي بِالْمُؤْتَ واعِظًا» مُردن مردم برایتان بس باشد که پند به شما بدهد و یادآوری کند این مجلس ختم‌ها و تشییع جنازه‌ها برای شما هم هست. شما از این کاروان بیرون نیستید و داخل این کاروان هستید! صفاتی جلویی دارند در قبر می‌روند و برایشان ختم و هفتم و چهلم می‌گیرند؛ نوبت صفاتی هم که شد، ما هم در قبر می‌رویم و برای ما هم ختم و چهلم می‌گیرند و در این دنیا به کل فراموش می‌شویم، مگر اینکه در پیشگاه خدا فراموش نشویم؛ اگر آنجا هم ما را به فراموشی بدھند که وضعمان و کارمان هیچ علاجی ندارد.

به این مرد گفتم: حالا که پشت ماشین نمی‌نشینی، چه کار می‌کنی؟ گفت: بیست‌سال است پشت ماشین نمی‌نشینم، صبحانه‌ام را در خانه‌ام می‌خورم و به این میدان می‌آیم. مسجد گنج یک میدان بود و هفت‌هشت تا گاراژ هم در آن ناحیه بود که همه کامیون‌دار بودند و لوازم یدکی می‌فروختند. گفت بعد از صبحانه به اینجا می‌آیم و راه می‌روم؛ این طرف خیابان راه می‌روم و وقتی تمام شد، به آن طرف خیابان می‌روم و راه می‌روم. هر کس را ببینم که چهره‌اش ذره‌ام است و حالت غصه دارد، جلو می‌روم و سلام می‌کنم، به او دست می‌دهم، بغلش می‌گیرم و می‌گویم چه شده است؟ می‌گویید: چیزی نیست! می‌گوییم: آدمی که چیزی اش نیست، قیافه‌اش شاد است؛ وقتی یک چیزی هست، آدم قیافه‌اش نگران است. دردت را بگو، من مَحْرَم هستم. می‌گویید: بیمارستان مریض دارم و پول ندارم که او را مخصوص کنم. می‌گوییم: با هم به بیمارستان برویم، پول مریض را می‌دهم و او را درمی‌آورم. یک نفر دیگر را می‌بینم، می‌گوییم چه شده؟ می‌گویید: زمستان است و بخاری ندارم. می‌گوییم به یک لوازم منزل فروشی برویم، بخاری برایت بگیرم. بعد

هم می‌برم و برایش وصل می‌کنم. نفر دیگری را می‌بینم و می‌پرسم که چه شده، می‌گوید هوا گرم است و پنکه ندارم. به او می‌گوییم: بیا با هم برویم و پنکه بگیریم. در این بیست سال در جیبیم باز است و این راندها و مغازه‌دارها هم می‌دانند که من حمال، بارکش و غلام پروردگار بین مردم هستم. هر کسی مرا هشت صبح تا وقت نماز جماعت می‌بیند (چون بعد از ظهرها نمی‌آیم)، پول به من می‌دهد و من هم با این پول‌ها درد و مشکل مردم را حل می‌کنم؛ مريض از بیمارستان بیرون می‌آورم؛ اگر کسی عمل دارد، او را می‌خوابانم که عملش کنند؛ اگر خانه‌اش تعمیر می‌خواهد، پول تعمیر خانه‌اش را می‌دهم. بیست سال کارم این است تا بینم خدا با منِ حمال و نوکر بندگانش چه خواهد کرد! به او گفتم: می‌خواهی با تو چه کار کند؟ من را قبول داری؟ گفت: تو وقتی هفت‌هشت ساله بودی، تو را می‌شناختم و با منبرهایی هم که از تو دیده‌ام، کاملاً قبولت دارم. گفتم: تو را به خدا (بنا به گفتهٔ ائمهٔ ما)! نگران مرگ، بزرخ و قیامت نباش و فقط خوش باش! خدا در قرآن می‌فرماید: **«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُخْيَرُونَ»**.<sup>۱</sup>

## انسان‌سازی، تنها بر عهدهٔ دین پروردگار

عده‌ای در جامعه می‌گویند که قلبت را خوب کن؛ قلبم را خوب کردم، درد و مشکل مردم چه می‌شود؟ عبادت حق و خدمت به خلق چه می‌شود؟ قلبم پنهان است و خوب هم کرده‌ام که بت و کفر را قبول ندارم و خدا را قبول دارم؛ اما این قلب به چه درد من و مردم می‌خورد؟ اصلاً پروردگار مرا ساخته که به درد بخورم. در قرآن می‌خوانیم: **«لَقَدْ خَلَقْنَا إِلْهَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»**<sup>۲</sup> این معنای جامعی دارد. **«وَمَا خَلَقْنَا الْجِنَّ وَإِلَّا نَسَ إِلَّا يَعْبُدُونَ»**<sup>۳</sup> یعنی مرا برای خدمت «ای عبادون» ساخته؛ هم خدمت به خودش که بندگی است و نفع این خدمت برای خودم است، هم خدمت به خلق که آن هم نفعش برای خودم است.

۱. بینه: ۷.

۲. تین: ۴.

۳. ذاریات: ۵۶

من قلیم را خوب کردم، این دل به چه درد مردم، قوم و خویش‌هایم، جوان‌های بیکار و دخترهای بی‌جهیزیه مانده می‌خورد؟ به چه درد آن‌کسی می‌خورد که پول عمل برای بیمارستان ندارد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوَانٍ»<sup>۱</sup> قلب او قلب حیوان و صورت صاحب‌ش صورت انسان است. این نتیجه دین‌شناسی است. یک عرق‌خور، لات، راننده کامیون، بی‌نماز، بی‌روزه و لائیک با مرگ یک‌نفر بیدار و دیندار می‌شود و منبع خیر و منفعت می‌شود. دین این را می‌خواهد.

علم عهده‌دار ساختن چنین انسان‌هایی نیست، عقل هم قدرت ساختن چنین انسان‌هایی را ندارد و این کار فقط کار دین است. امام ششم روایتی دارند که خیلی وقت پیش دیدم؛ حضرت می‌فرمایند: خدا در دریای عالم آفرینش، گوه‌های پر قیمت‌تر و بالارزش‌تر از دین ندارد. دوبار هم خدا در قرآن فرموده که «وَأَنَّ لَهُمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»<sup>۲</sup> اگر شخص بی‌دینی در روز قیامت با رودررو شدن با آتش بتواند (که نمی‌تواند، چون هر دو آیه «لو» دارد) آنچه در کره زمین از معدن‌ها، دریاها، باغ‌ها، دشت‌ها و اشیای قیمتی بوده، به عوض این بپردازد که او را به جهنم نبرم، قبول نخواهم کرد. در واقع، دینی که شما دارید، قیمتش از کل آنچه در زمین است، در قلبتان و عملتان بیشتر است.

همچنین در آیه دیگری می‌گوید: آنچه در زمین است و یک برابر دیگرش، یعنی دو برابر هرچه در عالم است، اگر در قیامت بخواهد به عوض این بدهد که او را جهنم نبرم، به جهنم می‌برم. اصلاً آنجا آدم مالک یک پرکاه هم نیست، چه برسد به کل کره زمین!

### حکایتی شنیدنی از تواضع میرزا حسن آشتیانی

من هر وقت به مشهد می‌رفتم و می‌توانستم تا دم در حرم بروم، یکی از قبرهایی که برای آن فاتحه می‌خواندم، قبر مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی و حاج شیخ علی‌اکبر نهادوندی بود. قبر هردوی آنها پای چهارچوب در ورودی اصلی حرم است؛ یک قبر این طرف و یک

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷

۲. رعد: ۱۸؛ مائدہ: ۳۶.

قبر هم آن طرف. من با خانواده آشتیانی‌ها آشنا بودم. اینها شخصیت‌های برازنده علمی، خدمتگزار و کمنظیری داشتند. عالمان برجسته پر قیمتی که با دریایی از علم، حرف اول را در تواضع و فروتنی می‌زدند. خیلی عجیب است که مجتهد جامع الشرایط و عالم کمنظیری در تهران بودند و به خودشان نمی‌بستند! جد بزرگ اینها، مرحوم آیت‌الله العظمی حاج‌میرزا حسن آشتیانی است که میرزای شیرازی فتوای حرمت تباکو را در زمان او برای شکستن کمر انگلیس داد. ناصرالدین‌شاه آدم بسیار مغور، خودخواه و قاتلی بود. ضررهایی که از ناصرالدین‌شاه به این کشور خورده است، یقین بدانید تا آمدن امام عصر علی‌الله‌آمیت جبران نخواهد شد! من کاملاً به زندگی شخصت‌ساله او از زمان تولد تا کشته‌شدنش وارد هستم و تمام جنایتش هم دانه‌دانه در ذهنم است. فقط گناه کشن امیرکبیر، البته اگر غیر از این در پرونده‌اش نباشد، برای اینکه با فرعون و نمروд در جهنم باشد، بس است؛ چون الان مدارکی از وزارت خارجه انگلیس پخش شده و من خودم آرشیو موزه و کتابخانه بریتیش را در لندن دیده‌ام، آنها خیلی چیزها پخش کرده‌اند! یکی هم این است که نوشته‌اند: اگر ناصرالدین‌شاه فتوای قتل امیرکبیر را (فقط سه‌سال و چندماه حاکم بود) به‌وسیله ما در این مملکت نداده بود، ایران فعلی از صد سال الآن ژاپن جلوتر بود. این یک ضرر آن است!

ناصرالدین‌شاه شخصی را به‌دبیل حاج‌میرزا حسن آشتیانی فرستاد. تواضع عبادت است و آدم باید جای آن را هم بلد باشد؛ چه عبادتی است! حاج‌میرزا حسن به دربار آمد. ناصرالدین‌شاه گفت: قلیان چاق کنید و برایش بیاورید. قلیان آوردند، اما ایشان گفت: من قلیان نمی‌کشم! ناصرالدین‌شاه گفت: چرا؟ گفت: حرام است. ناصرالدین‌شاه گفت: چه کسی حرام کرده است؟ گفت: میرزای شیرازی حرام کرده است. ناصرالدین‌شاه گفت:

حضرت آیت‌الله! شما خودتان یک میرزای شیرازی هستید.

ناصرالدین‌شاه راست هم می‌گفت؛ این آدم خیلی علم داشت! وی کتاب قضایی «دادگستری از دیدگاه اسلام» را نوشته که خیلی هم قطور است و اگر به سبک امروز چاپ بکنند (نمی‌دانم چاپ شده یا نه)، بیست جلد می‌شود. غوغاترین کتاب فقهی قضای اسلام در این ۱۵۰۰ ساله است.



من این مطلب را در کتاب «تاریخ سامرا» دیدم که سه جلد است و کتاب بسیار مهمی است. وقتی ناصرالدین شاه گفت شما خودتان یک میرزای شیرازی هستید، شما فتوا بدھید که تباکو حلال است، حاج میرزا حسن آشتیانی، این مرجع بزرگ، فقیه عالی‌قدر، اصولی کمنظیر، شخصیت اول ایران در آن زمان، از جا بلند شد و صاف ایستاد، دست‌هایش را کنار پایش گذاشت و به ناصرالدین شاه گفت: بر نوکر نیامده است که علیه اربابش حکم بدهد و بیرون آمد.

## برزخ نیکو، سرانجام دینداری و نفاع بودن

حاج شیخ مرتضی به اصطلاح، از ریشه‌های وجودی حاج میرزا حسن آشتیانی است. در مشهد زندگی می‌کرد و مدرس بود. انسان بسیار بزرگ و اثرگذاری بود. من این داستان را به یک واسطه می‌گویم و قبول هم دارم؛ چون شبیه این جریان هم دوشه بار برای خودم اتفاق افتاده و با روایاتمان هم هماهنگ است. برزخ دوشه نفر را به من نشان دادند و آزاد هم گذاشتند تا با میت حرف بزنم. یکبار برزخ حاج شیخ فضل الله نوری را نشانم دادند که دیدم نشسته و قرآن کنار اوست، به او گفتم: من به دارکشیدن و محکمه شما را در تاریخ مشروطیت خوانده‌ام. دادستان دادگاهت هم شیخ ابراهیم زنجانی فراماسیونر بود و وقتی حکم اعدامت را دادند، پی‌رم ارمی شما را بالای دار کشید؛ آن‌هم در ساعت ده صبح روز سیزدهم رجب، روز ولادت امیر المؤمنین علیه السلام. چرا تو را به دار کشیدند؟ قرآن را بلند کرد و گفت: به‌خاطر این! چون من داد این کتاب را می‌زدم و اینها تحمل نکردند. آنها داد مشروطه انگلیسی را می‌زدند و چون من داد قرآن را می‌زدم، مرا به دار کشیدند. گفتم: حالا کجا هستید؟ گفت: جای من در دوازده نفر است، نگران من نباش!

وقتی حاج شیخ مرتضی را آوردند و کنار در ورودی حرم دفن کردند، بزرگترین فرد خانواده‌اش خوابش را همان شب دید و گفت: من می‌دانم که شما از دنیا رفته‌اید و وارد برزخ شده‌اید، به شما چه گذشت؟ آخر می‌گویند شب اول قبر خیلی سخت است!

خوش آنان که الله یارشان بی      به حمد و قل هو الله کارشان بی



من استادی داشتم که خیلی به باباطاهر علاقه داشت و صحیح این شعر را به من گفت.  
گفت: من وقتی از حرم حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> بیرون آمدم، این صدا را از بالا شنیدم، نگاه کردم،  
هیچ کس نبود، اما صدا با گوشم هماهنگ بود که بیت دوم را این جوری خواند:  
خوشا آنان که دائم با تو باشند      بهشت جاودان بازارشان بی

به راستی سختی شب اول قبر برای چه کسی است؟ برای من و شما یا برای شمر؟ اگر بنا  
باشد ارحم الراحمین به من که غلامی و نوکری اش را می کنم، به شماها که عبادت و خدمت  
به مردم می کنید و وجهات خودتان را می دهید، به شما هم سخت بگیرد، پس فرق بین ما  
و شمر نزد پروردگار چیست؟ من پدرم در روز هفتم مهر، موقع نماز صبح، وقتی مهر در  
مشتش و تسیح هم در دستش بود، وسطهای نماز از دنیا رفت. دو سه شب بعد، یکی از  
نوهای ایشان پیش من آمد و گفت: دیشب بایجان را خواب دیدم. گفتم: کجا؟ چه خبر بود؟  
او هم آدم خیلی متین، روشن، دیندار و از گریه کن های ناب ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> است، گفت: وارد  
حرم امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> شدم، دیدم جنازه اش روی ضریح است و چشم هایش تکان می خورد.  
گفتم: بابا! تو بهشت زهرا دفن هستی، اینجا چه کار می کنی؟ گفت: من یک شب در بهشت  
زهرا بودم و بعداً مرا به اینجا آوردن. من اصلاً بهشت زهرا نیستم!

دین آدم می سازد. بنده و نفاع می سازد. اگر امام هشتم عاشق این است که مردم دیندار باشند،  
یعنی عاشق این است که همه مردم منبع منفعت باشند و قیامت آبادی هم داشته باشند.  
حاج شیخ مرتضی در جواب این فرد بزرگ خانواده گفت: وقتی شما مرا دفن کردید و رفتید،  
دو فرشته سؤال کننده به برزخ آمدند. امام صادق<sup>علیه السلام</sup> می فرمایند: منظور ما از قبر، برزخ است.  
قبر جا ندارد که دو فرشته بیایند و بایستند، آدم را هم بنشانند؛ برزخ یعنی دنیای بین اینجا و  
آخرت. دو فرشته آمدند و خیلی هم آرام و بامحبت با من برخورد کردند، سؤال اولشان این  
بود: «من رَبِّكَ» پروردگارت کیست؟ یک مرتبه دیدم که پیغمبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup>، صدیقه  
کبری<sup>علیها السلام</sup>، امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> و ائمه<sup>علیهم السلام</sup> پایین پای من ایستاده اند. پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> به این دو  
ملک گفتند: مرتضی هشتاد سال در دنیا عبادت کرده، خدمت کرده، درس داده، طلبه و آدم



ساخته و خسته است. هر سؤالی دارید، از من بکنید، من جواب می‌دهم! این نتیجه منفعت داشتن و دینداری است!

## کلام آخر؛ گلایه‌های رقیه‌بیان با سر بریده

یک خرد گریه کنیم که واقعاً

گریه بر هر درد بی‌درمانی دواست      چشم گریان چشمۀ فیض خداست

تا نگرید ابر، کی روید چمن      کی نوشد لَبن

حالا برای چه کسی گریه کنیم؟ ما برای هر کدام از اینهایی که در کربلا و شام بودند، گریه کنیم، گریه‌مان به گریه‌بر ابی عبدالله<sup>ع</sup> برمی‌گردد. در روایاتمان است که وقتی زهرا<sup>ع</sup> در قیامت وارد می‌شود، اول سراغ حسینی‌ها را می‌گیرد، خدا هم به او می‌گوید: «حَسِينَتِي» تمام آنها در محشر هستند، صدایشان کن؛ هر جا می‌روی، با خودت بیر. امام حسین<sup>ع</sup> حدش به شاهراه وصل است و آنهایی که حسینی و گریه‌کن هستند، مصونیتشان خیلی بالاست. برای چه کسی گریه کنیم؟ شب سوم مجلس است:

دختری از شاه شهیدان حسین      بود سه‌ساله به غم و شور و شین

گفت کجا شد پدر مهریان      از چه نیامد بر ما کودکان

عمه‌جان، گر ز من دل شده رنجیده است      از دگر اطفال چه بد دیده است

اگر بابا از من ناراحت است و دیگر نمی‌آید، از بچه‌های دیگر که ناراحت نیست!

گفت بدوزین بزار، ای عزیز      این قدر اشک از غم هجران مریز

ناله تو شعله به عالم زند      بارقه بر خرمن آدم زند

کرده سفر باب تو این چندروز

رفت به خواب و زشن رفت تاب

دست زد و روی پدر بوسه داد

کهای پدر، ای مهر تو سودای من!



### جلسه سوم / انسان دیندار، منبعی از خیر و منفعت

رفتی و ما زار به دوران شدیم      دستخوش فتنه عدون شدیم  
بیدار شد و دید بابا نیست! آن گریه‌های شدیدش برای بعد از خوابش است. زین العابدین علیه السلام  
او را بغل گرفتند و راه بردنده، اما آرام نشد و مدام می‌گفت: بابایم را می‌خواهم، خواهرش  
سکینه علیه السلام بغلش گرفت و راهش برد، اما آرام نشد! رباب، مادر بچه ششم‌ماهه بغلش گرفت،  
اما آرام نشد! عجب عاشقی بود، فقط با دیدن سر بریده برای همیشه آرام شد.





جلسہ چہارم

سعادت انسان در معرض

انحرافات اخلاقی و فکری



## نیاز انسان به راهنمای امر تربیت الهی

ما انسان‌ها در امر تربیت، رشد و بارآمدن مستقیم، به وجود مقدس حضرت حق، انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام نیازمند هستیم؛ چراکه مسئله تربیت، رشد، کمال، بارآمدن مستقیم و سعادت ما در گروه دهایت، دلالت و راهنمایی آنهاست. این مطلب را در جلسات قبل به شکل‌های مختلف عرض کرده‌ام. مسئله‌ای که به‌نظر نمی‌رسد کسی در کل کره زمین منکرش باشد؛ چون حرفش را از قدیم‌الایام در شرق و غرب زده‌اند. الان هم این حرف را می‌زنند. زندان‌های عریض و طویل و دادگستری‌های پهناوری که در همه کشورها و ملت‌های است، ثابت‌کننده این حرف است. اگر این حرف نبود، یقیناً زندان، دادگاه و جریمه‌ای هم وجود نداشت.

مسئله‌ای که همه قبول دارند، این است: انسان چنان‌که بیماری بدنی بگیرد، دچار بیماری فکری هم می‌شود و چنان‌که بدنش در معرض آفت قرار می‌گیرد، روانش هم در معرض آفت قرار می‌گیرد. تعبیر زیبایی از این بیماری فکری دارند که این است: بیماری فکری، یعنی انحراف فکری؛ بیماری روانی، یعنی انحراف اخلاقی؛ چون ما یک اخلاق مثبت و یک اخلاق منفی داریم که همه منصفان عالم قبول دارند.

### اخلاق و حالات آن از منظر قرآن و دانشمندان

دانشمندان بالنصاف همه جوامع، آن مقداری که من خبر دارم، از سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح، مسئله اخلاق مثبت و اخلاقی منفی را مطرح کرده‌اند و بعد از آمدن قرآن مجید، متخصصین آیات قرآن مجید، اخلاق و آن حالات روان را بر چهار قسم تقسیم کرده‌اند:



## الف) اخلاق الهی و مثبت

اخلاق الهی اخلاقی است که می‌تواند در بشر تجلی بکند. وجود مبارک مرحوم علامه مجلسی پسر، صاحب «بحارالأنوار»، این روایت را از رسول خدا<sup>صلی الله علیہ وسلم</sup> نقل می‌کند که از نخبه روایات پیغمبر اکرم<sup>صلی الله علیہ وسلم</sup> است. حضرت در این روایت به امت امر دارند و امرشان هم با قرینه همراه نیست که ما طلبها بگوییم امر استحبابی است، بلکه امر واجب است. حضرت می‌فرمایند: «تَحَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> بر شما واجب است که به اخلاق پروردگار متخلق و آراسته باشید. هزار بخش از اخلاق پروردگار در دعای جوشن کبیر است.

### گذشت، مرحله‌ای از اخلاق خداوند

یک مرحله از اخلاق خداوند که در قرآن مطرح شده، گذشت است. اگر من در برابر تلخی، اشتباه، خطاء، از کوره دررفتن بی‌دلیل یا با دلیل کسی قرار گرفتم، به آن شکل عکس‌العمل نشان ندهم؛ بلکه عکس‌العمل الهی نشان بدhem و با زبان تنها هم اعلام نکنم. وقتی آتش طرف خواهدید، شاید تواضع بکند و به من بگوید بد کردم، مرا بینخش؛ من باید قبلًا (نه ظاهرًا) از او گذشت بکنم. اگر بگوییم از تو گذشتم، ولی در دلم نگذرم، این دروغ است و اخلاق الهی نمی‌شود. پروردگار عالم وقتی بنا باشد که از کسی گذشت بکند، گذشتش گذشت جدی‌ای است، نه گذشت ظاهري. در واقع، دل باید بدرقه مسئله عفو الهی بشود، قلب بدرقه‌اش بشود. حالا ممکن است شما بزرگواران یا خواهران و مادران بپرسید که من این گذشت قلبی را از داماد، عروس، برادر، رفیق و شریکم یا از یک آدم بی‌حوصله انجام دادم که کنار من از کوره دررفته بود یا از آدمی که ده‌جور به من شک داشت و براساس شک هم مرا اذیت می‌کرد؛ آیا پروردگار عالم برای گذشت من ارزشی هم گذاشته است یا مفتی حساب می‌کند؟

### ارزش‌گذاری پروردگار برای اخلاق‌های مثبت

پروردگار ارزش‌گذاری عجیبی برای همه موارد اخلاقی مثبت کرده که من یکی از آنها را مُثُل می‌زنم. آیه در سوره مبارکه احزاب است که یک سؤال از ما مردم مؤمن و متدين می‌کند. این

## جلسه چهارم / سعادت انسان در معرض انحرافات اخلاقی و فکری

سؤال را که نمی‌شده به طرف کفار، مشرکین، منافقین و لاثیک‌ها جهت بدهد! آنها با وجود مقدس او سروکار ندارند و تهمت نبودن هم به او می‌زنند. این آیات خطاب به ما فعلی‌هاست که زنده هستیم. اگر مُرديم، خطابات قرآن از ما برداشته می‌شود؛ ولی تا وقتی در دنیا هستیم، خطابات متوجه ماست. خدا سؤال می‌کند و ما هم موظف هستیم در برابر سؤال پروردگار بی‌تفاوت نباشیم؛ یا بگوییم آری یا بگوییم نه. حالا اگر «آری» گفتیم، بردایم؛ اگر «نه» گفتیم، باخته‌ایم.

ما نمی‌توانیم ادعای عصمت بکنیم و اگر هم کسی بی‌عقلی کند، ادعای عصمت بکند و بگوید که من در عمرم هیچ گناهی مرتکب نشده‌ام؛ از ملکوت عالم جوابش را می‌دهند که دروغ می‌گویی. خدا خیلی از جاهای بندۀ اش می‌گوید دروغ می‌گویی. در قیامت هم به خیلی‌ها می‌گوید دروغ می‌گویی، خیلی هم نرم می‌گوید دروغ می‌گویی؛ هیچ هم از کوره در نمی‌رود و عصبانی نمی‌شود. این در روایات است: کسی معبدش پول است و تمام جهت‌دهی‌های به زندگی‌اش بر عهده پول گذاشته شده؛ یا اینکه معبدش شکم، شهوات یا صندلی است. خدا را هم قبول دارد، دو رکعت نماز هم می‌خواند و روزه هم می‌گیرد؛ اما این معبدها در زندگی‌اش مقدم بر پروردگار هستند و می‌گوید هرچه پدرم، زنم، شوهرم یا پول بگوید. هر راهی که می‌شود به صندلی برسم، راه را طی می‌کنم تا برسم. این معبد می‌شود.

ما بر اثر این معبدها به گناه می‌افتیم و کارهایی می‌کنیم که پروردگار نمی‌خواهد. وقتی پول معبد باشد، یقیناً به حرام، ربا، رشوه، اختلاس و تقلب در جنس مردم می‌افتیم. وقتی عنوان معبد به پول داده شود، نمی‌گوییم هم منکر خدا هستیم، ولی با خواسته‌های جامع پروردگار سروکار نداریم.

سؤال پروردگار از عموم مردم این است: ﴿الَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْفُرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup> بندۀ من، بندگان من! آیا خوشتان می‌آید که من از گناهانتان گذشت بکنم؟ این یک مورد از گذشت خدادست. گذشت لفظی نیست؛ پروردگار که دروغ نمی‌گوید! گذشت پروردگار یک گذشت جدی، قطعی و یقینی

۱. نور: ۲۲

است. جواب ما که اهل ایمان، مسجدی و هیئتی هستیم، جواب مشتبی است؛ به پروردگار می‌گوییم؛ آری، دلمان می‌خواهد و دوست داریم که همین امشب، پرونده ما را از گناهانی که ثبت شده است، بگذری و پاک کنی. پروردگار می‌گوید: من کاملاً حاضر هستم از گناهانی که بین خودتان و من است، بگذرم.

بعضی از گناهان بین ما و خدا نیست؛ مثلاً من در اداره ثبت رفیقی داشتم یا رشوه‌گیری را در اداره می‌شناختم، سندسازی کرده‌ام و مغازه، خانه یا باغ یکی را برده‌ام. این گناه بین ما و خدا نیست! ما فقط در اینجا امر خدا را نافرمانی کرده‌ایم که در قرآن فرموده است: **﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُنْجِيرَةِ الْبَاطِلِ﴾**<sup>۱</sup> به ناحق مال همدیگر را بالا نکشید و به نام خودتان نکنید. **«لَا تَأْكُلُوا»** معنای عامی دارد و فقط به معنای «نخوردن» نیست. شکم ما که معده‌اش ظرفیت ده‌میلیارد پول زدی را ندارد! **«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُنْجِيرَةِ الْبَاطِلِ﴾** یعنی مال مردم را به ناحق به نام خودتان نکنید و به ملکیت خودتان درنیاورید. این گناه بین من و صاحب مال است، توبه‌اش هم اصلاً با خدا ارتباطی ندارد که من پنجاه‌میلیارد مال کشور و بیت‌المال، جنس و زمین مردم را برده‌ام، بعد گوشه‌ای بنشینم، صورتم هم از اشک خیس بشود و بگوییم مولای من، این پنجاه‌میلیون یا این دومیلیارد را به ما ببخش! پروردگار هم می‌گوید: به من چه، مگر مال مرا برده‌ای؟ مال مرا نبرده‌ای و گناه بین من و تو نیست. آن مقدار از این گناه که بین من و توست، این است که گفته‌ام مال مردم را نبر؛ اما حالا مال من نیست. من می‌گویم **«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُنْجِيرَةِ الْبَاطِلِ﴾**، خودت آن را با طرف حل کن، به من ربطی ندارد.

اما حالا اشتباهی شده است، جوان بودی و دین را نمی‌شناختی، عرقی خوردی، به ورقی دست زدی، با نامحرمی تماس داشتی، نمازی نخواندی؛ اینها گناهان بین من و توست. برخی از این گناهان هم فقط عفو می‌خواهد؛ زنا فقط عفو می‌خواهد و کار دیگری نمی‌توان کرد! شراب‌های خورده شده و تمام‌شده عفو می‌خواهد. نماز نخوانده قضا



می خواهد و با قضا به عفو پروردگار گره می خورد. اگر بگویی خدایا من دویستتا نماز صبح نخواندهام، مرا ببخش؛ پروردگار می گوید: هر وقت توانستی دویستتا را بخوان و اینجا قبل از خواندن جای عفو نیست. اگر بخوانی، در قیامت محاکمهات نمی کنم که چرا دویستتا نماز صبح مرا نخواندی؛ چون جای آن را پر کرده‌ای.

پروردگار می فرماید: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» آیا دوست ندارید و خوشتان نمی آید که تمام گناهان بین خودتان و خودم را گذشت بکنم؟ جواب ما که جواب بالادبی است و نسبت به وجود مقدس او جسارتی نمی کنیم، شانه بالا نمی اندازیم و لات بازی در نمی آوریم؛ بلکه به پروردگار نرم می گوییم که چرا دوست داریم، گناهان ما را گذشت کن! پروردگار هم می گوید: گذشت من به گذشت تو گره دارد؛ اول تو گذشت کن، بعد من گذشت می کنم. همه‌جا شروع کار با پروردگار نیست، بلکه خیلی از جاهای شروع کار با من است و جواب با پروردگار است. اول تو این کار را بکن و با انجام این کار، مغفرت و گذشت من شامل حال تو می شود. چه کار کنم؟

﴿فَاغْفُرْ أَوْاصْفُحْ﴾<sup>۱</sup> از اینهایی که با آنها دعوا دارید یا دعوا دارند، تلخی یا بدی کرده‌اند یا مشکلی برایت ایجاد کرده‌اند، گذشت قلبی کن! بندۀ من، آیا مرد این هستی که گذشت بکنی یا به آن که آمده آشتنی تان بدهد، می گویی خدا هم بیاید، من آشتنی نمی کنم! خدا که خیلی خوب است و اگر بیاید، خیلی قشنگ است؛ یعنی اگر حکمش بیاید، خودش که آمدنی نیست. خودش همه‌جا هست و چشم ما توان دیدن او را ندارد؛ اما دید او توان دید کل ظاهر و باطن هستی را دارد.

### بدترین انسان در کلام رسول خدا ﷺ

روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده است؛ حضرت به صحابه فرموده‌اند: می‌دانید آدم بد از نگاه من پیغمبر کیست؟ اصحاب گفتند: نه یار رسول الله، کیست؟ فرمودند: آن که در حق کسی بدی کند و عذرخواهی نکند. حال می‌دانید بدتر از او کیست؟ گفتند: نه یار رسول الله، کیست؟

۱. بقره: ۱۰۹.

فرمودند: کسی که از او عذرخواهی بکنند، شانه بالا بیندازد و بگوید برو گمشو! دلم را سوزانده‌ای، حالا آمده‌ای که ببخشم؟! این شخص از آن فرد بدتر است. واقعاً دین چه کار کرده است! ای کاش، بیشتر دیندارهای ما می‌دانستند که دین، نماز و روزه نیست؛ بلکه جریده و پروندهای جامع، کامل و فراگیر به تمام امور زندگی مادی و معنوی مردم است.

«تَخَلَّقُوا بِإِحْلَاقِ اللَّهِ» به اخلاق پروردگار آراسته بشوید. اخلاق پروردگار در قرآن هست، در جوشن کبیر هم هست. بهنظر من، اگر دعای جوشن کبیر، در یکماهه ماه رمضان (قبل از شب‌های احیا و بعد از شب‌های احیا) جریان پیدا بکند؛ یعنی سه شب احیا همه‌اش را بخوانند، ولی ۲۷ شب دیگر، یک عالم متخصص، دوشه بندش را برای مردم توضیح بدهد که مردم در خداشناسی هم قوی بشوند.

### ب) اخلاق منفی؛ انحرافات روحی و فکری

ما یک انحراف فکری داریم و یک انحراف روانی و روحی. در انحراف روانی، آدم دچار رذایل اخلاقی می‌شود که بیماری‌های خیلی بدی است. من در قرآن مجید که دقت می‌کردم و امروز هم نگاه می‌کردم، گاهی یک بیماری روانی، مثل بُخل در ثروتمندان و حسد در مردان و زنان و ما روحانیون، عذاب در پی دارد. ما با شما فرقی نمی‌کنیم و لباس ما برای ما در قیامت مصونیت نیست. اینها را که زن و بچه به یک طبلهٔ فقیر می‌بخشند یا از بین می‌برند و می‌گویند تن مریض بوده و نباید نگه بداریم. بالاخره همهٔ ما را با یک پیراهن به آن طرف می‌فرستند که این پیراهن هم خاک می‌خورد. زین العابدین علیه السلام می‌گویند: کل انسان‌ها عربیان وارد محشر می‌شوند، مگر کسانی که مورد عنایت پروردگار مهربان عالم هستند.

پروردگار دربارهٔ همین بخلٰ تنها، در سورهٔ مبارکهٔ توبه و آل عمران می‌فرماید که نتیجه‌اش عذاب قطعی است. البته نه برای کافران و منافقان؛ آنها که با نفاق و کفرشان به جهنم می‌روند. آیه خطاب به ثروتمندان مسلمان و مؤمن است. این خطر رذایل اخلاقی است. یکی از رذایلی که اگر فقط همین در آدم باشد، جهنمی می‌شود، حسادت است؛ یکی دیگر



از رذایلی که آدم را جهنمی می‌کند، بدینی است. خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ تَبَوَّأُوكُثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِنَّمَا﴾<sup>۱</sup> بعضی از مردها به زن‌هایشان بدینی هستند، بعضی از خانم‌ها به مردها بدینی هستند و بعضی‌ها به دیگران بدینی هستند. این بدینی حرام و گناه سنگینی است! اینها بیماری‌های روانی است و خطرناک هم است.

## انسان، در معرض انحراف فکری و اخلاقی

مقدمه مطلب تقریباً روشن شد که در دو کلمه خلاصه‌اش می‌کنم: همه منصفان عالم از سه‌هزار سال پیش از میلاد مسیح ﷺ که توانسته‌اند کمی از حرف‌های آنها را به دست بیاورند، اعتقاد داشتند که انسان در معرض انحراف فکری و اخلاقی است. شما می‌دانید که آدم در انحراف فکری دچار چه خطری می‌شود که گاهی این خطر، ساختمان سعادت دنیا و آخرتش را نابود می‌کند؟ آدم دچار خطر ارزیابی غلط می‌شود که این مسئله این‌قدر گسترده است، من نمی‌توانم صفحه به صفحه پرونده‌اش را باز بکنم. ارزیابی غلط که حق با فرعون است و با موسی ﷺ نیست؛ حق با من است و با خدا نیست؛ حق با من است و با نبوت نیست؛ حق با من است و با امامت ائمه نیست؛ حق با یزید است و حسین بن علی طغیانگر و ظالم است. ابی عبدالله علیه السلام این را در آخرین نامه‌ای که در مدینه با خط خودشان نوشتند و به محمد حنفیه دادند، گفتار مردم مدینه و مکه را اعلام کردند و فرمودند: «إِنَّ لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا». <sup>۲</sup> ارزیابی ملت زمان ابی عبدالله علیه السلام درباره حضرت این بود که او هم ظالم، هم مفسد، هم طغیانگر و هم آشوبگر است. این انحراف فکری است!

وقتی می‌گوییم حق با آمریکاست، حق با ما نیست و ما اشتباه می‌کنیم؛ این انحراف فکری است. وقتی می‌گوییم حق با پول یا پارتی است؛ این انحراف فکری است. وقتی

۱. حجرات: ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

می‌گوییم حق با علم است، کدام علم؟ همین علوم مادی؛ اگر بگوید حق با علوم دین است که راست و درست گفته است. وقتی می‌گوییم حق با عقل است، نه با خدا؛ خدا باید حذف شود. ما عقل داریم و با عقل کار می‌کنیم؛ این انحراف فکری است.

### ارزیابی انحراف فکری در آیات قرآن

دو آیه و قطعه‌ای هم از یک آیه را عنایت بکنید؛ این آیات خیلی عجیب است! آیات بیان‌کننده ارزیابی غلط و انحراف فکری است. این مطلبی که می‌گوییم، مستقیم از قرآن می‌گوییم. یک جمعیت پاک، مؤمن، دلسوز، بزرگوار، حق‌شناس و خیرخواه آمدند و دور قارون را گرفتند. قارون همه را می‌شناخت. اینها یکی که دور او را گرفتند، می‌توان از آیه استفاده کرد که قوم و خویش او هم بودند؛ عمو، دایی، پسرخاله، پسرعمه و پسردایی. اینها یک زبان به او گفتند: **﴿لَا لَقَرْبَةَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾**<sup>۱</sup> با این ثروتی که داری، مغرورانه خوشحال نباش!

### طلوع شادی در کنار نیکوکاری

«تَفْرَحُ» یعنی خوشحالی با غرور و خودپسندی. سینه‌ات را سپر نکن؛ چون پروردگار عالم از آدم‌هایی که مغرورانه خوشحال هستند، اصلاً خوشش نمی‌آید. اگر خدا از من بدش بیاید، یعنی از چشم رحمتش افتاده‌ام و مرا دورم انداخته است؛ البته خودم را دور انداخته‌ام. این یک نصیحت زیبا، حرف حکیمانه و خیلی خوب است که می‌گویید: تو چه کسی هستی که مغرورانه خوشحال هستی؟ تو که در معرض انواع بیماری‌های بدنی، سکته قلبی، سکته مغزی، لمبی، حصبه و سرطان هستی، برای چه مغرورانه خوشحال هستی؟ حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> روایت بسیار بالرزشی دارند که پنج بخش است؛ در بخش اولش می‌گویند: خوشحالی و شادی باید کنار نیکوکاری‌هایتان در قلبتان طلوع بکند و چیز دیگر جای خوشحالی ندارد.



## انحراف فکری قارون

قارون نگاهی به این قوم و خویش‌هایش کرد (این ارزیابی غلط) و پاسخ آنها را این‌گونه داد:  
﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾<sup>۱</sup> مسئله ثروت من هیچ ربطی به خدا ندارد و علم این ثروت را  
به من داده است. اگر بخواهیم آیه را به زبان امروز معنی بکنیم، یعنی دانش دقیق  
اقتصادی و مدیریت اقتصادی این ثروت را برای من فراهم کرده است، چه ربطی به خدا  
دارد؟ کلمه علمش خیلی مهم است؛ یعنی خدا نه، علم. ولی جناب قارون، ثروتمندی‌ای که  
جدای از خدا زندگی می‌کنید، ثروتمندان بخیل، ثروتمندانی که ثروت را می‌گذارید و فقط  
با یک پارچه در گور می‌روید، این علم که به آن تکیه کرده‌اید، دزد است. چراغ دزدی  
است! «چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر بَرَد کالا».

آن که علمش را ندارد، آفتابه می‌دزد و آن که علمش را دارد، کلی ثروت جمع می‌کند و به  
خدا می‌گوید هیچ ربطی به تو ندارد! الان علم اغلب مردم جهان، چراغ دزدی است؛ برای  
دولتهای جهان، دولتهای غربی و شرقی. همین چهار روز پیش بغل گوش شما، یک  
کشور با نزدیک صد میلیون جمعیت، نخست وزیرش را که همه‌کاره و قدرت اول بوده، به  
دادگاه کشیدند و گفتند: این پرونده‌ها را برایت تشکیل دادیم و نمی‌توانی انکار هم بکنی.  
در این سه‌سال نخست وزیری‌ات در پاکستان خیلی دزدیده‌ای؛ اقلًا یک خرد می‌دزدیدی  
که حق این‌همه ملت پایمال نشود. بیرون برو! امروز یک نفر دیگر را انتخاب کرده‌اند؛ اگر  
این هم دزد از آب در نیاید! معمولاً بیشتر آنها دزد از آب در می‌آیند، هر کجا انتخاب  
می‌کنند! این علمی که می‌گویند، چراغ دزدی است!

## علم دین و قیامت نزد مؤمنین

اما علم در مؤمنی مثل آیت‌الله العظمی بروجردی چگونه است؟ وقتی از مکه برمی‌گردد،  
رضاخان می‌گوید سر مرز دستگیرش کنید، نگذارید به بروجرد برود و به تهران بیاورید.

۱. قصص: ۷۸

هشت‌ماه در زندان ارتش رضاخان بود. بعد از هشت‌ماه که بزرگان کشور از علماء و کراواتی‌های حکومتی واسطه شدند، رضاشاه حاضر شد ایشان را آزاد کند. آن زمان (هشتادسال پیش) پنجاه‌هزار تومان به گماشته‌اش داد و گفت: این پول را به ایشان بقبolan و با احترام به بروجرد برگردان. آن گماشته پنجاه‌هزار تومان را جلوی این زندانی اسیر گذاشتند، از آن سرهنگ سؤال کرد که چیست؟ گماشته گفت: اعلیٰ حضرت پنجاه‌هزار تومان به شما هدیه کرده است.

این علمِ دین، قیامت، مبدأ و دادگاه‌هاست! آقای بروجردی فرمود: به رضاخان بگو از زمانی که در رحم مادر بودم تا حالا، نان مرا یک نفر داده که اسمش خداست و من از سرفه او بلند نمی‌شوم. اگر دلت می‌خواهد من کاری نسبت به تو داشته باشم، یک کلمه است؛ در این هشت‌ماهی که من در زندان بودم، غذای‌هایی که به سربازها می‌دهند، غذای خوبی نیست. به رضاخان بگویید غذای اینها را غذای مناسب قرار بدهد، من پول نمی‌خواهم. من دلم برای مردمی می‌سوزد که سرباز هستند. پولت را چه کار می‌خواهم؟! علم آقای بروجردی، چراغ راهنمای او به بهشت است؛ اما علم مادی اغلب مردم دنیا، چراغِ دزدی است.

## صرف ثروت و مال در راه آخرت

قارون گفت: «إِنَّمَا أُوتِيَتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي»<sup>۱</sup>: دobarه او را نصیحتش کردند؛ آن‌هم چه نصیحت‌هایی! قرآن می‌فرماید که به قارون گفتند: «وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارُ الْآخِرَةِ وَلَا تَسْرِيْ نَصِيبِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»<sup>۲</sup> با این ثروت، آخرت را برای خودت بخر و نیکوکاری کن؛ برای بی‌خانه، خانه درست کن؛ برای بی‌فرش، فرش بد؛ برای بی‌چراغ، چراغ بد؛ برای بی‌گاز لوله کشی گاز کن. این خرید آخرت است. خدا این پول را به تو داده، اما نگفته است که کل ثروت را انفاق کن؛ بلکه گفته بلکه حق را از این ثروت برای زندگی دنیا بردار. آخرين نصیحتشان هم این بود: قارون فساد نکن، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» خدا کسانی را که با ثروتشان فساد می‌کنند، دوست ندارد.



## سه درمانگر انحرافات فکری و بیماری‌های روحی انسان

برادرانم، خواهرنم! اگر انسان دچار انحراف فکری شد، چه کسی باید معالجه‌اش کند؟ دنیا که مطبی برای معالجه انحراف‌های فکری و بیماری‌های روحی ندارد! چه کسی باید معالجه بکند؟ سه نفر برای معالجه می‌مانند:

الف) خدا، آن هم چه خدایی که آدم از خدا حظ می‌کند! آدم از خدا کیف می‌کند!

ب) پیغمبر ﷺ، وقتی آدم اسمش را می‌برد، دلش شاد می‌شود.

ج) ائمه طاهرين علیهم السلام.

## کلام آخر؛ این بیابان جای خواب ناز نیست

چشمم به شما جوان‌ها که می‌افتد، هم در دلم خدا را شکر می‌کنم که اهل جلسات خدا هستید و هم گاهی با دیدن شما (نه همیشه)، ذهنم ناخودآگاه و بدون اینکه دست خودم باشد، به سراغ وجود مبارک علی‌اکبر ﷺ و عظمتش می‌رود.

پس بیامد شاهِ معشوقِ الست	بر سر نعش علی‌اکبر نشست
ای درخشان‌اختر برج شرف	چون شدی سهم حوادث را هدف
ای به طرفِ دیده، خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
ای نگارین آهوی مشکین من	با تو روشن چشم عالم‌بین من
ایمن از صیاد تیرانداز نیست	این بیابان جای خواب ناز نیست
خیز و تا از این صحراء رویم	نک به‌سوی خیمه لیلا رویم

آنها بی‌کلام در کربلا بوده، نوشته‌اند: زن‌ها و دخترها دیدند که او در خیمه با پروردگار مناجات می‌کند و می‌گوید: ای خدایی که یوسف را به یعقوب برگرداندی، ای خدایی که اسماعیل را به هاجر برگرداندی، یک‌بار دیگر عزیز مرا زنده به من برگردان؛ اما این دعا را وقتی می‌کرد که ابی عبدالله علیهم السلام می‌گفتند: جوانان بنی‌هاشم! بیایید... . خانم‌ها به لیلا گفتند دیگر دعایت را ادامه نده.



جلسه پنجم

نمایانی علوم مادی از تربیت

همه جانبی انسان



## لُعْنَتُ پُرورِدگار بِرِ دروغِ کویانِ فریب و هنده

تجربهٔ تاریخ حیات بشر با دلیل، برهان و استدلال برایتان ثابت شد که هیچ‌کدام از رشته‌های علوم مادی عهده‌دار انسان‌سازی نیست. آنهایی که از قرن هفدهم در غرب بر علم تکیه کردند و علم را به جای معبد یگانهٔ هستی و پروردگار عالم انتخاب کردند و وجود مقدس او را از زندگی حذف کردند، مغرورانه گفتند: علم توانمند است که همهٔ امور انسان و شئون او را اداره و تربیت کند و درخت وجودش را میوه‌دار کند؛ اما بعد از سال‌ها به این نتیجه رسیدند که اعلام کرده‌اند، دروغ بوده است.

اگر قرآن مجید می‌فرماید «ثُبَّتَهُمْ فَتَجَعَّلُ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»<sup>۱</sup>، معنی اش این نیست که خدا لعنتش را برای من و شما و چهارتا مردم کوچه و بازار، به‌خاطر چهارتا دروغی که می‌گوییم و ضررش را هم خودمان می‌کنیم، قرار داده است. این لعنت شامل حال ما نیست؛ چون معمولاً دروغی که ما می‌گوییم، در خانه به زن و بچه است یا گاهی وعده می‌دهیم ساعت چهار بعد از ظهر می‌آییم و پنج می‌رویم. از قبیل همین دروغ‌های پیش‌پاافتاده که حرام هم هست. حتی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند که از دروغ به شوخی هم بپرهیزید؛ چون دروغ گفتن به شوخی، انجام دروغ جدی را برای ما آسان می‌کند و اصلاً نباید دور دروغ طواف کرد.

۱. آل عمران: ۱۶



اما این گونه نیست که دروغ‌های جزئی، واقعاً ما را ملعون پروردگار بکند؛ بلکه این دروغ بسیار بزرگی که غرب در سه قرن قبل، اول به ملت‌های خودش گفت و بعد از اینکه روابط بین کشورها برقرار شد، موج این دروغ به تمام کشورها هم آمد، آدم را ملعون پروردگار می‌کند. استادان دانشگاه‌ها در سال‌های متتمدی، خدا را مسخره می‌کردند، از جوان‌ها می‌گرفتند و به تقليد از آنها می‌گفتند که با گسترش علوم معنا ندارد ما مهار زندگی‌مان را به دست خدا بدھیم.

## علم پروردگار، علم بی‌نهایت و تربیت‌کننده

اگر علم احترام دارد و کننده کار است، دروغ گفته‌ایم؛ پروردگار عالم علم و دانش بی‌نهایت است. اصلاً علم صفت پروردگار نیست و ذاتش است. در واقع، خود وجود مقدس او علم است؛ علمی که حد و نهایت و مرز ندارد. پروردگار کراراً هم علم خودش را در قرآن مجید مطرح کرده است؛ چنان‌که در این آیات می‌خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛<sup>۱</sup> ﴿يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛<sup>۲</sup> ﴿وَمَا سَقْطَ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾؛<sup>۳</sup> ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَسِّرٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۴</sup> این کتاب مبین، علم خودش است.

وجود مقدس او از نظر علم به کیفیتی است که تمام گذشته، حال و آینده تا ابدیت پیش او حاضر است. در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّ كُلَّ مَا تَجْعَلُ لَدَنِي مُحَضَّرٌ﴾.<sup>۵</sup> ما از تمام گذشته عالم خبر نداریم و نمی‌دانیم شروع عالم چه موقع بوده، ولی اعداد و ارقامی که در کتاب‌های علمی می‌نویسند، تا حدی برای بشر قابل قبول شده است. با یک‌سری تجربیات و آزمایش‌های علمی، عدد و رقم می‌دهند که گاهی هم این عدد و رقم‌ها ثابت مانده است؛ مثلًا درباره کره

۱. عنکبوت: ۶۲

۲. تغابن: ۴.

۳. انعام: ۵۹.

۴. انعام: ۵۹.

۵. یس: ۳۲.



زمین می‌گویند که عمرش چهارمیلیارد و پانصد میلیون سال است. البته عمر خورشید، کیهان و بسیاری از عوالم ناشناخته خیلی بیشتر است. ائمۀ ما از این عمر خبر داشتند؛ این جمله برای امیرالمؤمنین علیه السلام است که روی منبر مسجد کوفه فرمودند: «هَذِهِ الْجُوْمُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنُ مِثْلُ الْمَدَائِنِ».<sup>۱</sup> عرب‌ها در آن زمان ستاره را یک نقطه روشن می‌دیدند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر کوفه فرمودند: این ستاره‌ها هر کدام کره زمینی مثل کره زمین شمامست. بعضی از آنها هم چندمیلیون برابر زمین است. هیچ‌کس از شروع جهان تا ابديت را خبر ندارد، ولی کل خبر جهان از ابتدا تا ابديت پیش پروردگار حاضر است. انگار چوب کبریتی کف دست شما باشد.

اگر عاشق علم هستید و راست می‌گویید که پروردگار عالم علم بی‌نهایت است و علمش هم تربیت‌کننده است؛ چون از باطن، ظاهر، نیازها، دنیا و آخرت و از وضع ما زمانی که در رحم مادر بودیم، آگاهی دارد؛ از نطفه ما که پسر یا دختر می‌شود؛ این جنین می‌ماند یا نمی‌ماند؛ اگر به‌دنیا بیاید، چندوقت می‌ماند، پیر می‌شود یا جوان می‌میرد؛ در بدن ما چه تعداد سلول وجود دارد؛ گردش خون و حرارت خون ما بر چه اساس و مبنایی است؛ همچنین رشته اعصابی که در بدن ما ساخته و یک برابر و نیم زمین تا کره زمین است. اگر این رشته اعصاب را دربیاورند، سر یک میخ گره بزنند و بکشند، تا کره ماه می‌رسد و یک دور هم دور کره ماه می‌پیچد، دوباره سر اعصاب در کنار همان میخ می‌آید.

اگر علم بالاست، کننده، مربی و سازنده است، پس علم شما اندک است. در قرآن هم می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيَ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قِيلًا».<sup>۲</sup> اما علم وجود مقدس او بی‌نهایت است. آن علم را در زندگی‌ات بیاور که یک جلوه‌اش قرآن کریم، یک جلوه‌اش دانش انبیا و یک جلوه‌اش هم دانش ائمۀ طاهرین علیهم السلام است. این علم را در زندگی بیاورید، نه علم بافت خودتان یا علمی که شما با مطالعه در عوالم مادی به‌دست آورده‌اید. این علم که سازنده، انسان درست‌کن و

۱. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۹۱.

۲. إِسْرَاءٌ: ۸۵.



آبادکننده باطن نیست، حسنات اخلاقی در آدم ایجاد نمی‌کند و عمل صالح به آدم نمی‌دهد. تنها کاری که علوم شما با این گستردنگی می‌کند، فقط در محدوده بدن است؛ می‌تواند قلب را عوض کند، مرگ مغزی را بشکافد، قلب بیماری را که خوب نمی‌شود، دریابورد و قلب سالم آن مرگ مغزی را بگذارد و راهش بیندازد. حال اگر این مریض خوب شد و آدم بد، فاسد، فاسق، صندلی دار جنایتکاری و دزدی بود، آیا واقعاً این علم جراحی و دقیق، او را از این آلودگی‌ها پاک می‌کند؟ نه، پاک نمی‌کند! یک دزد می‌خواست بمیرد، نگذاشتی بمیرد و دوباره به جان مردم انداختی؛ یک فاسد می‌خواست بمیرد، او را با علمت سالم کردی و دوباره به جان مملکت انداختی؛ یک نامرد می‌خواست بمیرد، سالم کردی و دوباره مثل حیوان وحشی در جامعه رهایش کردی. این علم که سازندگی ندارد و تنها کار بدنی دست اوست.

این برایتان ثابت شد! البته شما مقداری از این خطر مصون هستید که بخواهید پرورددگار عالم را حذف کنید و علم را به جایش بگذارید؛ ولی نسلتان ممکن است این کار را بکند. بعضی از بچه‌هایی که پیش شما تربیت شده‌اند، وقتی به دانشگاه فرستاده می‌شوند، بی‌دین نمره بیست از دانشگاه درمی‌آیند و خدا را حذف می‌کنند. اینها گول می‌خورند به اینکه با این گستره علوم چه نیازی هست حرف پدر و مادرت را گوش بدھی و به خدا تکیه بکنی؟ خدا در زندگی نیاز نیست! آنها این گول را می‌خورند و خورده‌اند. مگر چقدر بشر علم دارد؟

## نظر کارل و انسین در خصوص دانش بشر

یک موضوع درباره علوم انسان از انسین و یک موضوع هم از علوم انسان از کارل فرانسوی برایتان بگوییم:

### الف) کارل: علم مادی، قاتل حقیقی مردم

کارل واقعاً آدم دانشمندی بوده و بهشدت مخالف با تبعات تمدن بوده است. کتابی هم علیه تمدن جدید نوشته و می‌گوید: تمدن جدید با خنجری که دست اوست (علم)، قاتل واقعی کل مردم کره زمین در آینده خواهد بود. در واقع، می‌گوید اگر این دیوانه‌هایی که سرکار



هستند و تمام ساخته‌های علمی در اینباره‌ایشان است، دو دکمه را فشار بدهند، نصف کرده زمین نابود می‌شود؛ دو دکمه دیگر هم فشار می‌دهند، نصف دیگرش نابود می‌شود. علم آن چهره اسلحه قتل جهان را به خودش گرفته است؛ حالا در بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها، مطب‌ها و مراکز صنعتی، به قول لاته‌های تهران، «لُكْ لِكی» هم می‌کند و یک لوکوموتیو، هواپیما، هلی‌کوپتر یا یونیت دندان‌سازی بسازد. اگر روزی روسیه و امریکا آن دو دکمه را فشار بدهند، کل این ساخته‌شده‌ها هم آتش و خاکستر می‌شود. آن جهان به هیچ‌چیزی تکیه ندارد و لب مرز نابودی است.

کارل می‌گوید: دانشی که تاکنون ما به دست آورده‌ایم؛ من نمی‌دانم که این «تاکنون» از چه موقع شروع شده است! بنا به نظر قرآن مجید، دانش از زمان آدم<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> خودش را نشان داده است: «وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلُّهَا».۱ در حقیقت، دانش زمین از یک پیغمبر شروع شده است. البته دو رشته دانش به آدم<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> عنایت شده بود: یک دانش معنوی برای ساختن انسان و یک دانش مادی برای ساختن زندگی.

من چون مراجعه‌ام به رشته‌های علوم جهانی خیلی زیاد است و کمتر روزی می‌شود که از طریق این وسائل الکترونیکی با رشته‌های علوم تماس نگیرم، در مجلات علمی دیدم که نوشته‌اند: جنازه‌هایی در یکی از مناطق هند پیدا شده که هیکل آنها تقریباً هیکل ماست؛ نه خیلی کوچک و نه خیلی قدر راز هستند، بلکه طبیعی مثل ما هستند. شما دیدید که تمام شهدای بسیار مظلوم ما را در مکه، حتی آنهایی که دفن کرده بودند، با آزمایش شناسایی کردند. صورتش برای خانواده‌اش پیدا نبود و نمی‌دانستند این جنازه برای خودشان است یا غریبه است؛ ولی با آزمایش کاملاً درمی‌یافتدند که این پدر، برادر یا برادرزاده شمامست. این آزمایشات آن بسیار آزمایشات مهمی است. دانشمندان این جنازه‌ها را آزمایش کردند که ببینند اینها چه زمانی مرده‌اند؟ خاک به گونه‌ای بوده که اینها را نابود نکرده بود. جدیداً کوهنوردی را در سوئیس از لای کوه‌های پر از برف پیدا کردند که صد سال پیش در حال



کوهنوردی به بوران و طوفان برف خورده و زیر برفها رفته بود و تا حالا هم جنازه سالم مانده است. پروردگار در قرآن می‌گوید که به جنازه خفه شده فرعون خطاب کردم و گفتم: «**قَاتِلُهُمْ شَجِيقٌ يَسَّدِّنُكَ**<sup>۱</sup>» همین الان که خفه شدی، جنازهات را بیرون می‌اندازم، «**لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً**» تا نشانه قدرت من و پستی و بدیختی خودت برای مردم آینده باشد. الان هم جنازه‌اش در موزه اهرام مصر به عنوان «رامسیس سوم»، فرعون زمان موسی علیهم السلام در معرض دید جهانگردان است.

چرا به سراغ این عالم نمی‌روید؟ کارل می‌گوید: مرگ این جنازه‌ها برای پانزده میلیون سال پیش است. ما روی کره زمین جدید نیستیم و خلیل قدیمی هستیم و این سینه‌سپر کردن‌ها هم برابر خدا کم نبوده است؛ خودم عالم هستم، خودم عاقل هستم، من به تو نیازی ندارم، مهار زندگی را دست تو نمی‌دهم یا نام را نمی‌خواهی بدھی، نده! از این لات‌های شارلاتان در تمام اصناف در تاریخ عالم بوده که یقه همه‌شان را به باد داده است. به آب یا پشه گفته اینها را لای گور بکشید، بینیم آنجا هم سینه‌سپر می‌کنند؟ آنجا هم من می‌گویند؟ تمام قدرتمندان را با شلترين و ضعیفترین موجودات نابود کرده است؛ با آب، باد، پشه، طیر ابابیل که کوچک‌تر از گنجشک است یا یک ذره سنگ. اصلاً پروردگار عالم می‌گوید: من ارتشی لازم ندارم که رویه‌روی شما متکبران مغور بکشم. «**لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**<sup>۲</sup>» این قدر در تمام آسمان‌ها و زمین یار دارم که به یک پشه می‌گوییم بیاید تو را لگد بزن، دو روز بعد دکترها بگویند سرطانت انگار یک‌ساله است و دو روز دیگر می‌میری. من لازم نیست لشکرکشی بکنم.

کارل می‌گوید: دانش ما از پانزده میلیون سال پیش تا حالا، فقط به مقداری است که توانسته‌ایم حجم آن چیزی را بگوییم که در دسترس ما قرار گرفته است و همچنین رنگ، عرض و طول و اثر یک شئ را بگوییم؛ اما اینکه حقیقت اشیا چیست، هنوز نفهمیده‌ایم. این علم ماست! ما

۱. یونس: ۹۲.

۲. فتح: ۷.



می‌توانیم فقط بگوییم آب ترکیبی از دو اتم اکسیژن و یک اتم هیدروژن است؛ می‌توانیم بگوییم اتم اکسیژن چقدر حجم و وزن فیزیکی دارد. اتم هیدروژن هم همین طور که چقدر دور هسته مرکزی حرکت دارد. وقتی دوتا اکسیژن و یک هیدروژن ترکیب می‌شود، آب خنک می‌شود؛ اما اگر ترکیب نشود، اکسیژن می‌سوزاند، هیدروژن هم می‌سوزد. ما همین را بلد هستیم که خدا دوتا آتش را با نظم خاصی قاتی کرده و آب خنک شده است. علم ما بیشتر از این قد نمی‌دهد! حالا پروردگار دوتا آتش، گاز شعله‌گیرنده و شعله‌افروز را قاتی کرده و آب شده است. این دانش چطوری می‌تواند انحرافات فکری و اخلاقی ما را معالجه بکند؟ اگر علم می‌خواهی، علم پیش خودش است که بی‌نهایت هم هست.

کارل می‌گوید: ما غیر از طول، عرض، حجم، رنگ و آثار، هیچ چیز دیگری از موجودات عالم بلد نیستیم؛ تا حالا هم بلد نیستند، در آینده هم بلد نیستند!

### ب) انسیستین: حیوان‌سازی، عاقبت علم انسان

وقتی یکی از انسیستین پرسید که دانش بشر به کجا رسیده است؟ تا زمان خودش، اوایل قرن بیستم و قبل از جنگ دوم جهانی، یعنی سخت‌سال هفتادسال پیش. جنگ دوم در کشور ما به تاریخ ما ۱۳۲۰ تمام شده و الان ۱۳۹۶ است. انسیستین ۷۶ سال پیش زنده بود. انسیستین جواب داد: ما کل دانشمندان عالم از زمان شروع علم تا حالا، کتابخانه علم آمدہ‌ایم، اما در را به روی ما باز نکردند تا بینیم داخل آن چه خبر است! شما می‌خواهید انسان بسازید؟ شما که تا حالا یک معجزه از شما صادر نشده است و هرچه ساخته‌اید که حیوان درمی‌آید!

### خطر دزدان راه خدا در کمین عباد خدا

عقل هم همین طور است و نمی‌تواند جای خدا را بگیرد که ما بگوییم عقل داریم و می‌فهمیم، خودمان اداره می‌کنیم. چطور تا حالا اراده نکرده‌اید؟ میلیون‌ها سال است که اکثرتان در فساد، دزدی و غارت، چنگیزشدن، آبیلاشدن، نرون‌شدن، موسیلینی‌شدن، هیتلرشدن، ترامپ‌شدن، معاویه‌شدن، یزیدشدن، فرعون‌شدن و نمروشدن با دارودسته‌تان ساخته شده‌اید. عقل که پیشtan بوده است!



فقط به شما بگویم خطر حذف خدا، انبیا و آئمه در نسل جوان ما خطر جدی یقینی است. پدر و مادرها، معلم‌ها، دبیرها، اساتید دانشگاه، حوزه‌های علمیه، آخوندها، پیش‌نمازها و منبری‌ها وظیفه سنگینی بر عهده دارند که اگر الان عمل نکنند، والله در قیامت نجات نخواهند داشت. عباد خدا را دزدان می‌دزدند! خدا، نبوت و امامت را از قلب این نسل می‌دزدند! این قدر کانال ماهواره به طرف کشورهای اسلامی جهت داده شده و با اطمینان خاطری منتظر نشسته‌اند که بینند خدا، نبوت و امامت به همین نزدیکی از زمین حذف بشود.

بعضی از شما به اروپا نرفته‌اید، من بالای بیست کشور اروپایی رفته‌ام. بیست‌سال است در اکثر جاهای اروپا روی کلیساها بنر می‌زنند که این کلیسا به فروش می‌رسد؛ یعنی ته‌مانده خدا را هم باید جمع کرد که مردم در روز یکشنبه زیر یک طاق نرونده و اسم خدا، مسیح ع و مریم ع را بشنوند! من کلیساها فروخته‌شده را دیده‌ام که بیشتر آنها به قمارخانه و عرق‌فروشی تبدیل شده است.

شما بگو خطری متوجه ما نیست! بالاترین خطر متوجه ماست که زمانی مسجد‌هایمان صبح‌ها پر بود، اما الان ظهر و مغرب و عشا به دوسره تا صف کشیده است. جلساتمان در قدیم هر جا می‌انداختیم، جا نبود؛ اما الان از چهارمیلیون مردم اصفهان، مگر چقدر در یک جلسه به دردخور شرکت می‌کنند؟ معلوم است که خلاً چقدر سنگین می‌شود! معلوم است که در مساجد یواش‌یواش بسته می‌شود! در مساجد ایران (الا اندکی) صبح‌ها بسته است، ظهر و شب هم که آقا نماز می‌خواند و می‌رود، خادم درجا قفل می‌کند و فرار می‌کند. این جمعیت‌ها هم شما هستید و کسی بعد از مُردن من و شما به مسجدها نمی‌آید. این خطر سنگینی است که متوجه این مملکت و همهٔ ممالک دیندار و اسلامی است.

یک شب در انگلستان با یک جوان دانشگاهی به‌طور اتفاقی رو به رو شدم. دکتری هم با من بود که از دکترهای متخصص است و در طب اختراع می‌کند. ماه رمضان‌ها پای منبر من می‌آید. الان ایران است، اما آن وقت در انگلستان بود و دورهٔ فوق‌تخصص می‌دید. من به این دکتر گفت: ببین این جوان حاضر هست که صحبت بکند؟ گفت: حاضر هست، ولی دو تا شرط دارد. جوان فوق‌لیسانس دانشگاه آکسفورد انگلیس بود که یکی از مهم‌ترین دانشگاه‌های است. به



این دکتر گفت: این آقا می‌خواهد چقدر با من صحبت کند؟ گفت: یک ساعت. جوان گفت: دو شرط دارم؛ یکی اینکه یک پاکت سیگار با این عنوان و مارک بگیر؛ یکی هم یک شیشه مشروب این کارخانه را برای من بگیر تا برایتان حرف بزنم.

عاقل و عالم! عالم فوق لیسانس، عاقلی که بلد است درس بخواند، می‌خواهد با یک غریبه حرف بزند، می‌گوید برو از جیب خودت سیگار و مشروب بیاور تا در حرفزدن خسته شوم. این ما هستیم که به دلگرمی ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> یک ساعت روی منبر حرف می‌زنیم و نمی‌گوییم آب یا چای بیاور!

آن دوست دکترم گفت: نه، اگر دلت می‌خواهد حرف نزنی، نزن؛ ما نه پول سیگارت و نه پول مشروب را می‌دهیم. جوان گفت: حالا چند دقیقه بنشینیم، ببینم حرفتان چیست! یک ساعت و شاید هم بیشتر طول کشید که راجع به انسان، دین و خدا با دلیل، علم و دانش خودشان، نه به صورت یک منبر خیلی معمولی صحبت کردم. آخر سر به او گفتم: نظرت راجع به حرف‌های من چیست؟ گفت: هیچ‌چیزش را قبول ندارم. گفتم: به کلیسا می‌روی؟ گفت: نه نمی‌روم. گفتم: کلیسا که دیگر برای دین و مذهب خودتان است، چرا نمی‌روی؟ گفت: برای اینکه مریم و مسیح در کلیسا برام پول نمی‌سازند؛ ما باید جایی برویم که پوند و دلار گیرمان بیاید.

نسل ما هم همین اخلاق را پیدا می‌کند؛ جایی که دلار و پوند گیر می‌آید، آنجا را عشق است! به مسجد بیایم و نماز بخوانم، بعد هم کنکور قبول نشوم؟! در بین مردم بنشینم که اتوی لباسم بشکند؟! من کنار یک‌مشت پابرهنه معمولی، نهایتاً مغازه‌دار خیابانی یا بازاری بنشینم و یک شیخ یا سیدی هم که هیچ از او خوش نمی‌آید، بالای منبر بروم و یک‌مشت حرف بیهوده به خورد ما بدهد؟! این در نسل ما داستان می‌شود!

اگر نسل از خدا، انبیای خدا و ائمه طاهرین<sup>علیهم السلام</sup> بریده شود، «کثُر الزنا»، «کثُر الربَا»، «کثُر القتل»، «کثُر الغارة»، «کثُر الحشونة» و... شما پیرمردها، یادتان می‌آید که جوانی در این مملکت برای پول یا گوش‌ندادن به حرف پدرش، پدرش را بکشد! شما طلاق در زمان جوانی‌تان یادتان می‌آید؟ الان طلاق ساعتی شده است، نه ماهی و نه هفتگی! من در مرکز



استانی منبر بودم، شبی رئیس دادگستری پای منبر آمد، به او گفتم: وضع استان چطور است؟ گفت: هیچ‌چیز این استان خوب نیست؛ فقط به شما بگویم که در دو برج، با اینکه جمعیت زیادی نداریم، ۵۴ هزار طلاق در دو برج یادداشت کرده‌ایم. دین که نباشد، می‌خواهد چه بشود؟ چه‌چیزی می‌خواهد به جای خدا قرار بگیرد که ما را اصلاح بکند؟

## حکایتی شنیدنی از دو تربیت‌شده مکتب الهی

حرفهم را تمام کنم و چند دقیقه از دو دیندار حرف بزنم که اصلاً آنها را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چه کسی بودند و برای کجا بودند! کارگردان مسجد اعظم قم، وقتی که دیوارهایش بالا آمده بود، یک تاجر تهرانی بود. آدم بسیار وزین و متدينی بود. آقای بروجردی چون او را می‌شناخت، از تهران خواست و به او گفت: من می‌خواهم این مسجد را بسازم، اما خودم نمی‌توانم سروکار داشته باشم. شما می‌توانی اینجا بمانی و معمار، بنای، کارگر، لوله‌کش هرچه کار دارد، انجام بدھی؟ ایشان گفته بود که من به تهران بروم و زندگی‌ام را جمع کنم و بیاورم، مغازه‌ام را هم واگذار بکنم. این شخص تا آقای بروجردی در آن مسجد نماز خواند، زنده بود. بعد، از دنیا رفت و زیر ساعت در صحن بزرگ حضرت معصومه<sup>علیها السلام</sup> دفن است. من هم با او آشنا بودم، اتفاقاً برای ختمش هم بچه‌هایش به من گفتند شما برو. آن وقت من ۲۴-۲۵ ساله بودم که آن ختم هم گیر ساواک افتاد و برای ما دردرس شدیدی شد.

ایشان می‌گفت: مسجد به زیر گنبد رسیده بود و هنوز گنبد و گل‌دسته شروع نشده بود. بنای و کارگرها هم پنج‌شنبه به پنج‌شنبه به دفتر مسجد می‌آمدند و من پول آنها را می‌دادم. روزی در دفتر نشسته بودم که دو نفر با لباس معمولی وارد دفتر شدند و گفتند: آقا عَمله نمی‌خواهی؟ اگر دین نباشد، محل است که آدم یک دقیقه از این کارها را بکند! در جواب این دو نفر گفتم: اتفاقاً به‌دبیال کارگر هستیم. گفتند: ما دوتا را سرکار بگذار، گفتم: مزد عمله پانزده ریال تا دو تومان است. گفتند: عیسی ندارد! گفتم: پنج‌شنبه به پنج‌شنبه هم پول می‌دهیم، گفتند: عیسی ندارد؛ فقط ما جمعه کار نمی‌کنیم.



یک هفته کار کردند، وقتی پول عمله‌ها را دادم و می‌خواستم پول آنها را هم بدهم، گفتند: ما پولمان را در بانک نمی‌گذاریم و نیاز شدیدی هم نداریم. شما این پول را برای ما ذخیره کنید، بعد می‌گوییم چه موقع می‌گیریم.

یک سال از هفت صبح آمدند، آجر، سیمان، ماسه و آهن بالا کشیدند و سنگین‌ترین کارها را کردند. دو هفته شد، سه هفته شد، دو ماه شد؛ به آنها گفتم پولتان جمع شده است، نمی‌خواهید! گفتند: باز هم جمع کن. یک سال تمام کار کردند و یک مرتبه گم شدند! هفت‌هشت روز بعد نامه‌ای برای دفتر مسجد آمد که نوشته بود: ما دوتا عمله، دو تاجر پولدار در شهرمان بودیم که پول خوبی هم برای این مسجد داده‌ایم. آنچه عملگی کردیم و برای ما جمع کردی، آن هم برای بتایی مسجد بگذار. آدرس هم نمی‌دهیم، اسم هم نمی‌بریم. اگر برای زیارت به قم هم آمدیم، پیش تو نمی‌آییم!

بگذار من هم بدنم در خانه خدا برود، بگذار پولم جای خوب برود. آن که دین ندارد، باید پولش را به زناکاری بدهد که دومیلیون قیمتش است؛ آن که دین ندارد، باید هفته‌ای سه شب جمع کند و تریاک بکشد، عرق بخورد یا هروئین بکشد؛ آن که دین ندارد، باید پولش را به اسراف خرج عروسی و عقدکنان و کارهای دیگر بکند.

اما آن که تربیت‌شده خداست، تربیت‌شده خداست؛ آن که تربیت‌شده انبیاست، تربیت‌شده انبیاست؛ آن که تربیت‌شده امام معصوم است، تربیت‌شده امام معصوم است و دست هم برنمی‌دارد. امام زمان ﷺ این جمله را گفته‌اند؛ امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به این ۷۲ نفر فرمودند: من هدف اصلی اینها هستم و به شما کار ندارند؛ چون با من هستید، شما را می‌کشند. من بیعتم را از شما برمی‌دارم که در قیامت دادگاهی‌تان نکنند و نگویند چرا حسین را رها کردید؟ من آزادتان می‌کنم، بلند شوید و بروید! شب تاریک است و هیچ‌کس هم نمی‌بیند، بروید! یکی از آنها بلند شد و گفت: کره زمین چقدر زمین، تپه، دره و کوه دارد؟ اگر دستهای مرا بینند، با پای بر亨ه در تمام کره زمین، صحراءها، دره‌ها، جنگل‌ها، خارستان‌ها، سرازیری‌ها و سربالایی‌ها بگردانند و بگویند از حسین علیه السلام دست بردار، این کار را نمی‌کنم! امام‌شناس و خداشناس می‌گوید که من نمی‌توانم در دنیا و آخرت از تو جدا بشوم، کجا بروم؟



## کلام آخر؛ کمی از سر نیزه پایین بیا

فردا شب شب ولادت وجود مبارک امام هشتم است و نمی‌توانم ذکر مصیبت کنم؛ برای همین امشب کمی بیشتر ذکر مصیبت کنم. حرف‌هایم را با چند خط شعر بخوانم و بگوییم که خودم هم نسبت به این شعر کم‌طاقة هستم. حتی تا حالا در جلسه صبح دهه عاشورا هم نخوانده‌ام؛ چون آنجا اصلاً نمی‌شود خواند! خواهر می‌گوید:

سرت کو سرت کو که سامان بگیرم  
سراغ سرت را من از آسمان و  
تو پنهان شدی زیر انبوه نیزه  
امام باقر علیه السلام در کربلا چهارساله بودند، ایشان می‌گویند: وقتی آمدیم، بدن پیدا نبود! نه تنها شمشیر، نیزه و اسلحه‌های دیگر (امام باقر می‌فرمایند)، بلکه چوب و سنگ پرست کرده بودند و خواهر بدن را اصلاً نمی‌دید!

من از بوسه بر حنجرت جان بگیرم  
سراغ سرت را از این و آن بگیرم  
برای سفر بر تو قرآن بگیرم  
پی گنج را گنج ویران بگیرم  
تو گفتی که باید بسوزم بسازم  
اگر خون حلقومت آب حیات است  
رسیده کجا کار زینب که باید  
کمی از سر نیزه پایین بیا تا  
قرار من و تو شبی در خرابه  
به دنیا بعد تو آسان بگیرم

حسینم، به خودت قسم! نمی‌خواهم بروم و ما را می‌برند. حسین من! می‌خواهم صورت را بیوسم، اما سرت را بالای نیزه زده‌اند؛ می‌خواهم بدن را بیوسم، جای درستی ندارد. حسینم! در این وقت رفتن، چطوری دلم را آرام کنم؟ ناگهان دیدند دو کف دستش را دو طرف بدن گذاشت و خم شد، لب‌هایش را روی گلوی بریده گذاشت.



جلسه ششم

حقیقت زائر و زیارت در  
"

کلام اهل بیت



## اتصال روحی و معنوی شیعه با اهل بیت علیهم السلام

وقتی ائمه ما صفات شیعه را بیان می‌کنند، دو صفت را به این مضمون ارائه کرده‌اند که شیعیان ما در ایام خوشحالی ما خوشحال‌اند. خداوند متعال به همه مؤمنین بعد از بعثت پیغمبر ﷺ تا صبح قیامت لیاقت داد و امامان را چراغ راه آنها قرار داد که یکی از آنها وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام است. اگر خدا کمک کند، بتوانم و از عهده‌اش بربایم، بحث خیلی دقیقی درباره ایشان دارم؛ چون خیلی لطیف و عمیق است! به خاطر اینکه حضرت فرموده‌اند در ایام سُرور ما مسرور هستند، من با اجازه وجود مبارک امام هشتم علیه السلام، از خواندن دعای کمیل گذشت کردم. اگر از عهده این بحث بربایم، برای خودم و شما بسیار مفید است.

همچنین شیعیان ما در ایام حزن ما محزون هستند؛ علت هم دارد. علتش هم این است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: خداوند وقتی گل ما اهل بیت را در این عالم سرشد و به قول ما، این گل را به نوعی ساییده است که اضافه آمد. ما چهارده‌تا را آفرید و از اضافه گل ما نیز شیعیان ما را آفرید. این گل و سرشت چه بوده، کی بوده، چگونه و با چه کیفیت بوده است، واقعیتش برای ما روشن نیست. خداوند در علمش می‌دانست چه کسی رغبت دارد که تا قیامت شیعه اهل بیت علیهم السلام باشد و چه کسی هم رغبت دارد که شیعه فرعونیان تاریخ بشود. براساس آن علم، شیعه را از اضافه گل ما آفرید.



پس شیعه به خاطر اینکه از اضافه گل ما خلق شده، ارتباط روحی و معنوی با ما دارد که در خوشحالی ما قهرآ خوشحال و در حزن ما هم محزون است. ما این مسئله را در دهه عاشورا بیشتر حس می‌کنیم. در آن دهه، از اول محرم تا روز عاشورا کلاً قلب مجروح و ناراحتی داریم.

## معصومین علیهم السلام، زبان گویای قرآن

قبل از اینکه وارد آن مطلب لطیف دقیق بسیار عمقی بشوم، لازم است قطعه نابی از «نهج البلاgue» برایتان نقل بکنم. بخشی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیهم السلام در رابطه با قرآن کریم است. قرآن در خانه اینها نازل شده و کسی آگاه‌تر از اینها به قرآن نیست.

در آن خطبه که نیازی نیست مقدمه خطبه را برایتان بخوانم، می‌فرمایند: «ذلک القرآن». این «ذلک» به جمله قبلی کلام حضرت اشاره دارد که می‌فرمایند: وقتی پروردگار پیغمبر ﷺ را به رسالت مبعوث کرد، نوری را در اختیارش گذاشت و این نور، نبوت او را تصدیق می‌کرد که این شخص، واقعاً پیغمبر خداست. این نور هم نوری بود که برای تمام مردم جهان تا روز قیامت قابل پیروی است. در حقیقت، هر کسی در این عالم بخواهد به قرآن اقتدار بکند و دنباله‌رو قرآن باشد، برایش آسان و ممکن است. پیروی از قرآن، مشقت، اصلاً سختی و مضیقه‌ای ایجاد نمی‌کند. پیروی از قرآن مجید برای اهلش که عاشق حقیقت هستند، خیلی هم لذت و شوق و ذوق دارد. اینکه می‌فرمایند «ذلک القرآن»، به همین نور اشاره دارد.

بعد حضرت به مردم خطاب می‌کنند و می‌گویند: «فَاسْتَنْطِقُوهُ» به تک‌تک شما می‌گوییم که این قرآن را به زبان و سخن بیاورید تا مستقیم با شما حرف بزند.

در ادامه می‌فرمایند: «وَ لَنْ يَنْطِقَ» قرآن مجید با شما حرف نمی‌زند. زبان قرآن در قیامت گویاست، اما اینجا نه! اینجا فرد دیگری باید از جانب قرآن با شما حرف بزند. آن که باید از جانب قرآن با شما حرف بزند، چه کسی هست؟ حضرت می‌فرمایند: «وَلَكِنْ أَخْبِرُكُمْ عَنْهُ» من کاملاً شما را از قرآن خبر می‌دهم.



## وصف قرآن در کلام امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام چهار خبر از قرآن می‌دهند:

### الف) خبر از آینده عالم

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي» خیلی علم می‌خواهد که آدم این‌جوری در کنار قرآن حرف بزند! علم در اینجا «الف» و «لام» ندارد و «العلم» نیست. در واقع، «علم» یعنی جنس علم؛ من زبان قرآن هستم، بیایید تا به شما خبر بدhem و از هرچه علم مربوط به آینده عالم تا ابدیت است، برایتان بگویم. مگر مغز امیر المؤمنین علیه السلام بیش از چهارده میلیارد سلول داشته است؟ طبیعت مغز فیزیکی هر انسانی، چهارده میلیارد سلول است که امروز ثابت شده یک‌سوم سلول‌های مغز نابغه‌های عالم فعال است و مغز مردم عادی عالم، کمتر از نصف یک‌سوم سلول کار می‌کند. پروفسوری که خیلی درس خوانده بود، به من گفت: شما قدرت مغز پیغمبر ﷺ یا امیر المؤمنین علیه السلام را می‌دانی؟ گفتم: نه، نمی‌دانم! گفت: آیا می‌دانی که هر انسانی چهارده میلیارد سلول مغزی دارد و فقط یک‌سوم سلول مغز نوابغ عالم فعال است؟ من از طریق مطالعه در آثار پیغمبر ﷺ از نظر علمی، به این نتیجه رسیده‌ام که چهارده میلیارد سلول مغز پیغمبر ﷺ در اوج فعالیت بوده است.

چقدر علم آنجا بوده، هیچ‌کس نمی‌داند! شما این حدیث را درک می‌کنید؟ من کیفیت این روایت را اصلاً نمی‌فهمم! سئی‌ها هم این روایت را نوشته‌اند و فقط برای ما نیست. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: دو سه دقیقه به لحظه مرگ رسول خدا علیه السلام مانده بود که خدا

جانشان را بگیرد، مرا صدا کردند و به من فرمودند که گوشت را نزدیک دهان من بیاور.

ما در روایات داریم که خدا جان پیغمبر ﷺ، امیر المؤمنین علیه السلام و ۲۲ انفر کربلا را مستقیماً خودش گرفت؛ نه به ملک‌الموت و نه به فرشتگان مقرب اجازه داد. ما این را هم نمی‌دانیم یعنی چه! در آیات **﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْمُطَمِّنَةُ \* ارْجِعِ إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾**<sup>۱</sup> عزرائیل



واسطه نیست و این خطاب خود پروردگار به صورت مستقیم است که می‌فرماید: از دنیا به پروردگارت برگرد! اینجا ملک، ملک‌الموت یا اعوان ملک‌الموت در کار نیستند.

حضرت می‌فرمایند: پیغمبر ﷺ در بستر خوابیده بودند. من دست‌هايم را روی زمین گذاشتیم، گوشم را یک لحظه نزدیک دهان پیغمبر ﷺ بردم و بعد بلند شدم. وقتی پیغمبر ﷺ را دفن کردند، خانواده به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: پیغمبر ﷺ چه‌چیزی در گوشت گفتند؟ آن مقداری که گوشت در دهان پیغمبر ﷺ بود، به اندازه یک «آری» و «نه» بود؛ مثلاً بعد از من، این کار، «آری» و این کار، «نه»! حضرت فرمودند: لحظه‌ای که گوشم به دهان پیغمبر ﷺ رسید، در هزار رشته علم را به روی من باز کردند که از هر رشته‌ای، هزار در دیگر باز شد و یک‌میلیون علم را در زمان به اندازه یک «آری و نه» به من انتقال دادند.

این مغز چقدر فعال است؟ چقدر از آن علم به ما رسیده است؟ یک «نهج‌البلاغه» و یکی هم روایتشان. مگر بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، اجازه دادند که امیرالمؤمنین علیه السلام را پخش بکنند؟ حضرت همه علم را با خودشان بردند.

دلیل این علم هم یک کتاب است که علمای بزرگ حاضر در جلسه می‌دانند این کتاب در اهل تسنن از کتاب‌های بالا و پر قیمت است. من چاپ ۱۴۰ سال پیش این کتاب را دارم و از کتابخانه‌ام درنمی‌آورم؛ چون ورق‌هایش دیگر قابل ورق‌زن نیست و پاره می‌شود. البته اکنون در چهار جلد بسیار عالی به نام «ینابیع‌المودة» چاپ کرده‌اند. روایت با سند اهل تسنن در جلد اول کتاب آمده است و سند هم به ابن عباس می‌رسد.

شما می‌دانید حیوانی که از همه سنگین‌تر بار می‌کشد، شتر است؛ همچنین تنها حیوانی است که باید او را بخوابانند و بارش بکنند. هر حیوان دیگری را بخوابانند و بارش کنند، بلند نمی‌شود و برای دانشمندان ثابت شده که هنوز جرثقیلی از نظر فیزیکی به دقت خلقت شتر در دنیا نیامده است. شما جرثقیل‌های سه طبقه و چهار طبقه را در خیابان ببینید که چه کار می‌کنند و چقدر باید دقیق کار بکنند! ولی می‌گویند دقت جرثقیلی خلقت شتر از همه جرثقیل‌های صنعتی بالاتر است.

ایشان نقل می‌کند و سند را به ابن عباس می‌رساند. ابن عباس می‌گوید: ما شاگرد تفسیر قرآن امیرالمؤمنین ﷺ بودیم. نه تنها شما مردم، ما آخوندها و مدرّسین بزرگ حوزه‌ها، بلکه بزرگ‌ترین مراجع تقلید از زمان شیخ طوسی تا حالا، علی ﷺ را نشناخته‌اند و نمی‌شود شناخت! چطوری بشناسیم؟ این گوشه‌ای از مغز علی ﷺ است که می‌گوییم.

حضرت ۲۳ ساله بودند که پیغمبر ﷺ عیار اخلاص در عملش را وقتی به عمرو بن عبدود شمشیر زد، فرمودند. این ثواب و فضیلت برای بلندکردن دست و پایین آوردن شمشیر نبوده است؛ چراکه مالک اشتر، حمزه سیدالشهدا و دیگر مجاهدان در راه خدا هم این شمشیر و دست را داشته‌اند. در ۲۳ سالگی، دستشان برای چند ثانیه بالا رفت و پایین آمد، در بیست‌سی ثانیه عمرو بن عبدود را پهنه کردند. همهٔ سنت‌ها هم این را نوشته‌اند که پیغمبر ﷺ فرمودند: «صَرْيَةُ عَلَىٰ يَوْمِ الْحُنْدُقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ النَّقَالِينَ» یک ضربت، دو تا هم نزد! اگر کل عبادات جن و انس را از زمان آدم ﷺ تا قیامت (توجه دارید که انبیا و اولیا هم در این آدم‌ها بوده‌اند) در یک کفه بگذارند و این ضربت علی ﷺ را در کفه دیگر، کفه علی ﷺ سنگین‌تر است. آدم چطوری بفهمد! فهم کیفیت کار خیلی مشکلی است.

الآن اگر یک نفر شاخه‌ای گل رز روی منبر بیاورد، تنها تعریفی که از این گل می‌کنیم، این است: ساقه‌اش این مقدار ضخامت دارد و پوستش به این رنگ است. کاسبرگ، بساک در گل، پرچم و گرده نری و ماده هم این است. برگ‌ها پنجاه‌تاست و رنگ برگ‌ها قرمز چشم‌نواز است. این تعریف فیزیکی گل است، زیبایی‌اش را تعریف کن! به هر کسی در دنیا بگویی که زیبایی گل رز را تعریف کن، می‌گوید زیبایی قابل تعریف نیست. زیباست، چطوری تعریف کنم؟

ابن عباس می‌گوید: امیرالمؤمنین ﷺ برای ما تفسیر قرآن می‌گفتند که روزی به ما فرمودند: من اگر هفت آیه سوره حمد را تفسیر بکنم و شما از شروع تفسیر سوره حمد تا «وَ لَا الصَّالِّي» بنویسید. بعد به شما اعلام بکنم که تفسیر من به تناسب شما مستمعین تمام شد. اگر بخواهید این نوشه‌ها را به جای دیگری انتقال بدھید، هفتاد شتر برای بارگردان نوشه‌ها لازم است.



این اندیشهٔ علی ﷺ نسبت به قرآن، آن‌هم نسبت به یک سوره هفت آیه‌ای! علی ﷺ می‌گویند که من خبر قرآن را به شما بدهم. این قرآن، تمام رشته‌های دانش را تا ابد می‌تواند برایتان نشان بدهد، آن‌هم با زبان ما! مرتب باید به مردم گفت با زبان ما، یعنی از درِ خانهٔ اینها جای دیگری نروید، به خدا خبری نیست! جای دیگر، نخود و لوبیا، خرما، کشمش و پسته می‌دهند. کرم‌خوردگی دندان‌را چرخ می‌کنند، نوک چاقو را روی شکمت می‌گذارند و پاره می‌کنند و یک جای داخل شکمت را که خراب است، قیچی می‌کنند و می‌بندند. جای دیگر به‌دلیل این حرف‌ها نرو، چون هیچ‌جا پیدا نمی‌شود.

### ب) اخبار گذشتهٔ عالم در قرآن

«وَالْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي» گذشتهٔ عالم تا کجاست؟ اخبار کل گذشتهٔ عالم از شروع خلقت تا الان که نازل شده است، در کتاب خدا وجود دارد.

### ج) نظم در زندگی

«وَنَظَمَ مَا بَيْنَكُمْ» اگر شما بخواهید یک زندگی منظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، رابطی و خارجی داشته باشید، کار نظام‌دهی به این امور کار قرآن است. این کار خودتان نیست که شش نفر در اتفاق‌های درسته بشینید، عقلتان را روی هم بگذارید و به مردم قوانین بدھید. این قوانین بیمارکننده است، درمان‌کننده نیست! لذا می‌بینید که در کشور خودمان هم با وجود داشتن شورای نگهبان، قانون را یا باید تفسیر کنند یا باید عوض بکنند یا باید تعییر بدهند یا شش ماده کم کنند و دهتا تبصره اضافه کنند. قانون نر هم که نداریم و هرچه داریم، ماده است! در تمام کتاب‌های قوانین نوشته است: ماده یک، ماده دو.

قانون نر فقط قرآن است، آن‌هم کم! قرآن مجید چهل‌هزار صفحه نیست، اما قوانینی که ما در این ۳۶ ساله وضع کردہ‌ایم، پنجاه‌شصت جلد هفت‌صد هشت‌صد صفحه‌ای شده که بیشترش هم به درد همان روی صفحه‌ها می‌خورد؛ چون همه‌اش آدم را گیر می‌اندازد. وقتی به‌دلیل قانونی برای یک موافقت می‌روی، می‌گوید آن اتفاق برو. آن اتفاق می‌گوید



طبقه دوم برو. طبقه دوم می‌گوید طبقه زیرزمین برو. طبقه زیرزمین می‌گوید دهروز دیگر بیا. دهروز دیگر می‌روی، می‌گوید این شش تا امضا می‌خواهد. تا بخواهی کارخانه را سرپا کنی، دخترها را شوهر، پسرها را هم زن داده‌ای و دیگر باید وصیت بنویسی؛ چون ما قانون نر نداریم و هرچه داریم، ماده است.

«وَ نَظَمَ مَا بَيْتَكُمْ» آنچه زندگی خانوادگی، معاشرتی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تان را نظام می‌دهد، قرآن است.

#### د) درمانگر تمام بیماری‌ها

«وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ» قرآن تمام بیماری‌های فکری، اخلاقی و روحی شما را معالجه می‌کند. من پنجاه‌سال است که این کار را کرده‌ام. خیلی از بیماری‌های فکری، روانی و خانوادگی را با همین آیات معالجه کرده‌ام. خانواده‌هایی را با آیات معالجه کرده‌ام که اگر برای معالجه به دادگستری می‌رفتند، هشت‌نُه سال طول می‌کشید؛ اما من این بیماری را در نیمساعت با قرآن معالجه کرده‌ام.

#### خبر امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت حضرت رضا علیه السلام

مقدمه منبر تمام شد و شما امشب دید امیرالمؤمنین علیه السلام را در علم، آینده، گذشته و قرآن ملاحظه فرمودید.

امام چه موقع شهید شدند؟ سال چهلم هجری شهید شدند. امام هشتم چه زمانی در مدینه به دنیا آمدند؟ یازدهم ذی القعده، خیلی سال بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه. غیر از زین العابدین علیه السلام که نوه امیرالمؤمنین علیه السلام بود و امام‌های بعدی، علی علیه السلام را ندید. ائمه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند، سه نفر بودند: امام مجتبی، ابی عبدالله و زین العابدین علیه السلام. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خوردن، زین العابدین علیه السلام دو ساله بودند. حالا علم علی و چشم و دید حضرت را ببینید؛ این حرف در کدام کتاب است؟ در کتاب‌های ۱۲۰۰- ۱۳۰۰ سال پیش آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از سال چهلم هجری، وقتی غیر از دو فرزند امامشان،



زینالعابدین علیه السلام دو سال در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام بود و بعداً دیگر جدشان را ندیدند، فرموده‌اند: «سَيْدُفُنْ بَضْعَةٌ مِنِي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ» در آینده پاره‌ای از تن من در شهری به نام خراسان دفن می‌شود. البته این مهم نیست؛ فدایش بشوم، تا ابد را می‌دیدند و خبر داشتند. چه فایده که این کتاب در اصفهان پیش من نبود! این قدر زیبا از داعش خبر داده است و می‌گوید از همه‌جا با سند قلابی (گذرنامه قلابی) وارد شام می‌شوند؛ عرب تنها نه، بلکه از همه‌جا؛ اروپا، آفریقا و مراکز مختلف. اینها کشتار بی‌سابقه‌ای را انجام می‌دهند. از حمله چنگیز مغول به ایران و بغداد در نهج‌البلاغه آمده و خبر داعش در روایات بیرون از نهج‌البلاغه است؛ همچنین از اوضاع بصره در جنگ ایران و عراق نیز خبر داده است.

علی علیه السلام علمی بوده‌اند!

## ارزش زیارت حضرت رضا علیه السلام

در آینده پاره تن من در زمینی به نام خراسان دفن می‌شود. امام اصلاً به ایران نیامده بودند! در مدینه و بین عرب‌ها، خراسان قبل از فتح ایران برای مردم معلوم نبود و امام اصلاً زمین ایران را ندیده بودند. این خبر غیبی امام بود؛ اما بقیه روایت: «مَنْ زَارَهُ إِلَيْهَا عَارِفًا بِحَقِّهِ» کسی که او را در آن خراسان زیارت کند، البته نه فقط زائر، بلکه زائر عارف باشد و او را به امامت، واجب‌الاطاعت‌بودن، امام تعیین شده از جانب خدا و به عنوان «خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ» شناخته باشد. سود زیارت‌ش این است: «حَرَمُ اللَّهِ جَسَدُهُ عَلَى النَّارِ» پروردگار عالم، بدن چنین زائری را به طور یقین به آتش جهنم حرام می‌کند. در واقع، وقتی در حرم پروردگار عالم می‌رود، این مهر را به پرونده‌اش می‌زند که این بندۀ من جهنمی نیست.

تعجب نمی‌کنید که چنین جمله‌ای برای هیچ امامی نیامده است؟ شخصی به حضرت جواد علیه السلام می‌گوید: یا بن رسول الله، زیارت پدرتان بالاتر است یا زیارت ابی عبدالله علیه السلام؟ امام جواد علیه السلام می‌فرمایند: اگر یک نفر به مکه برود و عمره حج بهجا بیاورده بعد به مدینه برود و پیغمبر علیه السلام، زهرا علیه السلام و چهار امام را زیارت کند، سپس به کربلا برود و حسین ما را زیارت کند، آنگاه به نجف برود و علی علیه السلام را زیارت کند، بعد به کاظمین برود و جدم



موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت کند؛ یک نفر هم به خراسان بیاید و پدرم را زیارت کند، زیارت او از کل این زیارت‌ها بالاتر است. چه خبر است، نمی‌دانم! شیخ طوسی این روایت را نقل می‌کند که عالم کمی نیست!

## ثواب زیارت ابی عبدالله علیه السلام

خزانه خداوند که کم نمی‌آورد، کم می‌آورد؟ ما در دعاها می‌خوانیم: «مَنْ لَا تَنْفَصُ خَرَائِنُهُ» خدایا! هرچه از خزانه‌هایت هزینه می‌کنی، کم نمی‌آید. حالا شما فقط زیارت ابی عبدالله علیه السلام را ببینید (شب جمعه هم هست، از وجود مقدسش یاد کنم)؛ اهل تسنن این روایت را از عایشه نقل کرده‌اند. ما روایتی از عایشه در کتاب‌هایمان نداریم، اما آنها زیاد دارند. عایشه می‌گوید: روزی پیغمبر، درحالی که حسین چهارپنج ساله و در دامن ایشان بود، به من فرمودند: هر کسی حسین را زیارت کند، به‌ازای هر قدمی که به‌طرف زیارت بر می‌دارد، نه با هواپیما و ماشین و قطار! از خانه شما در اصفهان تا حرم ابی عبدالله علیه السلام چند قدم است؟ خدا به این کاری ندارد که یک ساعته با هواپیما می‌روی، قدمی حساب می‌کند! هر یک قدمی که بر می‌دارد، ثواب نود حج و عمره قبول شده را در نامه‌اش می‌نویسد. عایشه با تعجب گفت: نود حج و عمره! حضرت فرمودند: حتی بالاتر از نود حج و عمره. عایشه مرتب تعجب می‌کرد که حرف پیغمبر علیه السلام در آخر این بود: عایشه! هر کسی حسین را در کربلا زیارت کند، ثواب هزار حج و عمره قبول شده در نامه عمل او ثبت می‌شود. این فقط برای ابی عبدالله علیه السلام است، حالا برای حج، برای پیغمبر علیه السلام و ائمه بقیع و کاظمین بماند. شما ببینید زیارت حضرت رضا علیه السلام از چه کیفیتی برخوردار است؟ آدم دیوانه می‌شود!

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد  
در خرابات بگویید که هوشیار کجاست؟  
هر سر موی مرا با تو هزاران کار است  
ما کجا یم و ملامت‌گر بیکار کجاست؟  
عقل دیوانه شد، آن سلسله مشکین کو؟  
دل ز ما گوشه گرفت، ابروی دلدار کجاست؟  
ساقی و مطرب و می‌جمله مهیا است، ولی  
عیش بی‌یار مهیا نشود، یار کجاست؟



## حقیقت معنایی زائر و زیارت در کلام اهل بیت

این زیارت یعنی چه؟ این را هم ترجمه کنم: «مَنْ زَارَهُ» زیارت یعنی چه؟ یعنی از اصفهان تا حرم رفتن و برگشتن؟ رفتن از تهران تا مشهد؟ نه! ما به سراغ اهل بیت علیهم السلام می‌رویم تا ببینیم آنها زیارت را چگونه معنی کرده‌اند: «الزَّيَارَةُ حُضُورُ الزَّائِرِ عِنْدَ الْمَبْرُورِ». معنای زیارت این است که تو در ارتباط با حضرت رضا علیه السلام، یک حضرت رضای کوچک با همه آن خصوصیات، غیر از امامت بشوی. این معنی زیارت است؛ یعنی اخلاقت، رفتار و اعتقادت با او یکی باشد. رفتارت با زن و بچه با او یکی بشود. عبادت با خدا شعبه عبادت حضرت رضا علیه السلام بشود. حلال و حرامی را رعایت کنی که حضرت رضا علیه السلام رعایت می‌کرد.

کیسه‌ای کنار حضرت بود، می‌خواستند جنس بخرند. آن وقت‌ها اسکناس نبود و پول نقره بود. حضرت در کیسه را باز کردند، صد درهم در کیسه بود که بیرون ریخت. خودشان صد درهم را نگاه کردند و دست ملکوتی‌شان را قاتی پول‌ها بردن، یک پول درآوردند که رنگ نداشت. به غلامشان فرمودند: این پول قلابی است. پول نقره و مسکوک نیست و آن را در این کیسه جا زده‌اند. یک چکش برای من بیاور! غلام چکش را آورد و گفت: آقا می‌خواهید چه کار کنید؟ فرمودند: من می‌خواهم با این پول‌ها خرید بکنم. وقتی می‌خواهم جنسی بخرم، اگر این درهم قلابی را بدھیم، من به اندازه این یک درهم مالک جنس نمی‌شوم و جنس مال مردم است؛ چون پولش را نداده‌ام! چکش را می‌خواهم که این پول را خرد و مچاله کنم و در چاه خانه بیندازم تا در بازار مسلمان‌ها نرود. مردم ایران این روایت را بعداً از طریق صداوسیما می‌شنوند؟ پول قلابی در بازار، نه پول ربا، نه پول اختلاس، نه پول دزدی در روز روشن، نه پول رشو، بلکه این یک پول قلابی نمی‌خواهم در بازار مسلمان‌ها برود و باید در چاه برود. این امام هشتم است!

زائر یعنی انعکاسی از حضرت رضا علیه السلام؛ «الزَّيَارَةُ حُضُورُ الزَّائِرِ عِنْدَ الْمَبْرُورِ»، یعنی با امامی که زیارت‌ش می‌کند، عندیت پیدا بکند. چنین زائری بدنش باید بر آتش جهنم حرام بشود.

## حکایتی شنیدنی از پیرمرد زائر و امام رضا علیهم السلام

روایت آخری که می‌خواهم بگویم، دو سه دقیقه مسیرش را رفتهام و دیدهام. تقریباً از کناره کوه‌های کاشمر در جنوب خراسان به کوه‌سرخ آمدہام که مسیر امام هشتم بوده است. از آنجا به بالای نیشابور آمدہام و از جاده وارد نیشابور شدهام. امام هشتم صبح زود (بعد از نماز شب و بعد از نماز صبح که هنوز نیم ساعت، سه‌ربع دیگر به زدن آفتاب مانده بود)، به حمام آمدند. پیرمرد زائری از هفت‌هشت فرسخی جاده‌ای که من رفتم، کوله‌بارش را روی کوشش انداخته و پیاده آمده بود؛ پول نداشت که قاطر و شتر کرایه کند. وی شنیده بود که امام هشتم به نیشابور آمده است، با خودش گفته بود که بروم و محبویم را ببینم.

وقتی به نیشابور رسید، هوا تاریک بود. گفت: الان دیگر نمی‌توانم پیش حضرت بروم، می‌خوابم و صبح می‌روم. صبح خیلی زود بیدار شد و گفت که با این گردوخاک‌ها و بدن کثیف پیش حضرت بروم؟! حمام بروم و بعد نزد امام بروم. امام هشتم در حمام نشسته بودند، پیرمرد هم به خودش کیسه می‌زد و آب روی خودش می‌ریخت. هنوز هیچ‌کس نیامده بود، برای همین به حضرت رضا علیهم السلام گفت: من به دیدن شخص محبوبی آمدهام و می‌خواهم خودم را بشورم، این کیسه را پشت من می‌کشی؟ فرمودند: بله، جلو بنشین تا کیسه بششم! این «**حُضُورُ الرَّائِيْرِ عِنْدَ الْمَرْؤُورِ**»، یعنی حضور اخلاقی، ایمانی و عملی است! حضرت با چه محبتی شروع به کیسه‌کشیدن کردند. وقتی یک‌خرده هوای روشن از آن شیشه‌های روی گنبدهای گرمخانه تابید، دید هر کسی به حمام می‌آید، جوری به این کیسه‌کش احترام می‌گذارد که آدم بُهتش می‌برد. او کیست؟ چقدر به او احترام می‌کند و با محبت به او سلام می‌کند! دیگر حمام شلوغ شد و دهیست نفری آمدند. بواشکی به یکی گفت: این آقا، آقای خیلی محترمی است؟ گفت: آری! گفت: او کیست؟ گفت: او را نمی‌شناسی؟ پیرمرد گفت: نه نمی‌شناسم! گفت: او حضرت رضا علیهم السلام است. هنگامی که می‌خواست برگردد، حضرت فرمودند: نمی‌گذارم برگردی، باید بنشینی تا کاملاً تو را بشورم. من نمی‌خواستم به تو زحمت بدhem. می‌دانستم به دیدن من می‌آیی، خودم آدم که تو را ببینم.



سلامُ عَلَى آلِ طَهٍ وَيَسِّ	سلامُ عَلَى رَوْضَةِ حَلَّ فِيهِ
إِمَامُ يُبَاهِي بِهِ الْمُلُكُ وَالَّذِينَ	شَهْ كَاخْ عَرْفَانْ، گَلْ بَاغْ احْسَانْ
دُرْ درْ امْكَانْ، مَهْ بَرْجْ تَمْكِينْ	عَلَى بنِ مُوسَى الرَّضا كَهْا زَ خَدَايِشْ
رَضا شَدْ لَقْبْ، چُونْ رَضا بُودْشْ آيِينْ	پَيْ عَطَرْ رَوْبَندْ حَورَانْ جَتْ
غَبَارْ دَرْشْ رَابْهِ گَيْسُوْيِ مشْكِينْ	اَگْرَ خَواهِي آرِيْ بَهْ كَفْ دَامَنْ اوْ
بَرُو دَامَنْ اَزْ هَرْچَهْ جَزْ اوْستْ بَرْچِينْ	

## کلام آخر؛ دعا به درگاه الهی

خدایا! به حقیقت امام هشتم که شب ولادتش است و به حقیقت ابی عبدالله علیه السلام که شب زیارتیش است، ما و زن و بچه‌هایمان و نسل آینده‌مان را زائری قرار بده که علی می‌خواهد. خدايا! دعای همه خوبان عالم را از زمان آدم علیه السلام تا امشب، در حق ما و زن و بچه‌ها و نسل ما مستجاب فرمای.

خدایا! به جان ابی عبدالله علیه السلام، این جلسات را از ما نگیر؛ اگر ما را محروم بکند، کارمان تمام است!

خدایا! من در شب آخر ماه رمضان گفتم که خیلی از تمامشدن ماه رمضان رنج می‌برم و فشار عجیبی به من می‌آید. وقتی چراغ‌ها را خاموش کرده بودند، در اوج گریه شب آخر به پروردگار گفتم: درست است که برای تمامشدن ماه رمضان قلبم گرفته و ناراحت است؛ اما لطفی کرده‌ای که خیلی دلگرمی به ما می‌دهی و آن این است: ماه رمضان که تمام می‌شود، فاصله ماه رمضان تا دهه عاشورا سه‌ماه بیشتر نیست؛ باز دوباره می‌آییم و چه آمدنی! خدايا! محرم را از ما نگیر؛ خدايا! منبر را از ما نگیر؛ خدايا! گریه بر ابی عبدالله را از ما نگیر. از یک رفیقم یاد کنم که چهل‌ساله بود، دکترهای ایران به او گفتند باید به آمریکا بروی، قلبت در اینجا قابل معالجه نیست. وضعش هم خوب بود. به آمریکا رفت، ششم‌ماه ماند و برگشت. در ماه ربیع بود که من به دیدنش رفتم و گفتم: احمد، چه کار کردی؟ گفت: همه دکترهایی که مرا معاینه کردند، گفتند تو را یک ماه بیست روز در نوبت می‌گذاریم تا یک



مرگ مغزی بیاورند، قلب سالمش را دربیاوریم و جای قلب تو بگذاریم. تقریباً عضلات قلب تو دیگر رها شده و اگر معالجه این شکلی نکنیم، می‌میری. گفتم؛ چه به بیمارستان بیاییم؟ مثلاً گفتند: پنج روز دیگر برایت خیلی زود نوبت می‌گذاریم، چون اورژانسی است! گفت: از بیمارستان بیرون آدم، بليت برگشتم را اوکی کردم و بازگشتم. گفتم: چرا؟ مگر نگفتند می‌میری؟! گفت: آنها بگویند که می‌میری؛ چهل سال روی این قلیم سینه زدهام، حالا این قلب را با قلب یک ارمنی و یهودی عوض بکنم؟! من باید با این قلب پیش ای بده علیه السلام بروم. یک هفته بعد هم از دنیا رفت و خودم هم خاکش کردم.

خدایا! حسین علیه السلام را از ما نگیر؛ نمی‌خواهیم دلمان به نامحرم و این و آن آلوده شود.

خدایا! این دل پاکی که به ما داده‌ای، تا قیامت برای ما نگهدار؛ بچه‌های ما را حسینی قرار بدنه؛ نسل ما را حسینی قرار بده. خدایا! همه شهدا را از زمان هاییل تا الان، هرچه شهید در راه دینت بوده و همه امواتمان را تا زمان آدم علیه السلام و هرکسی که به ما حق داشته و مرده است، امشب غریق رحمت، احسان، مغفرت و لطفت بفرما.





## جلسہ، مقسم

راہ چکونہ زیستن، تھا در دین الی



## تفاوت دانش مخصوصین با دانش بشر

خداؤند مهربان، دانش چگونه زیستن و زندگی درست را به تمام انبیای عظامش عطا کرد. همچنین این دانش را جامع و کامل به پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام عنایت فرمود و از ایشان هم به ائمه طاهرین علیهم السلام ارث رسید؛ اما دانشی که به بشر عنایت کرده، دانشی صدرصد مادی است. تنها نقش این دانش مادی، اداره امور بدن است و شعاع و میدان دیگری ندارد. لذا بشر با این اشتباه که این دانش می‌تواند چگونه زیستن را به انسان تعلیم بدهد، به تجربه برایش ثابت شد چنین قدرتی در این دانش نیست. علاوه‌بر این، دانش اندکی هم هست، چنان‌که خود پروردگار در قرآن می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قِيلًا»<sup>۱</sup> مقدار دانشی که به شما داده‌ام، قلیل و اندک است.

شما برای اینکه بدانید اندک‌بودنش در چه حال و هوایی است، روایتی از وجود مبارک حضرت باقر علیه السلام برایتان نقل می‌کنم که روایت خیلی عجیبی است! امام پنجم می‌فرمایند: آن مقدار از علم که برای بشر کشف و حاصل می‌شود، فقط و فقط «الف» علم است؛ اما «ب»، «ت»، «ث»، «جیم» تا «سی» علم، فقط و فقط به دست دوازده‌همی ما پرده‌برداری می‌شود. عالمان در روزگار آن عقل کامل و علم جامع، می‌فهمند که چیزی از علم پیش آنها نبوده است.

۱. إِسْرَاءٌ: ۸۵



## دانش طب دانشمندان ایرانی در دانشگاه‌های مغرب زمین

ابن سینا یکی از علمای کم‌نظیر کره زمین است (شما هزار سال قبل را در نظر بگیرید). زحمات سنگینی که این عالم شیعی در هزار سال قبل برای به دست آوردن رشته‌های علوم کشید، او را به دانشمند آگاهی تبدیل کرد که با این امواج علوم، هنوز حرفها، کتاب‌ها و نظریات او بعد از هزار سال زنده است. البته ایشان در دو رشته علم متخصص شد: یکی دانش طب بود که چهره عظیم این دانش طب در کتاب «قانون» منعکس است. برای اینکه بدانید کتاب قانون چیست، مهم‌ترین کتاب درسی طب تا قرن هفدهم در تمام دانشگاه‌های اروپا، کتاب قانون حکیم ابوعلی سینا بوده است. در کنار این کتاب، «الحاوی» زکریای رازی قرار گرفت که خود اروپایی‌ها می‌گویند این دو کتاب اساس رشته پزشکی در مغرب زمین شد. در واقع، اگر اینها این دو کتاب را نداشتند، دانش طب‌شان به اینجا نمی‌رسید.

البته نه تنها در این رشته، بلکه در همه رشته‌ها چنین است. زمانی یک بزرگواری سه جلد کتاب به نام «خورشید اسلام در اروپا» به من داد که کتاب خیلی بالارزشی است. نویسنده این کتاب یک فرد اروپایی است. من در بین نویسنندگان اروپا، آنهایی که با کتاب‌های ایشان آشنا هستم، بالا صاف‌تر از این نویسنده در اروپاییان ندیده‌ام. ایشان می‌گوید: ما دانشمندان اروپا دزدان بسیار پرقدرتی هستیم که دانش مسلمان‌ها را دزدیده‌ایم. یک بی‌انصافی‌مان هم این است که خیلی از چیزهای آنها را قبل از اینکه چاپ و پخش بشود و همه بفهمند، به نام خودمان کرده‌ایم. کتاب فوق العاده‌ای است! وی می‌گوید: ما دزد هستیم و علوم آنها را دزدیده‌ایم، ولی کار زشتمان این بوده که به نام خودمان کرده‌ایم؛ و گرنه مسلمان‌ها مردم کم‌نظیری در شیمی، ریاضی، جبر، لگاریتم، پزشکی، چشم‌پزشکی و جراحی بودند!

## دو مانع بزرگ در پیشرفت علمی ممالک اسلامی

به راستی چه شد که خود ما به آن اوج نرسیدیم؟ ما گرفتار دو ضربه بسیار سنگین شدیم که پشت ما را به خاک نشاند و دیگر نگذاشت ما تکان بخوریم: یکی ضربات سنگینی که از سقیفه بعد از مرگ پیغمبر خوردیم. یکی هم ضرباتی که از حکومت‌های استعماری،



مخصوصاً حکومت‌های بعد از نادرشاه تا حدود چهل سال پیش خوردیم. کشورهای دیگر اسلامی، مثل ترکیه، عراق، یمن و مصر هم، از استعمار که حاکمان آن کشورها نوکران دست به سینه‌شان شدند، ضربات سنگینی خوردند.

اگر مانع سقیفه و حکومت‌های استعمارشده و استعمارگر جلوی ما نبود، پرش ما در رشته‌های علوم پرش بی‌نظیری بود. یک آدم بیدار ما در این مملکت، میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود که واجب است جوان‌ها زندگی امیر را از ولادت تا شهادتش بخوانند. امیر بچه یک آشپز بود و پدرش هنر دیگری غیر از هنر آشپزی نداشت. این بچه‌آشپز روزها پشت در کلاس بچه‌های قائم مقام فراهانی (وزیر محمدشاه قاجار) می‌آمد، درس‌ها را از درز درهای چوبی گوش می‌داد و می‌نوشت. پدرش او را نه مدرسه گذاشته بود و نه پول مدرسه گذاشتن داشت. او کنار پدرش در آشپزخانه قائم مقام پیاز و سبزه‌می‌نی پوست می‌کند و مزد مختصری به او می‌دادند.

روزی در کلاس باز بود و قائم مقام، این دانشمند بزرگ که با حکم سفارت انگلیس و روس در باغ نگارستان لاله‌زار تهران کشته شد (اگر او را نکشته بودند، ایران را به اوج رسانده بود؛ ولی انگلیس و روس و استعمارگران آن روزگار، سد بسیار محکمی کنار سقیفه بودند تا ملت‌های اسلامی رشد نکنند، عالم و مخترع نشوند و رشته‌های متعدد علمی مجھول را کشف نکنند)، از دو بچه‌اش سؤالات درسی کرد تا بداند بچه‌هایش طی این چهارپنج ماه در کلاس استادی که برایشان تعیین کرده است، چه خوانده‌اند؟! میرزا تقی‌خان، بچه‌آشپز آشپزخانه، سؤالات را خیلی بهتر و دقیق‌تر از دو تا پسر قائم مقام جواب داد. بارک الله به انسان‌های جوانمرد، صاف و بالخلاص! قائم مقام غرور به خرج نداد که بچه‌آشپز پیاز پوست کن بیاید و در کلاس بچه‌های من نخست وزیر شرکت بکند! به معلم گفت: این بچه هم باید از فردا در تمام کلاس‌های تو شرکت کند. من آینده بسیار روشنی برای این بچه می‌بینم؛ می‌بینم که آثار بسیار فوق العاده‌ای در جهان از خود به یادگار خواهد گذاشت.

آن زمان، ناصر قاجار هجده ساله بود که ایشان به خاطر درایت، علم و از همه بالاتر، دیانتش، نخست وزیر شد. علمی که امیرکبیر داشت، علم سیاست، تدبیر مملکت و اداره امور کشور بود و بسیار هم عالی اداره می‌کرد؛ ولی این علمش با کمربند دین بسته شده

بود تا طغیانی در روح، فکر، دست و خواسته او ایجاد نکند؛ یعنی بعد از سه چهار سال نخست وزیری یا مرگ، وقتی حساب‌هایش را در بیاورند، بیینند میلیاردها تومان از مال این ملت را دزدیده است!

مقداری از حقوق نخست وزیری اش مانده بود که به میرزا عبدالحسین تبریزی، از علمای وفادار و پاک تهران وصیت کرد و گفت: حق دو دخترم را داده‌ام؛ بعد از مُردن من، یک مسجد و مدرسه با این مقدار مانده از ارشم درست کن. الان این مسجد به نام مسجد آذربایجانی‌ها در عمق بازار تهران است و یک مدرسه علمیه هم کنار آن هست. بالای دویست سال است که ظهر و شب در این مسجد عبادت می‌شود و در آن مدرسه هم نمی‌دانم تا حالا چقدر مفسر، مرجع تقلید و خطیب تربیت شده است! این نتیجه پول پاک و درست امیرکبیر است.

مقداری از پولش را هم پیش خانمش گذاشته و گفته بود اگر من مُردم، جنازه‌مرا در حرم خود ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ دفن کن. اکنون قبرش با قبر ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ دو قدم فاصله دارد و پشت سر قبر ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

سیاست، علم، درایت و اندیشه‌اش به دین گره خورده بود. من نامه‌ای با خط و امضای خودش دیدم که در کتابخانه مجلس شورا در بهارستان است. تمام نامه‌های دست خط خودش هست. این نامه‌اش برای من آخوند خیلی قابل توجه است که ادعای لباس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تربیت نفوس را دارم. این نامه برای من که شبها و روزها، محرم و صفر، جای پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌نشینم، واقعاً مایه خجالت و شرم است.

مأمور ناصرالدین شاه، هفت صباح، نامه‌ای از ناصرالدین شاه نزد امیر می‌آورد که در نامه نوشته بود: کاری اتفاق افتاده و وجود شما لازم است. ایشان هم این نامه را به شاه نوشته است: امیر مشغول زیارت عاشورای ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ است که بعد از تمام شدن زیارت و صد لعن و صد سلامش، خدمت شما می‌رسم. من الان نمی‌توانم ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ را زمین بگذارم و پیش شاه بیایم. این نامه بود!



## دین الهی، عهددار چگونه زیستن و درست زیستن

دین برای صحیح زیستن است. دین برای این است که من وقتی به بلوغ می‌رسم، در چه چهارچوبی بالا بیایم، زن بگیرم، بچه‌دار شوم، در مغازه را باز کنم، پول دریاورم و پول را خرج بکنم؟ این به عهده دین است، نه به عهده علم. کجای علم پژوهشی به پژوهش می‌گوید چگونه زندگی کند؟ کجای علم شیمی و فیزیک به آنها می‌گوید که این‌گونه زیست کن؟ اصلاً یک کلمه از این حرف‌ها در علوم نیست؛ ولی درباره همین علوم در قرآن مجید می‌گوید: مقداری که به شما داده‌ام، اندک است و یکی از آنها هم عهددار یادداش چگونه زیستن نیست.

### اعتراف عجیب ابن سینا

ابن سینا در دو رشته کار کرد: یکی رشته علوم مادی که بسیار هم موفق بود؛ چون نظریاتش زنده است و کار می‌کند، مرتب هم چاپ می‌شود. یکی هم علم چگونه زیستن که این علم چگونه زیستن را از اعماق آیات و روایات درآورده و به کتاب بسیار قوی و منظمی به‌نام «شفا» تبدیل کرده است. اوج این علم در نمط هشتم، نهم و دهم آن است که آدم وقتی می‌خواند، انگار در عرش پرواز می‌کند! وقتی قلم می‌زند و عارف اسلامی را تعریف می‌کند که عالم اسلامی و ربانی چگونه انسانی است، اصلاً آدم بُهتتش می‌برد! شاید در این هشت میلیارد جمعیت‌الآن کره زمین، نتوانیم یک مرد و زن را برای نمونه، به صورتی که ابن سینا در عرفان تربیتی ترسیم کرده است، پیدا کنیم، اگر هزار یا دوهزار نفر از اینها در کشور ما پیدا بشود که ابن سینا در نمط هشتم و نهم کتاب اشاراتش می‌گوید، اینجا بهشت و گلستان می‌شود!

آنچه می‌خواهم به شما بگویم، این است: من می‌خواهم شما جوان‌ها را از تکیه بر این مسئله که علم عهددار نقش زندگی سالم و عقل عهددار یک زندگی به دردخور است، پیاده کنم و بگویم این جوری نیست که به شما فکر داده‌اند و در مغزان دروغ ریخته‌اند! راست نیست!



این آدم ۵۷ سال هم بیشتر زندگی نکرد و در همدان هم مُرد. وقتی زندگی اش را در بلخ جمع کرد تا برود، به او گفتند: می‌خواهی به کجا بروی؟ هجده سال داشت، گفت: در تمام منطقهٔ بلخ که آن زمان از مناطق علمی ایران بود، دیگر استادی وجود ندارد که به دانش من اضافه کند. شما ببین در هجده سالگی به کجا رسیده بود! هفت ساله بود که کل قرآن مجید را حفظ بود. آن وقت این آدم با این تألیفات گران و بالرزش می‌گوید:

تا بدانجا رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم

بارک الله به آدم‌های راست‌گو، جوانمرد، صاف و پاک! در کل ۵۷ سال یک چیزی حالی ام  
شد و آن هم این بود که فهمیدم نمی‌فهمم.

## سرانجام زندگی با افسار علم و عقل

آن وقت ما با این علم می‌خواهیم دنیا را اداره کنیم؟ با این عقل جزئی محدود می‌خواهیم زندگی را اداره بکنیم؟ از زمانی که افسار اداره زندگی را به علم و عقل دادند، گفتند خدا را باید حذف کرد! من این «بایدها» را در کتاب‌های اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها، به حقیقت حضرت رضاعلیه، زیاد دیده‌ام که کله‌گنده‌های آنها می‌گویند: خدا، نبوت، امامت و وحی، نه تنها در اروپا و آمریکا، بلکه در کل کره زمین باید از زندگی حذف بشود. اگر اینها از زندگی حذف نشود، ما نمی‌توانیم خیلی از معادن دنیا را غارت کنیم و خیلی از لذت‌ها را گسترش بدهیم. ما باید جهان را پر از حیوان بی‌شعور عالم و متمند بکنیم که هرچه حمالی می‌کنند و درمی‌آورند، گیر ما باید و خودشان یک پول بخور و نمیر داشته باشند.

عزیزانم، برادرانم و خواهرانم، فدایتان بشوم! این جمله فقط دو سه ماه از عمرش گذشته است. پروردگار عالم ثروت هنگفت نفتی را زیر مکه و مدینه ریخته است. در واقع، نشان داده‌اند که اگر روزی نفت کل جهان تمام بشود، نفت عربستان صد سال دنیا را اداره می‌کند. خدا این را به مسلمان‌ها داده است. ترا ممکن وقتی سرکار آمد، مطلبی که روی آن اصرار کرد و عمل هم کرد، این جمله را گفت: ما باید عربستان را مانند گاو بدوشیم و وقتی شیرش تمام شد، رهایش بکنیم!



غربی‌ها این جور با ما معامله می‌کنند. اگر عربستان به خدا متکی بود و به جای آن غریبه‌های بیگانه، به امیرالمؤمنین علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام و فرهنگ ائمه طاھرین علیهم السلام متکی بود، آیا به آمریکا راهش می‌دادند و چک امضا می‌کردند؟ آمریکایی‌ها پانصد میلیارد دلار به عربستان دادند که مردم تا قیامت هم بنشینند و تک تک بشمارند، نمی‌توانند! این سقیفه است! شما خررهای سقیفه را نمی‌دانید! استعمار این است که می‌گوید ملت‌های اسلامی را باید برای دوشیدن به گاو تبدیل کرد. اگر کسی بخواهد آدم باشد، نمی‌توان با او کاری کرد. آنها از آدم می‌ترسند!

مرا چندبار به آمریکا دعوت کرده‌اند، اما اجازه دعوت‌نامه اصلاً برای من صادر نشد. آقایی که مرا دعوت کرد، تاجر معروفی بود. وقتی یک بار در تابستان به ایران آمد، به او گفتم: خیلی زحمت کشیدید و چندبار تلفن کردید، دعوت‌نامه هم تنظیم کردید، کجا گیر کردید؟ گفت: در بخشی از سازمان سیا گفتند که برای چه می‌خواهی این آقا را به آمریکا دعوت کنی؟ گفتم: این آقا معلم اخلاق است (البته این آقا گفته بود معلم اخلاق. من خودم اصلاً اخلاق اسلامی ندارم؛ کجا من معلم اخلاق هستم)، می‌خواهیم به اینجا بیاید و اخلاق برای ما بگوید. جلوی چشم خودم دکمه‌های کامپیوتر را زد، عکس شما و نام همسر و بچه‌هایت، موقعیت در ایران، موقعیت ماه رمضان و صفر، همه روی کامپیوتر آمد. بعد گفتند: این شخص برای آمریکا آدم بسیار خطرناکی است! آنها آدم نمی‌خواهند. آنها علنی حرفشان را رو کردند و گفتند که ملت‌های این طرف باید گاو بشوند! چطوری آدم گاو می‌شود؟ همین‌جور که آل سعود گاو شدند. البته بعد از الاغشدن، به گاو تبدیل شدند و یک مقدار بالا رفتدند. آدم چطوری گاو می‌شود؟ وقتی آدم رابطه‌اش را با پروردگار عالم، قرآن، وحی و چهره‌های الهی ببرد، گاو می‌شود. فدای خاک پای قبر و غلام سیاه کربلا یشان شوم! فکر نمی‌کنم این قدر لایق باشم که خدا اجازه بدهد فدای خاک پای کفش قبر یا غلام سیاه ابی عبدالله علیه السلام شوم. وقتی آدم از این منابع الهی ببرد، معلوم است که گاو می‌شود!

حالا به شما جوان‌هایی که احتمال دارد سخنرانی امشب مرا از صداوسیما بشنوید (چون گاهی هم از فیلم و فوتیال خسته می‌شوید و می‌گویید بیچ تلویزیون را باز کنیم و بینیم

این آخوندی که حرف به دردخوری دارد، کیست)، می‌گوییم که خدا، قرآن، پیغمبر ﷺ و ائمه را از شما گرفته‌اند. چه‌چیزی به جای آن به شما داده‌اند یا خود شما چه‌چیزی به جای آنها گذاشته‌اید؟ غیر از زنا، روابط نامشروع، مسخره‌کردن دین، مسخره‌کردن پروردگار، مسخره‌کردن قرآن، شبنشینی و جلسات قاتی با دخترها و تا صبح ۰۰ هم لوییدن مثل کرم‌های لجن، چه‌چیزی به شما داده‌اند؟ از خدا و انبیا و ائمه چه‌چیزی به شما داده‌اند؟ یک دلیل برای ما هم بیاورید که این تعویض و جایه‌جایی کار درستی بوده است!

### تغییر در زندگی به لطف دو آیه از کلام وحی

فعلاً امشب با هم به سراغ دو آیه قرآن برویم؛ من فکر می‌کنم که این دو آیه، ذکر قلب اولیای خدا بوده، نه ذکر تسبیح! یک آیه در سوره انبیاء آمده که گفتار مستقیم خود پروردگار است. یک آیه هم در سوره لقمان هست که گفتار این حکیم الهی به فرزندش است. از بس این گفتار بالرزش بوده، خدا در قرآن آورده و ثبت کرده است. اگر همین دو آیه در زندگی ما تجلی کند، دل ما را بگیرد و با دل ما گره بخورد، به خود هر دو آیه قسم، تغییرات عمیقی در زندگی ما ایجاد می‌کند و همه آنها بیکاری که ما را می‌شناسند، با تغییر کردن ما بُهتشان می‌برد و می‌گویند برای اینها چه اتفاقی افتاده است که این جوری شده‌اند!

#### الف) آیه ۴۷ سوره انبیاء

این گفتار مستقیم خود پروردگار است: «وَنَصَّعَ الْمَوَازِينَ الْقَسْطَلِيَّةَ الْقِيَامَةَ»<sup>۱</sup> برای روز قیامت، من خدا میزان‌های عدالت برپا می‌کنم. از اول شروع زندگی مرد و زن را بعد از بلوغشان در این ترازوها و جلوی چشم خودشان بکشم و به آنها بگوییم شما این بوده‌اید؛ چون ترازوی من شما را این‌گونه نشان می‌دهد. ترازوها هم درست است: «وَزِفُوا بِالْقَسْطَلِيَّسِ الْمُسْتَقِيمِ»<sup>۲</sup> وقتی ترازوها، معیارها و شاقول‌های من شما را حداقل به خودتان نشان داد، خودتان را دیدید و

۱. انبیاء: ۴۷.

۲. إسراء: ۳۵.



میزان‌گیری شدید، به شما می‌گوییم: «أَقْرَأْكُتَابَكَ»<sup>۱</sup> حالاً پرونده عمرت را بین؛ «كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حِسْبًا» برایت بس باشد که در این پرونده با معیار‌گیری میزان‌های من، خودت قضاوت کن باید به بهشت بروی یا جهنم! من اصلاً به تو نمی‌گوییم که به جهنم برو یا بهشت. «عَلَيْكَ» در اینجا یعنی به ضرر؛ پرونده را بخوانید که کل آن به ضررت است! خودت تعیین کن که باید به کجا بروی، سرت را پایین بینداز و برو.

خداؤند در ادامه آیه می‌فرماید: ترازوها می‌را به عدالت بربا می‌کنم، «فَلَا ظُلْمٌ نَفْسٌ شَيْئًا»<sup>۲</sup> یک ذره در ارزیابی‌های من به تمام دوره عمر شما ستم نخواهد شد. خدا عادل است! «وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَزْدَلٍ» من الان که این آیه را می‌خوانم، اصلاً درون آرامی ندارم! خودم را نگاه می‌کنم که ایستاده‌ام و همه‌چیز را کشیده‌اند، حالا به من می‌گویید: «فَلَا ظُلْمٌ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَزْدَلٍ» اگر عمل تو به وزن یک دانه ارزن باشد که به پرندگان ریز در قفس می‌دهی، «أَتَيْنَا بِهَا» جلوی چشمت حاضر می‌کنم.

«وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» بس باشد که حسابگر، آن یک ذره به وزن دانه ارزن را که یا برای پلک چشمت بوده یا برای نیت بد بوده، به پایت حساب بکند. آن وقت می‌خواهی چه کار بکنی؟ می‌خواهی از دست من به کجا فرار کنی؟ بندۀ من، یک دفعه هم از گلوی بندۀ محبویم علی علیه السلام در دنیا نشنیده‌ای که می‌گفت: «وَ لَا يُمْكِنُ الْفَرَارُ مِنْ حُكْمِنَا»؛ این را نشنیده‌ای؟

### ب) آیه ۱۶ سوره لقمان

لقمان به فرزندش می‌گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنَّهَا إِنَّكُمْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَزْدَلٍ»<sup>۳</sup> اگر عمل تو به وزن دانه ارزن باشد، «فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ» این عمل به اندازه دانه ارزن تو هم در سنگ نامعلومی در این جهان وجود داشته باشد. صخره «الف» و «لام» ندارد. در کره زمین، ماه، مریخ،

۱. إسراء: ۱۴.

۲. الأنبياء: ۴۷.

۳. لقمان: ۱۶.

عطارد، زحل، اورانوس و کهکشان‌ها چند دانه سنگ هست؟ اگر عمل تو در سنگ نامعینی از این جهان پنهان باشد، «أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ» یا این ذره در اعمق آسمان‌ها یا در پنهان‌های زمین باشد، «يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» خدا آن را جلوی چشم‌تی می‌آورد و حاضر می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ حَبِيرٌ» خدا خدای ریزنگر لطیف و آگاهی است.

### حفظ از خطرها و گناهان با رحمت الهی

خانم‌ها، آقایان! نسبت به زبان، چشم، گوش، دست و پا، شکم، شهوت، رفاقت‌ها، درآمد‌ها، کار و کسب‌ها و اخلاق‌مان، با وجود این دو آیه، واقعاً باید چه کار بکنیم؟ من بلدم از روی عادت منبرهایم، فقط یک کلمه بگوییم! بگوییم: خدایا! ما ضعیف، ناتوان، تهی دست و فقیر هستیم، با این دو آیهات به ما رحم کن که اگر بخواهی پرده را بالا بیندازی که هیچ شخصی شتر را بار کرده بود، وقتی می‌خواست از دروازه داخل بیاید، گمرک‌چی با عصای سنگینش محکم روی بار زد و گفت: چه‌چیزی داری؟ مرد گفت: اگر عصای دیگری بزنی، هیچ‌چیزی ندارم! گفت: برای چه؟ مرد گفت: بار من شیشه نازک است که ملت می‌خرند و سکنجین، آبغوره، آبلیمو و آبمیوه در آن می‌ریزند. حالا این جوال یک خردۀ جلوی عصای سنگینی را که زدی، گرفت؛ اما اگر دومی را بزنی، هیچ! خدایا! اگر بخواهی چوب اول حراجت را در قیامت به پرونده ما بزنی، بعد بگویی چه داری؟ برای همان اولی‌اش می‌گوییم هیچ‌چیزی ندارم.

خدایا! باید چه کار بکنیم؟ امشب ممکن است به ما بگویی کار کن و خودت را نگه دار! می‌گوییم: محبوب من، در این جاذبه فساد زورم نمی‌رسد. من یک یار می‌خواهم که آن‌هم تو هستی. من یک پشتونه می‌خواهم که آن‌هم تو هستی. اگر تو دستم را نگیری، «و احْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ». این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل است که می‌فرمایند با رحمت مرا نگه دار، من نمی‌توانم خودم را نگه دارم.

نمی‌دانم این را تا حالا برایتان در این ۳۵-۳۶ سالی که در اصفهان منبر رفته‌ام، گفته‌ام یا نه! اگر گفته‌ام هم، نمی‌دانم. شاید شماها هم شنیده‌اید و یادتان نیست. حالا زیباست که



## جلسه هفتم / راه چگونه زیستن، تنها در دین الهی

به منبر امشب بچسبانم. فصل تابستان در شهری منبر می‌رفتم. بزرگ‌ترین محل آن شهر، مسجد جامع بود و واقعاً هم مسجد پهلوان و مردی بود. دریا بود! اعلام دعای کمیل کردم، نمی‌دانم شاید یک‌دهم شهر در آن شب آمده بودند. قضیه برای سال ۶۵-۶۰ است. وقتی می‌خواستم وارد مسجد شوم، مرد و زن زیادی در خیابان‌ها و پیاده‌روها نشسته بودند. وارد مسجد شدم و رو به قبله نشستم. وسط‌های دعای کمیل افراد را نمی‌دیدم؛ چون گفته بودم کل چراغ‌ها را خاموش کنند، یک سر کبریت هم نور نبود. شب‌های آخر ماه بود و فقط ستاره پیدا بود. نور نبود!

نمی‌دانم بغل دستم چه کسی نشسته بود! تاریک بود و نگاه هم نکردم. رسیدم به یک جای دعا که یاد نیست، نوارش هست، گدر اوج گریه مردم گفتمن: خدا! مگر این حرف برای خودت نیست؟ تو گفتی یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم! این حرف برای توست یا نه؟ ائمه برای ما نقل کرده‌اند که خدا فرموده است: بنده من! تو یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم. کسی که بغل دستم بود، واقعاً مثل زن بچه‌مرده گریه می‌کرد. من این روایت را که خواندم، صدای ناله خیلی بلند شد. او در اوج ناله مردم و ناله خودش، سرش را آورد و در گوش من گفت: این روایت را دیگر نخوان و به مردم نگو که خدا گفته یک قدم بیایید، من ده قدم می‌آیم. این روایت را عوض کن و به خدا بگو: خدا! آن یک قدمی هم که تو گفتی بیا، نمی‌توانم بیایم؛ آن یک قدم هم خودت بیا. اگر قدرت داشتم که می‌آمدم!

نمی‌توانم بیایم!





جلسه هشتم

زندگی به سرو سعادتمندانه در

سایه تیریت دین



## گذری بر مباحث گذشته

کلام در جلسه قبل به اینجا رسید که آیا جایگزینی برای حذف خدا، انبیای الهی و ائمه طاهرين علیهم السلام از خیمه حیات هست که زندگی را بهتر از آنها جهت بدهد و قوانین بهتر از آنها را برای به پا کردن حیات ارائه بدهد یا این که جایگزینی ندارند؟ ما باید فقط تعریف وجود مقدس حضرت حق را بشناسیم و بدانیم که او یعنی چه! انبیای الهی و ائمه طاهرين علیهم السلام را هم - البته کلی، نه تک تک شان - از نظر شخصیتی بشناسیم تا به کل دانشمندان و مردمی که تقریباً از اوایل قرن نوزدهم گفتند ما به خداوند و شئون او (یک شأنش انبیای او هستند) و نیز به وحی او هیچ نیازی نداریم؛ اینها چیزهای اضافه‌ای در زندگی هستند و خود ما انسان‌ها دو قدرت بزرگ داریم که یکی علم و یکی عقل است، جواب بدھیم و بگوییم: شما که دو قرن است علم و عقل را در کره زمین جایگزین پروردگار، انبیا و اولیائش کردید، علم و عقلتان چه زندگی صدرصد سالمی را به شما عطا کرده است؟

### عقل و علم مادی، ناتوان از تربیت انسان

چیزی که علم شما به شما عطا کرده، فقط در رابطه با بدن است. اگر کار دیگری هم کرده است، رو کنید و بگویید! چیزی که عقل شما به شما بخشدید، درک بخشی از جزئیات و کلیات است، نه همه آن. اگر کار دیگری هم کرده است، نشان بدھید و ارائه کنید.

اگر عقل و علم شما تا الان، یک انسان جامع مفید بی ضرر بی‌زیان و غیرظالم ارائه داده است، بگویید کیست و مطلبتان را رو کنید. دویست سال است که اروپا، آمریکا و بخشی از

آسیا، آفریقا و اقیانوسیه به دنبال شما دانشمندان هستند. این بدنۀ عظیم مردم اروپا، آمریکا، آفریقا، آسیا و اقیانوسیه، کدام مرد و زنی را مانند مرد و زنی تربیت کرده‌اند که خدا، پیغمبران و ائمه تربیت کرده‌اند؟

## سفرارش عجیب پروردگار به رسول خدا

ما که پنهان کاری نداریم! ما حتی حاضر هم نشدیم که دشمن عقاید، افکار، آرا و نظریاتش را پیش ما پنهان کند. از همان زمان نزول، پروردگار عالم به پیغمبر ﷺ دستور داد که در مسجدالحرام و مسجدالنبی، هر ۲۳ سال به روی هر نوع دین، مخالف، معاند و ضدی باز باشد. مسجدالحرام برای من است و هر کسی می‌خواهد با تو بحث بکند، راهش بده! اصلاً دینش را لحاظ نکن که این کافر، مشرک، منافق، بی‌دین یا مخالف است. مسجد برای من است! اجازه بده آنها بیایند و در دل مسجد با تو حرف بزنند. بخش عمدۀ ای از مباحثاتی که پیغمبر ﷺ در مکه یا مدینه دارد، این همشهری با کرامت و باعظمت شما، مرحوم مجلسی در باب احتجاج «بحارالأنوار» نقل کرده است. مرحوم طبرسی هم جداگانه، غیر از صاحب «مجمع‌البيان»، تمام مباحثات پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام را در مسجدالحرام، مسجدالنبی، کوچه و بازار و سفرها نقل کرده‌اند. اولاً گفته همه را راه بدھید. برخلاف ما که الان در مسجدها و حسینیه‌هایمان را به روی غیرشیعه و چهارتا مسلمانی که شیعه نیستند، بسته‌ایم و می‌گوییم ارمنی، یهودی، زرتشتی، بهائی، مخالف و معاند در مسجد نیاید. این خلاف قرآن مجید است!

## ادعای دروغ معاندین و منکرین وجود پروردگار

بعد، خدا به پیغمبر ﷺ گفته که اصلاً در دهان اینها نزن! آهای، حرف‌های کافرانه می‌زنی! آزاد بگذار تا با خیال راحت و خاطری آسوده، حرف‌هایشان را علیه من، قیامت، نبوت و حقایق بزنند. تو سکوت کن و همه را گوش بده. وقتی حرف‌هایشان تمام شد، یک کلمه به آنها بگو: من نمی‌توانم ادعای بدون دلیل و برهان و استدلال را قبول بکنم؛



علمی با من حرف بزنید، نه چوب انداز. وقتی می‌گویی عالم خدا ندارد، من حرفت را گوش دادم، دلیل بیاور بر اینکه عالم خدا ندارد. اینها نمی‌توانند دلیل بیاورند! از کجا دلیل بیاورند که عالم خدا ندارد!

این‌همه نقشِ عجَب بُر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند، نقش بُود بُر دیوار

اگر عالم خدا ندارد، دلیل بیاور! من دلیل دارم که برای تو بیاورم. تو می‌خواهی با من مباحثه بکنی، پس دلیل بیاور! هیچ‌کس تاکنون دلیل تیاورده بر اینکه عالم خدا ندارد. هرچه کتاب علیه خدا در شوروی سابق، آمریکا و اروپا نوشته‌اند (من بخشی را جمع کردام و دارم و خوانده‌ام)، فقط ادعاست و اصلاً دلیل و برهان در آن نیست، فقط می‌گویند عالم خدا ندارد! ندارد که حرف نشد!

ولی ما می‌توانیم به‌اندازه تعداد موجودات عالم، دلیل به مخالف ارائه کنیم که یکی این است: عالم خدا ندارد؟ مخالف می‌گوید نه! می‌گوییم پس تو چطور آفریده شده‌ای؟ تو که شصت سال پیش نبودی، تو را چطوری آفریده است؟ اگر بخواهد بگوید خودبه‌خود به‌وجود آمد، باید به او بگوییم که پس به بابا و مامان چه نیازی داشتی؟ موجودی که خودبه‌خود به‌وجود می‌آید، تکیه‌گاه به‌وجود آمدنش خودش است. خودبه‌خود، یعنی من نبودم و خودم خودم را ساخته‌ام. این حرف خیلی خنده‌داری است!

اگر خودبه‌خود به‌وجود آمدہ‌ای، پدر و مادر برای چه می‌خواستی؟ همین جور جلو برو تا به پدر و مادر اولی اولت بررسی که اسمشان آدم و حوا بوده است. به او باید بگوییم آنها چطور به‌وجود آمدہ‌اند؟ اگر بگوید خودبه‌خود، می‌گوییم خودبه‌خود را که تو گفتی و ما هم گفتیم دروغ است؛ چون امکان ندارد که آدم نبوده و بعد خودش خودش را ساخته؛ حوا نبوده و بعد خودش خودش را ساخته. این دروغ است و کسی این زن و مرد اولیه را ساخته است. اگر درخت ساخته، چه کسی خود درخت را ساخته است؟ اگر خورشید، هوا، آب و خاک با هم قاتی شده‌اند و خودشان آدم و حوا را در خودشان ساخته‌اند، چه کسی خود آنها را ساخته است؟ ما به‌سراغ هر موجودی برویم، در آخر به اینجا می‌رسیم که یک‌نفر اینها را ساخته است.



آن یک نفر کیست؟ ما اسمش را بلد نیستیم. پروردگار انبیا را فرستاد که اسم او را به مردمی که به این نتیجه می‌رسند عالم را یکی ساخته، بگویند: اسم من اللہ، رحیم، کریم، رحمان، رب، بصیر، خیر، عُفُو، قدیر، محیط، سمیع و علیم است. این اسم‌های من است. من وجودی هستم مستجمع جمیع صفات کمال که نه عیبی در وجود من هست و نه ارزشی کم دارم.

## دعای لفظی مادی گرایان با موحدین

اینها دلیلی ندارند! اگر دلیل ندارند که عالم خدا ندارد، پس حرفشان دروغ و باطل است؛ ولی حرف ما حق است. شما در همین کتاب‌های احتجاج مراجعه بکنید، می‌بینید چهار تا توده‌ای (واقعاً توده‌ای که امروزه به آنها ماتریالیسم می‌گوییم) چه می‌گویند. قرآن مجید در آن روزگار، اسمشان را «دهری»، یعنی مادی‌گر گذاشته است. آنها می‌گفتند که بنای عالم کارِ ماده است. این مسئله را هفتاد سال در شوروی حاکم کرده بودند و می‌گفتند بنای عالم ماده است. وقتی از یک کمونیست باسواد بپرسی (من با قوی‌ترین عالمان کمونیست صحبت کرده‌ام): ماده چه شکلی است که زیربنای کل عالم است؟ این ماده که هفت آسمان را خلق کرده است. در آسمان نزدیک ما سیصد میلیون کهکشان وجود دارد و در هر کهکشانی هم چند صد میلیارد ستاره شناور است. آن ماده‌ای که این بنای عظیم را ساخته، چه شکلی است؟ می‌گوید: شکل ندارد! می‌گویی: چه رنگی است؟ می‌گوید: رنگ هم ندارد! می‌گویی: چه بوبی دارد؟ می‌گوید: بو هم ندارد! می‌گویی: خود آن ماده چه موقع به وجود آمده است؟ می‌گوید: ازلی بوده و به وجود نیامده بوده است. می‌گویی: این ماده تا چه وقت هست؟ می‌گوید: تا ابد!

همین حرف‌ها را که خود ما هم درباره خدا می‌زنیم. فرق ما با شما چیست؟! فقط دعوای لفظی است و ما بنا به نام‌گذاری خودش، می‌گوییم «اللہ» و شما می‌گویید «ماده». هر حرفی که ما درباره خدا می‌زنیم، شما هم همان را درباره ماده می‌زنید. اصلاً حرف ما با حرف شما کم و زیاد نیست. خدا شکل ندارد، شما هم می‌گویید ماده شکل ندارد. ماده ازلی است، ما هم می‌گوییم خدا ازلی است. ماده ابدی است، ما هم می‌گوییم خدا ابدی



است. ماده رنگ ندارد، ما هم می‌گوییم رنگ ندارد. ماده بو ندارد، ما هم می‌گوییم خدا بو ندارد. وقتی می‌گوییم ماده اولیه را که زیربنای هستی است، به ما نشان بده؛ می‌گوید قابل دیدن نیست. ما هم می‌گوییم پروردگار قابل دیدن نیست. اصلاً بین ما و شما چه فرقی است؟ فقط یک دعوای لفظی است. شما تغییر اسم داده اید و می‌گویید ماده؛ اما ما در اسم او فضولی نکردایم و همانی را می‌گوییم که خودش یادمان داده و خیلی هم دلمان به او خوش است و اعتماد و تکیه داریم. شما در مشکلات به ماده متولّ می‌شوید که یک بار هم در این عالم جوابتان را نداده است؛ ولی ما به وجود مقدس او متولّ می‌شویم که صدبار تا حالا جوابمان را داده است. آنها علیه خدا دلیل ندارند!

## سراجات تربیت در سایه علم مادی و عقل

شما دو قرن است که این علم اندک و فقط علم مادی را (کاری با بدنستان دارد و نقش دیگری ندارد)، به جای خدا گذاشته اید؛ عقل را هم به جای خدا و انبیا و اولیائش گذاشته اید. حالا خیلی نرم با شما حرف می‌زنیم؛ در تمام زنانی که در این دو قرن عقل و علم تربیت کرده اید، برای نمونه یک نفر زینب کبری ؑ به ما نشان بدھید! چندمیلیارد زن در این دویست سال در سایه علم و عقل شما بار آمدہ‌اند؟ یک نفر نشان بدھید! شما می‌گویید ما نمونه‌اش را نداریم؛ اما هرچه زن دلت می‌خواهد، مینی‌ژوپی، نیمه‌عربیان، غرق در فحشا و زنا و هنرپیشه نشانت می‌دهیم. زنی نشان می‌دهیم که جنس‌های کارخانه‌مان را با انداختن عسکش روی جنس‌هایمان به فروش می‌رسانیم. زن نیمه‌عربیان را روی خمیردندان، پارچه و اجناس نشانت می‌دهیم. روی تمام جنس‌ها اگر می‌خواهی زن ببینی، ما میلیاردها لختش را به تو نشان می‌دهیم؛ اما زینب کبری نداریم! اگر ندارید، برای چه خدا را حذف کرده‌اید؟ اگر شما یک علی‌اکبر ؑ در جوانان اروپا و آمریکا و تابعان شما در آسیا، آفریقا و اقیانوسیه ندارید، چیزی نشان ما بدھید! می‌گوید بیا میلیاردي نشانت بدھیم که کیف کنی! جوان داریم که همه‌شان هروئینی، شیشه‌ای، تریاکی، دخترباز، پسریاز، دزد، قاتل و متقلب هستند. این علم و عقلی است که به جای خدا نشانده‌اند.



## نمونه‌هایی از تربیت‌شدگان دین خدا

علم چه قدرت و نقشی دارد؟ عقل چه میدان و نقشی دارد؟ من اگر بخواهم از تربیت‌شده‌های دین خدا برایتان بگویم، نمونه‌های زیادی دارم که خیلی بهتر است! خیلی نمونه دارم!

### الف) صفوان بن یحیی

وجود مبارک صفوان بن یحیی، از اصحاب حضرت جواد و حضرت رضا<sup>علیهم السلام</sup> و مثل شما بزرگواران، در کوفه مغازه‌دار است. «أَوْتُقُ أَهْلِ زَمَانِهِ» این نگاه دو امام به ایشان بود که امروز در کره زمین، آدمی مطمئن‌تر از او در تمام برنامه‌های زندگی وجود ندارد. «أَهْلِ زَمَانِهِ» یعنی در کل کره زمین! رفتار و کارهایی که داشته، آنها بماند؛ وقتی ایشان سفر حجّش تمام شد، بارش را که یک‌دست لباس یا دوتا سوگاتی یا نان خشکی بوده که از مکه تا کوفه، در راه می‌خواسته با ماست و پنیر و دوغی بخورد، خودش به تنها بار مركب کرد. بار اسب یا قاطر را بست، می‌خواست راه بیفتند که یکی از کوفیان در شهر به او رسید، گفت: صفوان! زن و بچه من در کوفه هستند و من چندروز دیگر می‌آیم. تو الآن اعمالت تمام شده است و زودتر می‌روی. وقتی به کوفه رفتی، این کیسه پول (پول فلزی، چون اسکناس نبود) را به زن و بچه من بده. صفوان گفت: صبرکن! من الآن برمی‌گردم. رفت و یک‌ربع بیست‌دقیقه بعد آمد و گفت: کیسه را در بار بگذار. آن مرد گفت: چرا همان وقت نگفتش که در بار بگذار؟ کجا رفتی؟ گفت: این اسب یا قاطر کرایه است و باری که می‌خواهم از مکه به کوفه ببرم، به صاحب قاطر نشان دادم و گفتم این بار من است. الآن یک کیسه پول به بار اضافه می‌شود، رفتم و گفتم به بار من یک کیسه صد درهمی پول اضافه می‌شود و این مقدار بار من سنگین‌تر می‌شود. آیا راضی هستی که این بار را روی این اسب یا قاطر بگذارم؟

من حقیقت را روی منبر می‌گوییم یا افسانه می‌گوییم؟! یعنی چیزی می‌گوییم که امروز قابل‌باور نیست یا برای اهل ایمان قابل‌باور است؟! چه می‌گوییم؟



## ب) ابن‌ابی‌عمر

ابن‌ابی‌عمر تربیت شده موسی‌بن‌جعفر و امام صادق علیهم السلام است. شخصاً باز بود. هارون به قاضی بغداد امر کرد که او را بگیر، مغازه‌اش را مصادره کن و جنس‌هایش هم را ببر! این آدم افرادی را که برای موسی‌بن‌جعفر علیهم السلام پول می‌آورند، می‌شناسد. بین چه کسانی هستند، مأمور بفرست تا همه آنها (سی چهل پنجاه تا) را بگیرند. اولاً آمدند و مغازه را مصادره کردند. جنس‌ها را هم بردنند. خودش هم دستبند زدند و به زندان بردنند. اولین کاری که خانواده‌اش کردند، ایشان هرچه از امامان شنیده («سمعت» خودم شنیدم) و نوشته بود که نود جلد می‌شد، همه را در رود دجله ریختند و آب برد که گیر نیفتند.

ستمکاران و تربیت شدگان هوای نفس و علم و عقل چه‌چیزی از آب درمی‌آیند! قاضی به او گفت: تمام یاران موسی‌بن‌جعفر علیهم السلام را معرفی کن! گفت من یکی از آنها را هم نمی‌شناسم. قاضی گفت: دروغ می‌گویی! گفت: من دروغ‌گو نیستم و نمی‌دانم چه کسانی هستند. قاضی گفت: معرفی کن چه کسانی به موسی‌بن‌جعفر علیهم السلام پول می‌دهند! گفت: من اصلاً نمی‌شناسم. قاضی گفت: ده‌تایشان را بگو! گفت: نمی‌شناسم. قاضی گفت: دو تایشان را بگو! گفت: نمی‌شناسم.

برادران! می‌خواهم یک مقدار در خودمان برویم و ببینیم اگر ما مثل او گیر افتاده بودیم، این تحمل را داشتیم یا نه؟

این مطلب در «رجال کشی» آمده که برای اوایل قرن چهارم، یعنی شصت‌هفた‌سال به ایام غیبت صغیر مانده است. آنجا نقل کرده که قاضی به مأمورها گفت: این دو درخت را که در حیاط است، ببریید. سپس لباس و پیراهنش را دربیاورید و او را لخت، با مج پای برعکس به این دو تا درخت آویزان کنید. هزار شلاق به بدنش بزنید که سیم خاردار در آن رد کرده‌اند؛ نه فقط شلاق چرمی، بلکه سیم خاردار!

الآن ماشاء الله، این سربازان خوش‌نام امام زمان علیهم السلام جاسوس می‌گیرند که می‌خواهد یک استان و یک کشور را یک لقمه کند و در حلق اسرائیل یا آمریکا بگذارد. ماهی چقدر گرفتی که جاسوسی کنی؟ پانصد دلار! نامردها، بی‌تربیت‌ها! پانصد دلار می‌گیری و یک ملت را وارد



ضریبه و خسارت کنی؟ هزارتا شلاق با سیم خاردار و بدن لخت! وقتی اولین شلاق را زندن و شلاق روی بدن آمد، این خارها در گوشت و پوست فرو رفت. شلاق را که بلند می‌کردند، سر شلاق با گوشت و پوست بیرون می‌آمد؛ صدتاً زندن و وی سکوت کرد. قاضی گفت: گزارش غلط داده‌اند و او کسی را نمی‌شناسند. در زندان باشد تا زخم‌هایش خوب شود، بعد آزادش کنید. وقتی زخم‌ها یک‌خرده التیام پیدا کرد، آزادش کردند و به خانه آمد. خدا و انبیا و ائمه چه تربیت‌شدگانی دارند! عصر به خانمش گفت: غذا چه داریم؟ من چند وقت است در زندان بوده‌ام و یک آب خوش از گلویم پایین نرفته است. گفت: راستش چیز دیگری غیر از یک‌خرده نان خشک نداریم! نه گوشت داریم، نه نخود و لوبیا. گفت: این نان خشک نعمت‌الله است. آن را کوچک نبینید. بیاور، به آب می‌زنیم و می‌خوریم. سپس پرسید: کتاب‌ها کجاست؟ گفتند: از ترس مأمورین هارون در فرات و دجله ریختیم و رفت. گفت: عیبی ندارد! تمام این نود جلد روایات موسی‌بن جعفر و امام صادق علیهم السلام در سینه‌ام هست.

همه را بیرون می‌دهم.

ناگهان در زندن. خودش دم در آمد، دید یکی از مشتری‌های بازارش است. ده‌هزار دینار پول نقد، درحالی‌که دوتا لقمه نان خشک بیشتر نداشت، آورد و به ابن‌ابی‌عمر گفت: بفرمایید. ایشان گفت: چیست؟ گفت: بدھی جنسی است که از تو خریده بودم. ابن‌ابی‌عمر گفت: این پول نقد به تو ارث رسیده است؟ گفت: نه! ابن‌ابی‌عمر گفت: کسی به تو بخشیده است؟ گفت: نه! ابن‌ابی‌عمر گفت: از کجا آورده‌ای؟ گفت: خانه‌ام را فروختم. ابن‌ابی‌عمر گفت: مرد، از امام صادق علیهم السلام شنیده‌ام که خانه از دین مستثناست. همین الان برو و خانه‌ات را پس بگیر! یک قران نمی‌خواهم. هر وقت داشتی، خرده‌خرده به من بده.

آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا! از این تربیت‌شددها نشان بدھید. علم و عقل و دانشگاه‌های شما هم شیخ محمد تربیت کرده که این خوک عربستان دوسال است زن، بچه در رحم، پیرمرد، بیمارستان، عروسی و جلسه عزا را بمباران کرده و هجده میلیون را با بمب‌هایی که ریخته، در معرض وبا قرار داده است. اینها تربیت‌شددهای دانشگاه‌ها، علم و عقل شما هستند. این یک نمونه‌اش در آسیاست! یک‌دانه شیخ خوک!



### ج) امیرالمؤمنین علیه السلام

اکنون سراغ امام ما امیرالمؤمنین علیه السلام بیایید! حضرت می فرمایند: «وَاللَّهِ لَأَنْ أَبِيتُ عَلَى حَسَلِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا»<sup>۱</sup> به واللہ قسم! اگر بدن عربیان مرا روی تیغ تیز نشکن، از سر شب تا صبح بیندازند، «أَوْ أَجَرٌ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا» صبح هم دست و پای علی را زنجیر و قفل کنند و تا غروب روی این تیغها بکشند که غروب، دیگر از علی دو سه تا تکه استخوان بماند. «أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این شکنجه پیش من محبوب‌تر است از این که خدا و پیغمبر را در قیامت ملاقات کنم و خدا به من بگوید: «ظَالِمًا لِعَضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَمِ» علی در ۶۳ سال عمرت، یک برگ کاه را از یک نفر غصب کرده‌ای و یک تلنگر بهناحق در صورت یا کنار گلو یا به بدن کسی زده‌ای. والله! آن شکنجه پیش من محبوب‌تر است. این تربیت‌شده خداست.

در مملکت خودمان، تربیت‌شدگان علوم خارجی و این عقلی که ادعا دارند و عقل خدایی نیست، کارشان خیلی جالب است! یک هیکل هشتاد کیلویی، سه هزار میلیارد، دوهزار میلیارد، ده هزار میلیارد، بیست هزار میلیارد در روز روشن می‌زدد! علی علیه السلام می‌گوید: والله! آن شکنجه شب و روز پیش من محبوب‌تر است از این که یک پر کاه از یک کسی غصب بکنم. این خدا، این نبوت، این ولایت و این هم تربیت‌شده پروردگار مهربان عالم.

### اوج مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت‌نامه عمر

چیزی از امیرالمؤمنین علیه السلام بگوییم، خودم که ماتش هستم، شما هم ماتتان ببرد! شش نفر بنا به وصیت عمر انتخاب شدند که آنها را در یک اتاق درسته بنشانند و یک نفر از بین این شش تا را برای ریاست جمهوری کل کشور انتخاب کنند. او مرد و خاکش کردند. اتاق آماده شد و شش تا را آوردند: طلحه، زبیر، سعد و قاص، دوتای دیگر و وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام. شش تا را نشاندند. یکی شان گفت: به من وکالت بدھید، وقت را نگیرید تا با یکی تان بیعت کنم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام یک رأی بیشتر نداشتند. همگی به یکی وکالت دادند. دستش را در دست امیرالمؤمنین علیه السلام دراز کرد و به حضرت گفت: علی! با تو به این شرط بیعت می‌کنم (این قسم‌نامه آن جلسه بود) که در حکومت به کتاب خدا و سنت پیغمبر عمل کنی! شرط سوم هم این‌که در حکومت تمام روش این دو حاکم قبلی را پیاده کنی.

علی‌جان! چقدر مظلوم بودی که یک بی‌سواد احمق، تو را نصیحت می‌کند که اگر رئیس‌جمهور شدی، به قرآن عمل کن و به روش پیغمبر! چقدر مظلومیت! دو حاکم قبلی که درس نخوانده بودند و سواد نداشتند! یکی از آنها در مکه دلال حیوان‌ها بود و یکی هم یک کار معمولی داشت. اینها هیچ‌چیزی نمی‌دانستند!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: قبول بیعت می‌کنم به شرط عمل به قرآن و روش پیغمبر علیه السلام و دانش خودم. من به آن دوتا کاری ندارم و هیچ‌چیزی از آنها را در حکومتم اجرا نمی‌کنم! آنگاه آن شخص دستش را کشید و در دست عثمان گذاشت، عثمان گفت: همه شرط‌ها را قبول دارم. دوباره دستش را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و گفت: قبول کن! حضرت گفتند: قبول ندارم. دوباره دستش را به عثمان داد، عثمان گفت: قبول دارم. بار سوم گفت: علی! همای ریاست‌جمهوری از روی سرت می‌پرده، قبول کن. حضرت باز هم گفتند: قبول ندارم. اعلام کرد عثمان حاکم بر کل کشوری هست که از پیغمبر علیه السلام بهجا مانده است. ملت در این سیزده سال چه کشیدند!

علی‌جان چرا؟ یک کلمه کوچک می‌گفتی قبول دارم، بعد زیرش می‌زدی! وقتی حاکم شدی و همه قدرت به دست آمد، بعد بگو نه، من آن دوتا را قبول ندارم! چیزی نبود که علی‌جان، یک بله می‌گفتی. امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: من در قیامت تحمل این بله دروغ را پیش خدا ندارم. حکومت از دستم برود، من دروغ نمی‌گویم! اروپا و آمریکا و علم و عقل، از اینها در این دویست سال چندتا تربیت کرده‌اید؟ خیلی سریع به ما بگویید هیچ و نمی‌توانید! اگر نمی‌توانید، غلط کردید که خدا، انبیاء، قرآن مجید و ائمه علیهم السلام را از زندگی حذف کردید.

من مجبورم سخنرانی‌ها را جدیداً به این مسائل جهت بدhem؛ چون اگر در گوش مردم و جوان‌ها خوانده نشود، به پنج سال نمی‌رسد که «یَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا». بر همه



عالمان مساجد و منبر واجب است که اعتقاد مردم را به خدا، انبیا و قرآن تقویت کنند و اجازه ندهند استفراغ نجس غربی‌ها در قلبشان بریزد و کافرشان کند. بجنید که دیر است! بجنید که خیلی دیر است! حرف تمام!

### کلام آخر؛ اسم و رسم ابی عبدالله<sup>ع</sup>، سبب گریه مؤمنین

پنجاه سال است که همه دلخوشی‌ام بر روی منبر به همین آخر منبر است؛ به اینکه با چشم دلم با همه آلدگی‌اش، نگاهی به وجود مقدس ابی عبدالله‌الحسین<sup>ع</sup> بیندازم. همه دلخوشی‌ام گریه است و به پروردگار گفته‌ام: فقط یک خواهش از تو دارم. گریه بر ابی عبدالله<sup>ع</sup> را از من نگیر! هرچیز دیگری را می‌خواهی، بگیر؛ یک خواهش دارم، بیشتر هم نه! می‌خواهم چه کار! حالا میلیارد را این‌همه پول دارند، می‌خواهند چه کار؟! یکی از بزرگان دین می‌گفت (روایات ما در چندهزار کتاب است و پیداکردن مشکل): مردها را که در قبر می‌گذارند و برای سؤال می‌آیند (امام صادق می‌گویند که قبر یعنی برزخ)، آن دو ملک وقتی وارد برزخ می‌شوند، تا می‌بینند مرده بوی ابی عبدالله<sup>ع</sup> را می‌دهد، آن ملک به ملک دیگر می‌گوید برویم. این پروندها شش پاک و صاف است و سؤال نمی‌خواهد! چقدر جالب است، امروز بعد از نماز صبح فکر می‌کردم، امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> به ابی عبدالله<sup>ع</sup> فرمودند: «يا عَرَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ»<sup>۱</sup> حسین من! اسم و رسم تو سبب گریه برای مؤمن است؛ یعنی هر کسی برای ابی عبدالله<sup>ع</sup> گریه دارد، قطعاً مؤمن است. حالا ولو لغتش دارد، بالاخره لغتش را خودش تدارک می‌کند.





## جلسہ نهم

پروردگار، تہا درمانگر عباد خدا



# شخصیت الهی رسول خدا ﷺ در آیات قرآن

ابتدا چند آیه ویژه درباره شخصیت الهی رسول خدا ﷺ برایتان قرائت می‌کنم؛ به خاطر اینکه می‌خواهم روایتی از حضرت ارائه کنم که با شنیدن آن چند آیه ویژه، قبول روایت برایتان قبول فوق العاده‌ای خواهد شد.

## الف) آیه ۵ سوره فتح

پروردگار عالم در سوره مبارکه فتح می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»<sup>۱</sup> کسانی که می‌آیند و به تو اعلام وفاداری و ثابت‌قدمی در دین می‌کنند؛ همچنین به دستورات و فرمان‌های تو عمل کرده و تحت هیچ شرایطی تو را تنها نمی‌گذارند؛ اسم این مجموعه، «بیعت» است. بیعت فقط به معنای گذاشتن دست در دست دیگری نیست. کلمات محققین هم بیعت را همین‌گونه معنا کرده است. آیه شریفه می‌فرماید: این اعلام‌هایی که به تو می‌کنند، در حقیقت، مستقیماً این اعلام‌ها را به پروردگار می‌کنند. نمی‌دانم شخصیت باعظمت و الهی رسول خدا ﷺ را تا چه حد از این آیه شریفه برداشت کردید! آیه «إِنَّمَا» هم دارد؛ یعنی بیعت‌کنندگان با تو، فقط و فقط با خدا بیعت می‌کنند. مقام و منزلت انسان به کجا می‌رسد؟ وجود مقدس او چه بوده که بیعت با او بیعت با خداست؟ ما باید این را درک



کرده، با دل لمس کرد و فهمید. در سوره مبارکه انفال می خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحِبِّيكُمْ﴾.<sup>۱</sup> «استَجِيبُوا» امر واجب است. دعوت پیغمبر مرا جواب بدهید. پیغمبر من در دعوت از شما می خواهد چه کار بکند؟ «لِمَا يُحِبِّيكُمْ» می خواهد شما را از مُرده بودن در بیاورد. این دمی که به پیغمبر داده ام تا در شما بددم، عقل خفته تان را بیدار و قلب میستان را زنده می کند. همچنین روان تاریکتان را به وادی نور می کشد. پس جوابش را بدهید و دعوتش را اجابت کنید: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحِبِّيكُمْ».

### ب) آیه هشتاد سوره نساء

اینها آیاتی است که اوج شخصیت پیغمبر عظیم الشأن اسلام را نشان می دهد. آیه می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۲</sup> هر کسی در زندگی اش از پیغمبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است. معنی آیه این است که هیچ عیب و نقصی در این موجود نیست. اگر نه، این گونه نبود! اطاعت از او، نه مساوی اطاعت از خداست، بلکه اطاعت از او اطاعت از شخص پروردگار است. خیلی حرف است! من خودم که می گویم، اصلاً کیفیت شخصیت حالی ام نمی شود و واقعاً نمی فهمم. به راستی یک انسان خاکنشین به کجا رسیده که این قدر از عرش و ملکوت، جن و انس و ملائکه بالاتر رفته و اطاعت از او مستقیماً اطاعت از پروردگار است. شما ببینید که وزن او چقدر است!

### ج) آیه ۶۲ سوره توبه

این آیه هم از عجایب آیات قرآن است: «وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحْقُّ أَنْ يُرَضَّوْهُ»<sup>۳</sup> اگر بنا باشد که رضایت کسی را در این عالم برای خودتان جلب بکنید و کسی از شما با تمام دل راضی بشود، فقط رضایت او را جلب کنید.

۱. انفال: ۲۴

۲. نساء: ۸۰

۳. توبه: ۶۲



## رضایت رسول خدا در گرو رضایت امیرالمؤمنین

اینجا یک نکته بگوییم که واقعاً قابل توجه است! رسول خدا در ناحیه دوری از مدینه، به امیرالمؤمنین و دوسره نفر دیگر مأموریتی دادند. طول می‌کشید تا بروند، این مأموریت را انجام دهند و برگردند. پنج شش ساعت وقت می‌خواست. احتمال قوی زمانی که پیغمبر این مأموریت را به امیرالمؤمنین دادند، حضرت ۲۴-۲۵ ساله بودند. اینها رفتند و مأموریت انجام گرفت. خانمی یک کاسهٔ غذا برای این چند نفر آورد. قیافهٔ غذا قیافهٔ خیلی جالبی بود. امیرالمؤمنین فرمودند: از این طرف چیزی نخورید! یکی شان گفت: یا علی! آیا جایی بوده که تو مزاحم ما نشوی؟! غذای به این خوبی، برای چه نخوریم؟ ما گرسنه هستیم! حضرت فرمودند: بخور!

او غذا را خورد. چند دقیقه بعد بهشدت لرزید، بعد افتاد و مرد. معلوم شد غذا مسموم بوده است. جنازه را دم مسجد آوردند، پیغمبر اسلام فرمودند: این آقا سالم بود در وقتی که او را جزء هیئت مأموریت فرستادیم، چه شد که مرد؟! پیغمبر اسلام می‌دانستند چه شده و می‌خواستند مطلبی را حالی مردم کنند! یکی گفت: یک کاسهٔ غذا برای ما آوردند، امیرالمؤمنین گفتند نخورید! این بندۀ خدا عصبانی شد و گفت: یکجا نشد که تو مزاحم ما نشوی! حضرت فرمودند: حالا چرا جنازه را دم در مسجد آورده‌اید؟ گفتند: کارهایش را کرده‌ایم و نمازش مانده است. نمازش را بخوانید. فرمودند: نمی‌خوانم!

چه کسی گفت نماز نمی‌خوانم؟ رحمت‌العالیین گفتند! ما باید نکته به نکته اینها توجه داشته باشیم. به حضرت گفتند: چرا نماز نمی‌خوانید؟ فرمودند: کسی که دل علی را بیازارد، تمام درهای رحمت خدا به روی او بسته است و نماز من هیچ اثری برای این مرد ندارد. خیلی حرف است که پیغمبر اسلام دستشان را بلند کنند و بگویند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُذَا الْمَيْتِ»<sup>۱</sup> و پروردگار هم بگوید: حبیب من، نمی‌آمزم! قرآن می‌فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَفَلَمْ

۱. بخشی از نماز میت.

تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ لَنْ يَقْنُتَ اللَّهُ أَلَّهُمَّ<sup>۱</sup> پیغمبر! برای اینها از من آمرزش بخواهی یا نخواهی، پیش من یکی است.

حضرت هم فرمودند من نماز نمی خوانم؛ چون نماز من به درد او نمی خورد و اصلاً اثری ندارد؛ مگر اینکه (آدم مخالف، بد و منافقی نبود) امیرالمؤمنین علیه السلام از او اعلام رضایت کند و هیچ راه دیگری ندارد. بینید علی کجاست.

ای فدای خاک کف پای قنبرت بشوم! خودت که جبرئیل باید فدایت شود، ما چه کسی هستیم؟! چهارتا بقال و عطار و برج فروش و طبله بی سواد، ما کجا فدای تو بشویم؟ عدهای رفتند و پیدایش کردند و آورند؛ پیغمبر ﷺ فرمودند: علی جان! تمام درهای رحمت خدا به روی او بسته است و به من هم می گویند نماز بخوان، من گفتم نمی خوانم. «راز بگشا ای علی مرتضی!»، امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: یار رسول الله! اصلاً تحمل ندارم که او به خاطر من به جهنم برود. من او را بخشیدم. پیغمبر ﷺ بلند شدند و فرمودند: حالا نماز می خوانم، چون درهای فیوضات الهی به رویش باز شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور و جانشین پیغمبر ﷺ بودند. حال اگر بnde دل پیغمبر ﷺ را با کسب حرام، زن و بچه بدحجاب، عروسی های مخلوط، عرق و ورق، زنا و مال حرام بسوزانم، چه خواهد شد؟! امیرالمؤمنین علیه السلام که مقام و رتبه بعد هستند! اگر بنا باشد کسی را از خودتان راضی کنید، شایسته این است که پیغمبر ﷺ را از خودتان راضی کنید؛ چون اگر پیغمبر ﷺ راضی شود، کل فرشتگان، انبیاء، ائمه طاهرين علیهم السلام و طبیعت عالم از آدم راضی هستند. من الان وقت ندارم. بیست سال پیش در تهران، من این مسئله را طی ده روز، با تحلیل علمی و مسائل فیزیکی خارجی ثابت کردم که تمام هستی مديون پیغمبر ﷺ هستند؛ نه فقط ما آدمیزادها! فرصت ما فقط یک شب دیگر مانده است، چطور وارد آن بحث شوم که تمام هستی از نورانیت او سهم برده‌اند و همه مديون هستند؛ حتی انبیاء هم مديونش هستند! اين هم يك آيه، درست شد؟



## باران رحمت و خیرخواهی در نصایح پیامبر اکرم ﷺ

حالا روایت را گوش کنید که در کتاب بسیار بالارزش مجموعه «ورام» ای فراس، از علمای بزرگ شیعه است. این کتاب در دو جلد هم هست. من این کتاب را در ایام طلبگی خریدم و هنوز هم با آن سروکار دارم. کتاب خیلی نابی است! اصلاً از این کتاب بهشت، نور، توحید، نبوت و ولایت اهل بیت ﷺ می‌بارد. این چندتا آیه را در ذهن جلو بیاورید. پیغمبر اکرم ﷺ نسبت به کل انسان‌ها یک دیدگاه دارند. کدام انسان‌ها؟ همه انسان‌ها که بخشی از این انسان‌ها را در هشت شب گفتم. اینها عالم، عاقل و این‌قدر مغافر هستند که علم و عقل را به جای خدا و پیغمبر ﷺ گذاشته‌اند. حضرت به آنها، ما مردم کوچه و بازار، مردم شرقی و غربی، مردم زمان خودشان تا زمان قیامت می‌گویند. این دیدگاهشان است. دیدگاه چه کسی است؟ دیدگاه کسی که پروردگار عالم در آیات نخبه‌اش، همه‌چیزش را همه‌چیز خودش دانسته است. ما دیگر سالم‌ترین نظر را با نظر پیغمبر ﷺ داریم. نظرشان چیست؟

اصلاً من وقتی این روایت را برای اولین بار از یک عالم شنیدم و بعد خودم پیدایش کردم، سوز دل، محبت و احسان از این روایت می‌بارد! حضرت خیلی دلسوز بشر بودند؛ در حدی که خداوند سه‌چهار بار در قرآن به او گفت: این‌قدر غصه مردم را نخور، غصه تو را می‌کشد. خدای مهربانی، عاطفه، گذشت، کرم و اخلاق بودند. همه‌چیزشان معجزه بود! کسی تنها بیرون مدینه گیرشان آورد. عرب خیلی هیکلی زمخت بدعلق سخت‌گیری بود. ناگهان یک پشت‌پا به پیغمبر ﷺ زد و پیغمبر ﷺ از پشت روی خاک افتادند. روی سینه پیغمبر ﷺ پرید و گفت: می‌کشمت! خنجرش را هم کشید. حضرت گفتند: جدی می‌خواهی مرا بکشی؟ گفت: آری! گفتند: یک دفعه بگو «أَشْهُدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، از کفر و شرک دریبا و بعد مرا بکش. گفت: نمی‌گویم! چه کسی تو را از زیر زانوی من که روی سینه‌ات است، نجات می‌دهد؟ حضرت گفتند: من یک مولا دارم که اسمش الله است. او نجات‌می‌دهد. در گیروداری که سرگرم سخن با پیغمبر ﷺ بود، رسول خدا ﷺ یک مانور سریع دادند و او از روی سینه پیغمبر ﷺ



بر روی خاک افتاد. پیغمبر ﷺ روی سینه‌اش نشستند و گفتند: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ گفت: آقایی و کرم تو! حضرت نیز بلند شدند و فرمودند: برو! مرد عرب گفت: نمی‌روم! اول مرا مسلمان کن، بعد بروم. اصلاً مهر و لطف عجیبی داشتند! از نصیحت‌هایی که به ما کردند، باران دلسوزی، خیرخواهی، رحمت و محبت می‌بارد.

## عباد خدا در نظر رسول اکرم ﷺ

### بیماری عباد خدا تا روز قیامت

حضرت در این روایت می‌فرمایند: «يا عِبَادَ اللَّهِ! أَنْثُمْ كَالْمَرْضِيِّ»<sup>۱</sup> ای عباد خدا! کل شما از مردم زمان من تا روز قیامت بیمار هستید. مدام نگو علم، علم! بیمار هستی و همین که می‌گویی علم، این هم از بیماری‌ات است. می‌گویی خدا را دیگر حذف کنیم، چون علم داریم؛ این هم برای بیماری‌ات است. می‌گویی عقل، دیگر نبی نمی‌خواهیم؛ این هم از بیماری‌ات است. اشتباه می‌کنی، هیچ‌چیزی جای خدا و نبوت را در زندگی‌ات نمی‌گیرد. خودت را گول نزن و فریب نده! حیف هستی! تو را جهنم نبرند. دلش می‌سوخت که یک نفر به جهنم برود.

یک‌نفر چهل سال پیش به این دعای زین‌العابدین علیه السلام ایراد گرفت و من ثابت کردم که ایرادش ایراد درستی نیست و درست هم نبود. زین‌العابدین علیه السلام گریه می‌کردند، اشک روی صورتشان می‌غلتید و می‌گفتند: خدایا! در قیامت، من یک نفر را در روز قیامت به این جهنه‌نم که هفت طبقه است، ببر. این قدر بدنم را هم بزرگ کن تا کل هفت طبقه را پر کند و دیگر جای یک‌نفر هم نباشد که در جهنم بیاوری. این محبت است! آیا خوب است ما به اینها پشت کنیم و به حلال و حرامشان، حجاب ناموسشان و قرآن، «نهج‌البلاغه» و «صحیفه سجادیه» شان گوش ندهیم؟

۱. این روایت در «تنبیه‌الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۷» و «ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۳» نیز آمده است.



## قرآن، نسخه شفابخش پروردگار برای انسان

رسول خدا<sup>صلوات الله عليه و آله و سلم</sup> می‌فرمایند که شما بیمار هستید و فقط یک دکتر دارید. به راستی هم چه دکتری است! «وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالظَّيْبِ» دکتر شما خداست که بیماری‌های فکری، اندیشه‌ای، اخلاقی و انحراف‌های عملی‌تان را خوب می‌کند. نسخه‌اش را هم کامل کامل نوشته و به شما داده است. نسخه‌اش قرآن است که می‌فرماید: «وَتَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ». <sup>۱</sup> «شفا» یعنی درمان کننده. این نسخه هم درمانت می‌کند و هم تو را به رحمت واسعه من وصل می‌کند. در حالی که نسخه‌های دیگر این جور نیست!

## صلاح بیمار در تدابیر درمانی پزشک

«فَصَلَاحُ الْمَرْضِيِّ فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَ تَدَبِّيرُهُ بِهِ» مصلحت مریض در کاری است که دکتر می‌کند. «لَا فِيمَا يَشْتَهِيَ الْمَرْضِيُّ وَ يَقْتَرِحُهُ» مصلحت مریض این نیست که به دور از چشم دکتر و زن و بچه، در یخچال را باز بکند و خربزه یا ترشی بخورد. این مصلحتش نیست! مصلحت مریض و تدبیر علاج او دست طبیب است. چقدر هم زیبا طبابت می‌کند! کجا طبابت‌ش را بگوییم؟

## حکایتی شنیدنی از پیرمرد گبری و موسای کلیم الله

دوازده‌سیزده‌ساله بودم که شعری را از مرحوم ملا‌احمد نراقی حفظ کردم و تا حالا هم در ذهنم نگه داشته‌ام. بعد دیدم این شعری که مرحوم نراقی گفته، براساس یک روایت است و این روایت را خیلی زیبا شکل داده. خلاصه‌اش این است: کلیم الله در مصر به طور می‌رفت، یک پیرمرد ۷۷-۷۸ ساله گبر و آتش‌پرست، در راه برای رفع خستگی نشسته بود که کلیم الله را دید و به او گفت: کجا می‌روی؟ گفت: به کوه طور می‌روم.



آتش پرست بود، اما موسی ﷺ به او نگفت به تو چه! انبیا خیلی زیبا با مردم حرف می‌زند.  
در شب‌های قبل شنیدید که خدا اجازه داده بود افراد مشرک، منافق و کافر در مسجدالحرام  
بیایند و با پیغمبر ﷺ بحث بکنند. ابوشاکر دیسانی، ابن‌ابی‌العوجا، عبدالملک بصری و  
ابن‌متفق که هر چهار نفر، دانشمند و بهشت خدا و ضد قرآن بودند، با امام صادق علیه السلام نگفتند  
در کنار مقام ابراهیم علیه السلام بحث علمی کردند و محکوم هم شدند؛ اما امام صادق علیه السلام نجاست‌ها! از مسجدالحرام بیرون بروید. مسجدالحرام خانه خدا و برای بندگانش است.  
این مرد هم وقتی به کلیم الله گفت کجا می‌روی، ایشان گفت: به کوه طور می‌روم. مرد  
گفت: برای چه می‌روی؟ گفت: می‌روم تا با خدا مناجات کنم. گفت: من چند پیغام برای  
خدایت دارم. نه به خدایم (او که خدا را قبول نداشت)! به خدایت می‌رسانی؟ موسی علیه السلام  
گفت: آری، بگو! گفت: صحبت که با خدا تمام شد، به او بگو:

که فلان گوید که چندین گیرودار      هست من را از خدایی تو عار  
عارم می‌شود که تو خدای من باشی. ننگ دارم! این یک پیغام بود.

گر تو روزی می‌دهی، هرگز مده      من نخواهم روزی ات، منت منه  
اعلام نکن که بندگان! من روزی تان را می‌دهم. نمی‌خواهم به یکی مثل من روزی بدھی.  
این هم یک پیغام بود. پیغام دیگر هم بگو من نمی‌خواهم!

زین سخن آمد دل موسی به جوش      گفت با خود تا چه گوید، حق خموش  
گفت شایسته است که ما این حرف‌ها را به خدا نزنیم! رفت و راز و نیاز و عشق‌بازی کرد.  
با پروردگار حال کرد. وقتی تمام شد و سرش را پایین انداخت تا برگردد.

گفت حق کو آن پیام بندهام      گفت موسی من از آن شرمنده‌ام

مگر آن بندء من به تو سهتا پیغام نداده، پس چرا سکوت کردھای و نمی‌گویی؟ خطاب رسید: او  
منتظر جواب است، الان که می‌روی، او را می‌بینی؛ به او بگو که اگر تو از من عار داری، من  
اصلاً از اینکه تو بندء من باشی، عار ندارم و خوشم می‌آید که بندء دارم. آن هم تو هستی!

گر نخواهی روزی ام، من می‌دهم      روزی ات از سفره فضل و کرم



## جلسه نهم / پروردگار، تنها درمانگر عباد خدا

تو بگو من روزی ات را نمی‌خواهم، اما من روزی ات را قطع نمی‌کنم و می‌دهم. تو من را نمی‌خواهی؟ من تو را می‌خواهم! به همه ما می‌گوید! ما از این فضولی‌ها (با حرف) نمی‌کنیم، اما با گناه فضولی می‌کنیم! من را نمی‌خواهی؟ من تو را می‌خواهم!

چون که موسی بازگشت از کوه طور طور نی، بل ُلزُم دخان نور

به موسی ﷺ گفت که آیا پیام مرا به خدا رساندی؟ موسی ﷺ گفت: من نرساندم، خود خدا به من گفت برسان و من رساندم. مرد گفت: خدا چه گفت؟

گفت موسی آنچه حق فرموده بود زنگ کفر از خاطر کافر زدود  
بود گمراهی ز ره افتاده پس آن جوابش بود آواز جرس  
«زنگ بیدارباش الهی زد و بیدارش کرد».

آستین بر چشم و چشمش بر زمین سر به زیر انداخت لختی شرمگین

«آدم خجالت می‌کشد که چیزهای دیگر گفته و چیزهای دیگری در جواب می‌شنود».

سر برآورد آن گهی با چشم تر با لب خشک و درون پُر شرر  
گفت ای موسی، دهانم دوختی از پشمیمانی تو جانم سوختی  
موسیا ایمانْ مرا بر باد ده ای خدا پس جانِ من بر باد ده

«موسی مسلمانم کن و اگر می‌بینی که مسلمان نمی‌شوم، مرگ مرا برسان که دیگر بیشتر از این از تو خجالت نکشم».





جلسہ دهم

# گناہ بی سابقہ فرہنگ

الہی بہ انسان



## مقدمه بحث

پیش از آنکه وارد یک بحث ریشه‌ای در رابطه با نیاز ما به پروردگار، انبیای او و ائمه طاهرین علیهم السلام بشوم، نگاهی که در فرهنگ الهی به انسان شده و چنین نگاهی در هیچ فرهنگی سابقه ندارد، آن را برایتان عرض می‌کنم.

امروز دیگر مثل گذشته نیست که ما برای یافتن نگاه فرهنگ‌ها به انسان، زحمت تهیه کتاب و مقاله را داشته باشیم؛ بلکه با یک دکمه، عنوانی را به این وسایل الکترونیکی می‌دهیم و تمام آنچه می‌خواهیم، روی صفحه می‌آید: نگاه بودا به انسان؛ نگاه معلم قدیم چینیان به انسان؛ نگاه مکتب فلسفه یونان از زمان افلاطون، سقراط و ارسطو به انسان؛ نگاه صدساله نیچه، مارکس و لنین به انسان؛ نگاه بزرگ‌ترین علمای صهیونیست، مثل داروین، فروید و دورکیم به انسان. صفحات وسایل الکترونیکی خیلی راحت برایتان شرمندان می‌آورد و به فارسی هم ترجمه شده است. وقتی شما بعضی از نگاه‌ها را می‌بینید، خودتان شرمندان می‌آید که چه تعریفی را برای شناساندن انسان انتخاب کرده‌اند. من به خاطر ادب در محضر شما و منبر، از اعلام نگاه آنها صرف‌نظر می‌کنم. علت این نگاه‌های گوناگون، غلط و اشتباه هم این است که سردمداران کفر، شرک و نفاق در لباس علم، نه خالق انسان بودند و نه انسان را می‌شناختند. آنها در تعریف انسان برآمده‌اند و تبری به تاریکی زده‌اند.

اما نگاه پروردگار، چه در قرآن و چه در احادیث قدسی، ولو اینکه آدم اهل دین نباشد، آدم را شاد می‌کند. آدم شخصیت، عظمت و ارزش و آقایی خودش را در نگاه پروردگار می‌بیند. انسان می‌بیند که پروردگار عالم انسان را همان‌گونه که قرار داده است، تعریف می‌کند و یک تعریف بیگانه از وجود انسان نیست.



## نگاه پروردگار در قرآن به انسان

### الف) انسان، خلیفه پروردگار در زمین

یک نگاه قرآن به انسان، این است که در سوره بقره به کل ملائکه می‌فرماید: «إِنَّ جَاعِلً  
فِي الْأَرْضِ خَلِيقَةً»<sup>۱</sup> من شما، عوالم وجود، جن، انواع موجودات نباتی، حیوانی و جمادی را  
دارم؛ اما خلیفه و جانشین ندارم. نه شما فرشتگان لایق جانشینی من هستید و نه دیگر  
موجودات. من می‌خواهم مخلوقی را خلق بکنم که نایب مناب من باشد. به عبارت  
فارسی‌تر، می‌خواهم یک موجود خداگونه خلق بکنم که از آزادی، عقلی غیر از عقل شما و  
موجودات دیگر و یک روح الهی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۲</sup> برخوردار باشد. زمینه هم به او  
می‌دهم تا خودش را به جایی برساند که مثل خود من، اگر به چیزی در آن وجود باطنش  
بگوید «گُن»، «فَيَكُون» بشود. من می‌خواهم چنین موجودی را خلق بکنم.

متأسفانه بیشتر ما در کره زمین، از زمان آدم<sup>علیه السلام</sup> تا حالا، آن سفری که خدا می‌خواست در  
معنویت داشته باشیم، نداریم. این دیگر جزء «گر گدا کاھل بود، تقصیر صاحب خانه چیست»  
است. و گرنه انواع استعدادها به هر انسانی عنایت شده است که می‌تواند این استعدادها را به  
ظهور و فعلیت برساند؛ البته اگر دلش بخواهد! عده‌ای هم دلشان نمی‌خواهد.

### حکایتی شنیدنی از آثار خلافت‌الله‌ی در انسان

من استادی در قم داشتم که بزرگ‌شده اصفهان بود. او اهل اصفهان نبود و در اصفهان خیلی  
خوب درس خوانده بود. از خودش حیفشه آمده بود که این درس‌ها را با رفتن به نجف پربار  
نکند. روزی که به نجف می‌رود، از استادی که می‌بیند، مرحوم آیت‌الله‌عظمی شیخ  
محمدحسین کمپانی اصفهانی بوده است که متولد کاظمین بود. مرحوم شیخ محمدحسین  
کمپانی یک شخصیت فوق العاده‌ای داشت. فرزند یکی از علمای بزرگ نجف برای خودم گفت:  
وقتی عالم بزرگ، اصولی کمنظیر، استاد بسیاری از مراجع، آقا ضیاء‌الدین عراقی از دنیا رفت، ما  
شش نفر بودیم؛ مرحوم ایروانی، مرحوم آیت‌الله‌عظمی خوئی و چهارنفر دیگر. شش تایی به  
منزل شیخ محمدحسین کمپانی رفتیم و گفتیم: آقا! میرزا عراقی (آقا ضیاء‌الدین) از دنیا رفته



است و درشن به اینجا رسید. ما عاشق هستیم و علاقه داریم که شما از آن قسمت درس مرحوم آقا ضیاءالدین را برایمان شروع بکنید؛ چون در شهر نجف، فعلاً کسی را در این فن به مانند شما نمی‌شناشیم. او نگاهی به چهره ما انداخت (ما جزء شاگردان رده اول نجف بودیم. همه‌شان -هر شش تا- هم مرجع شدند) و فرمود: من علاقه دارم که خواسته‌تان را انجام دهم؛ عاشق درس و محصلینی مثل شما هستم؛ اما امروز صبح که سلام نماز را دادم، دیدم در اتاق باز شد و آقا ضیاءالدین عراقی (که از دنیا رفته) وارد شد و گفت: شیخ محمدحسین شش روز دیگر وقت داری که در دنیا باشی و بعد پیش ما می‌آیی. من وقتی تمام شده است و نمی‌توانم درس شروع بکنم.

اینها همان آثار خلافت الله است. خدا بصیر است! آدم در اتاق کاهگلی تیرچوبی نجف، سلام نمازش را می‌دهد، پرده را برایش کنار می‌زنند و آقا ضیاءالدین را در آن پرده بزرخی می‌فرستند و می‌گویند به رفیقت بگو شش روز دیگر به اینجا می‌آیی! شش روز دیگر هم مُرد. ایشان یکی از استادان این استاد من بود. یک استادش هم، عالم بسیار بزرگ شیعه، مرحوم آیت‌الله العظمی اصفهانی بود. یک استادش هم، شخصیت کمنظیر عملی و حالی، مرحوم آیت‌الله العظمی سید علی قاضی بود.

حالا پروردگار به ملائکه می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» من می‌خواهم یک نایب‌مناب درست کنم که خودش کار مرا در حد گستره وجود بکند. ایشان خودش برای من گفت. آن روز (دو هفته به فوتش مانده بود) وقتی این داستان را برای من نقل کرد، با حق‌هق‌کردن گریه کرد. گریه‌اش هم برای این بود که به من گفت اینها را دیگر از کجا پیدا کنیم؟ از نبود این گونه انسان‌ها در بین شیعه زار زد و گریه کرد! ایشان گفت: من با هفت‌هشت نفر در شب‌های چهارشنبه، خدمت قاضی به مسجد سهلة می‌رفتیم. من این داستان را هیچ‌جا از مرحوم قاضی ندیده‌ام و ایشان فقط برایم نقل کرد که خودش حاضر داستان بود. گفت: هشتادسال پیش چراغ هم نبود. چراغ‌های خیلی کمنوری در مسجد سهلة روشن بود که آن هم در آخر مناجات و عبادات و گریه ما خاموش شد. ما با مرحوم قاضی بلند شدیم که از مسجد بیرون آمده و به نجف بیاییم. قاضی جلو بود و ما به احترام استاد، یک‌قدم عقب بودیم، یک‌مرتبه مرحوم قاضی دیدند که ما سر و صدا می‌کنیم! مرحوم قاضی خیلی آرام برگشت و گفت: چیست؟ گفتیم: یک مار کبری‌الآن از روی شن‌های آخر شبستان با سرعت به طرف ما می‌آید. اگر ما را بزنند، دکتر و بیمارستان کجاست! بیمارستان بغداد است و سهلة یک دکتر هم



ندارد. گفت: برای چه هیجانزده و ناراحت شده‌اید؟ کار از دستستان برنمی‌آید که خطر را دفع بکنید؟ پس شما چه کاره هستید؟ خودش برگشت و نگاهی به آن مار کرد و گفت: «مُت یا حی» عمرت تمام و خلاص! آن طرف برو، مار خشک شد! این خلیفه خداست.

الآن این نسل ما را چندتا مار ماهواره و این سایتها در شبانه‌روز می‌گزد؟ چندتا مار و افعی زبان‌های یاوه‌گوی علیه قرآن و دین می‌گزد؟ ما نمی‌توانیم بگوییم «مُت یا حی»؟ ما نمی‌توانیم، چون خود ما را هم می‌گزد! آن قدرت را نداریم که دفع بکنیم و جذبمان خیلی عالی است. البته نه جذب من و شما! من و شما با لطف خدا در مصوبیت هستیم. قدرت جذب دختر و پسر و زن و مرد بی‌دین مملکت برای فساد نمره‌اش بیست و نیروی دفعشان هم صفر است. خداوند تو را خلیفه خلق کرد، پس چرا خلیفه نشدی؟ اصلاً خلقت و بافت تو خلیفه‌بودن است. این یک نگاه خداست.

### ب) انسان، ظرف تمام رشته‌های علم

نگاه دوم پروردگار این است: **«وَعَلَمَ أَكْمَلَ الْأَسْمَاءَ كُلُّهَا<sup>۱</sup>** من می‌خواهم یک ظرف بسازم و تمام رشته‌های علم را در این ظرف بریزم. هفتادهشتاد کیلو وزن این ظرف و توالی است؛ ولی می‌خواهم ظرفیتی در کله‌اش قرار بدهم. این آخرین تحقیقات دانشمندان اروپاست! آنهایی که متخخص مغز هستند، می‌گویند: اگر مغز هر انسانی (هیچ فرقی نمی‌کند برای کجا و کدام مملکت باشد) را دریاورند و در بشقاب معمولی بریزنند، پر نمی‌کند؛ ولی این یک مقدار مغز، قدرت حفظکردن چهل میلیون کتاب علمی را دارد. چرا مغزها خالی مانده است؟ چرا علمی که برای بیشتر ما تحصیل شده، این علوم است: پارچه برای پاکستان است، خوب نیست؛ پارچه برای چین است، بد درد نمی‌خورد؛ پارچه بافت کارخانه‌های انگلیس است، بد درد می‌خورد؛ پنیر لیقوان است، خوب است؛ پنیر تبریز است، خوب است؛ پنیر معلوم نیست برای کجاست، بد است؛ ماست شیرخشک دارد؛ ماست کارخانه‌ای است و مواد دارد؛ این علم‌ها را خوب بلد هستیم، ولی بقیه مغز چه می‌شود؟ مگر ما چقدر از چهل میلیون کتاب علمی را کار کرده‌ایم تا وارد این کامپیوتر الهی بکنیم؟ ما یک قرآن، نهج‌البلاغه، مفاتیح و کتاب شریف کافی داریم. این هفتادمیلیون جمعیت ما از این چهار کتاب چقدر خبر دارند؟



پروردگار به ملائکه می‌گوید که می‌خواهم ظرف علم «گلها» درست کنم؛ می‌خواهم موجودی درست کنم که ارزشش فوق همه ارزش‌ها باشد: **وَلَقَدْ كَرِمَنَا بِنِي آتَمْ وَحَمَلْنَا هُنَّ فِي الْبَرِّ وَالْعَرِّ وَرَزَقْنَا هُنَّ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَصَلَنَا هُنَّ عَلَىٰ كَيْرٍ مِّمَّا حَلَقْنَا تَقْضِيَّاً**<sup>۱</sup> و در ارزش نمونه نداشته باشد. این وجود ماست!

## عظمت والای انسان در روایات قدسی

من این روایت را در یک تفسیر از قرن یازدهم دیدم. روایت را حالی‌ام هم نمی‌شود و راست هم می‌گوییم؛ روی منبر که نمی‌شود دروغ گفت! حالا بعضی از ما آخوندها پایین ممکن است یک دروغگی بگوییم، اما روی منبر پیغمبر جرئت‌ش را نداریم؛ اینکه می‌گوییم نمی‌فهمم، واقعاً نمی‌فهمم! پروردگار می‌فرماید: «إِنَّ اَنْسَانًا سِرَّىٰ وَأَنَا سِرُّهُ»<sup>۲</sup> انسان در این عالم راز من است و من هم راز انسان هستم؛ یعنی گنجینه و خزانه‌ای است که من می‌توانم رازش باشم و او هم می‌تواند راز من باشد. حالا این راز چیست؟ نمی‌دانیم!

روایت نشان‌دهنده عظمت والای انسان است. امیر المؤمنین علیه السلام انسان را این‌گونه تعریف کرده‌اند که تعریف خیلی عجیبی است! حضرت می‌فرمایند: «أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ وَ عَقْلُهُ دِينُهُ و مُرْوُنَّهُ حِيثُ يَجْعَلُ نَفْسَهُ»<sup>۳</sup> انسان مغز مغز خالی است. «لب» که در قرآن هم آمده است. حافظ و کمریندش برای نیفتادن در فساد، دین و جوانمردی اش است. آن که دین و جوانمردی ندارد، هیچ امانی از هیچ گناه و فسادی ندارد.

## ارزش انسان در کلام رسول خدا

پیغمبر ﷺ نیز در خصوص انسان می‌فرمایند: «النَّاسُ مَعَادُنَ كَمَاعِدِنَ الْدَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ».<sup>۴</sup> «النَّاسُ»، نه مؤمنین! ما معدن نفت، گاز، متگنز، مس، روی و اورانیوم هم داریم؛ اما پیغمبر ﷺ می‌گویند: مردم معدن هستند، مانند معدن طلا و نقره. پیغمبر اکرم ﷺ بالارزش‌ترین فلز را به کار گرفته‌اند. ما معدن هستیم و خدا در این معدن چه کار کرده،

۱. إسراء: ۷۰.

۲. منهاج النجاح، مقدمة ۲، ص ۹۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۲؛ الأمالی صدوق، ج ۱، ص ۲۴۰؛ روضة الوعظين، ج ۱، ص ۴.

۴. من لا يحضره القمي، ج ۴، ص ۳۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۶۵ و ۶۶؛ همان، ج ۴۶، ص ۱۲۱.

چه چیزی ریخته و چه چیزی گذاشته است! مردم از زمان آدم<sup>علیه السلام</sup> تا حالا، گاهی کارهای عجیب و غریبی کرده‌اند، گذشت‌ها و هنرهای مثبت عجیب و غریبی داشته‌اند و نشان داده‌اند که «**مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ**» هستند.

### انسان، ترکیبی از سه بخش

این مقدمه بحث بود. پس هیچ موجودی در این عالم، نه وسعت وجود ما را دارد، نه نعمت‌های خاص مثل ما و نه استعدادهای ما را دارد! هیچ موجودی بی‌استثنای!

این انسان ترکیبی از سه بخش است: بدن، روان و عقل. یک ویژگی بدن، گرسنه و تشنه‌بودنش است. ما همیشه گرسنه و تشنه هستیم. او که ما را خلق کرده، انواع غذاها، گوشت‌ها، حبوبات، سبزیجات و صیفی‌جات را برای رفع گرسنگی ما قرار داده و باران، برف، قنات، چاه، رود، رودخانه و دریا را برای رفع تشنه‌مان قرار داده است. برای دو بخش دیگرمان که گرسنه است، چه کار کرده؟ چون ما گرسنه هستیم؛ البته نه فقط بدنمان! ساختمان ما غیر از صمد است. ما روزها و شبها در نماز می‌خوانیم «الله الصَّمَد»، یعنی پروردگار توخالی نیست که به چیزهایی غیر از خودش نیاز داشته باشد، آنها را به خودش انتقال بدهد و خودش را پر کند. «صمد» یعنی یک موجود به تمام معنا بی‌نیاز که ما را از نظر قدرت و توان

خلیفه آفریده است؛ ولی توخالی هستیم و جاهای توخالی را باید تا زنده هستیم، پر کنیم.

اما درباره بدن در بسیاری از آیات قرآن می‌فرماید: «**كُلُّوْمَنَ طَيِّبَاتٍ مَا رَزَقَنَاكُمْ**»؛<sup>۱</sup> «**وَمَا جَعَلْنَا هُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ**»؛<sup>۲</sup> «**كُلُّوا وَأَشْرُوْا**».<sup>۳</sup> حالا در سوره نحل، یوسف<sup>علیه السلام</sup> و سوره‌های دیگر قرآن، حدود هفت‌صد آیه در رابطه با موجودات مادی آفرینش است که برای انسان به کار گرفته. یک جمله عجیب قرآن این است که من تمام حیوانات حلال گوشت را رام شما قرار داده‌ام. بچه پنج ساله‌ات را در طویله بفرست تا افسار شتر به

۱. مؤمنون: ۵۱

۲. بقره: ۱۷۲.

۳. انبیاء: ۸

۴. اعراف: ۳۱.

آن باعظمت را بگیرد، شتر نسبت به انسان نرم است و بیرون می‌آید. به بچهات بگو دوتا گاو را بیرون ببرد که می‌خواهیم زمین را شخم بزنیم، راحت دوتا گاو را رام می‌برد. اگر من این چهارپایان را رام شما قرار نداده بودم، نه یک گوسفند پیش شما می‌ماند و نه یک بز و نه یک گاو زیر بارتان می‌رفت. یک شاخ در شکمتان می‌زد، پاره می‌کرد و کنار می‌رفت. شتر دوتا لگد به شما می‌زد و دو تکه‌تان می‌کرد؛ اما من همه را رام شما قرار می‌دهم. به زمین هم گفتم: «أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءًۚ۝ آب به تو می‌دهم، «فَأَخْرَجْنَا مِنَ الْثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» هر محصولی را در بیاور تا بندگان من که گرسنه هستند، سیر شوند.

جهت بدنشی ما گرسنه است که خداوند غذای کامل برایش درست کرده. عقل ما هم وقتی به دنیا می‌آییم، خودش در قرآن می‌گوید: «أَخْرَجَنَا مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتٍ كُلُّ لِّاتِقْلَمُونَ شَيْئًا»<sup>۱</sup> وقتی شما را در دنیا آوردم، کله‌تان خالی بود و هیچ‌چیزی در آن نبود. «ه» را از «ب» نمی‌دانستید! مادرها و پدرهایتان چه فشاری به شما آوردند که یک «بابا» یا «مامان» یاد بگیرید. چیزی بلد نبودید و کله‌تان خالی بود. من برای آن هم غذای کامل گذاشتم. روحت هم بی‌رنگ و یک ظرف خالی بود که برای آن هم غذا گذاشته. آن وقت یک مهماندار برایت انتخاب کردم و به او گفتم که مفت و مجانی و بدون درخواست مزد به عقل و روان این بندگان من غذا بده: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَّيَّنَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتَلوُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»<sup>۲</sup> با آیات آفاق، آیات انفس (این دوتا کلمه هم در قرآن است) و آیات قرآن، مغز اینها را تغذیه کن! می‌دانید با تغذیه‌شدن مغز با آیات آفاق و انفس و کتاب خدا، عقل چه می‌شود؟ با این علم، مغزشان را پر کن! «وَنُزِّلْنَا عَلَيْهِمْ» با تمام مسائل عالی و ارزشی اخلاقی، روان گرسنه‌شان را سیراب کن تا اینها خاشع، خاضع، فروتن، آقا، باوقار، اصیل، آرام، حلیم، کریم، جواه، سخنی، فروتن و خاکی شوند. اینها غذای روحشان است. «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ» روش درست‌زیستن با دیگران و حلال و حرام مرا هم یادشان بدها تو ای مهماندار، بندگان گرسنه‌ام را از طریق عقل و روانشان سیر کن.



## روشنایی چراغ خداوند در دل بندگان مؤمن

پیغمبر ﷺ چه کار کردند! از بتپرستان مکه و مدینه با همین سه تا کار چه ساختند! «يَتُّلِّو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». این روایت در جلد دوم «اصول کافی» است. بعد از نماز صبح به جوانی گفتند: حالت چطور است؟ گفت: یار رسول الله! بخشی از شب خوابم نمی‌بزد، دوزخیان را در دوزخ می‌بینم و بهشتیان را در بهشت. سرم از گنبد این خلقت بالا می‌رود و پشت این بنا را می‌بینم. یار رسول الله! «فَعَرَفَتْ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup> ابدأ ماده‌های جهانی مرا نمی‌کشد؛ من می‌خورم، اما لِلَّهِ؛ می‌پوشم، اما لِلَّهِ. آنگاه پیغمبر ﷺ به مردم فرمودند: «هَذَا عَنِّي نَوْرُ اللَّهِ قُلْبُهُ بِالْإِيمَانِ» این یک بنده است که خدا چراغ خودش را در دل او روشن کرده. این جوان می‌گوید شبها دوزخیان را در دوزخ می‌بیند و بهشتیان را در بهشت! پیغمبر ﷺ فرمودند: چه چیزی از من می‌خواهی؟ گفت: یک دعا! فرمودند: چه دعایی؟ گفت: یکی از بالاترین امتیازات انسان، شهادت است. به خدا بگو که این شربت را به من بچشاند. تو که همه‌چیز به من چشاندی، این یکی را هم به من بچشان. با این دعا، جوان در جنگ بعدی شهید شد.

با این بتپرست‌ها چه کار کرد و چه عقل و روحی برایشان ساخت! چه کار کرد! ما به خدا و پیغمبر نیازمند هستیم.

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما هنوز اندر اولی وصف تو مانده‌ایم خدایا! ما خیلی عقب مانده‌ایم. یک لطف بکن و چراغی هم در دل ما روشن کن. ما را دنبال خودت، پیغمبر ﷺ و ائمه ایشان بکش؛ و گرنه خسارت غیرقابل جبران می‌کنیم.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳

